

نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام

[ترجمه: حقبة من التاريخ]

تأليف:
الشيخ عثمان الخميس

ترجمه:
إسحاق دبیری رحمة الله عليه

١٤٢٧/١٣٨٥ هـ

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۱۰ سخن ناشر
۱۵ مقدمه
۲۰ درآمد
۲۲ چگونه تاریخ را بخوانیم؟
۲۳ کتاب‌های چه کسانی را بخوانیم؟
۲۳ پس کتاب‌های چه کسانی را بخوانیم؟
۲۴ آنچه باید از آن دوری کنیم
۲۷ روش امام طبری در تاریخش
۲۹ ناقلان اخبار چگونه تاریخ را تحریف می‌کنند
۳۱ اهل سنت تحقیق برای کسب اطمینان را از چه زمانی آغاز کردند؟
۳۲ فصل دوم: بعثت رسول الله ﷺ
۳۵ واکنش ابوبکر صدیق ؓ و بقیه اصحاب بعد از وفات پیامبر ﷺ
۳۶ سقیفه بنی ساعده
۴۰ خلافت ابوبکر صدیق ؓ از (۱۱) هجری تا (۱۳) هجری
۴۰ اسلام آوردن ابوبکر ؓ
۴۱ هجرت:
۴۱ فضائل ابوبکر:
۴۲ علم و دانش ابوبکر:
۴۲ همراهی با پیامبر ﷺ:

.....	۴۳	اشاره‌های پیامبر به خلافت ابوبکر:
.....	۴۴	جنگ با مرتدان و منکران زکات:
.....	۴۹	الأسود العنسی (عنهله بن کعب):
.....	۴۹	طلیحه اسدی:
.....	۵۰	اسد و غطفان:
.....	۵۰	سجاح و بنو تمیم:
.....	۵۱	جنگ یمامه:
.....	۵۳	ارتداد اهل البحرین:
.....	۵۴	فرستادن خالد به عراق (غزوه ذات السلاسل):
.....	۵۴	جنگ شام:
.....	۵۵	جنگ یرموک:
.....	۵۷	نمایش قهرمانی‌ها:
.....	۵۷	وفات ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> :
.....	۵۹	خلافت امیر المؤمنین عمر بن خطاب <small>رضی الله عنه</small> (از (۱۳) تا (۲۳) هجری).....
.....	۶۰	نسب عمر:
.....	۶۰	اسلام او:
.....	۶۰	همراه با پیامبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> :
.....	۶۱	فضائل:
.....	۶۲	مهمترین کارهای عمر <small>رضی الله عنه</small> :
.....	۶۲	فتح قادسیه در محرم سال (۱۴) هجری:
.....	۶۴	اجنادین:
.....	۶۵	فتح بیت المقدس:

۶۶.....	فتح تستر و السوس و اسیر شدن هرمان سال ۱۷هـ.....
۶۸.....	عام الرماده سال ۱۸ هـ.....
۶۹.....	جنگ نهاوند:.....
۷۰.....	وفات خالد بن ولید ؓ، ۲۱ هـ.....
۷۰.....	شهادت عمر ؓ:.....
۷۱.....	خلافت امیر المؤمنین عثمان بن عفان ؓ (از (۲۳) تا (۳۵) هـ.....
۷۱.....	شوری:.....
۷۶.....	بازگشت به روایت صحیح:.....
۷۷.....	نام و نسب او:.....
۷۷.....	فضیلت:.....
۸۰.....	جنگ آفریقا سال ۲۷ هـ.....
۸۰.....	ذات الصواری سال ۳۱ هـ.....
۸۱.....	واقعه جرجیر و بربرها با مسلمین:.....
۸۱.....	مهمترین کارهای عثمان:.....
۸۲.....	آغاز فتنه.....
۸۲.....	اسباب فتنه:.....
۸۷.....	اعتراضاتی که بر عثمان ؓ شده است:.....
۸۸.....	اعتراض اول: دادن پُست و مقام به خویشاوندانش:.....
۹۱.....	اول: معاویه بن ابی سفیان ؓ:.....
۹۱.....	دوم: عبدالله بن سعد بن ابی السرح:.....
۹۲.....	سوم: سعید بن العاص ؓ:.....
۹۲.....	چهارم: عبدالله بن عامر بن کریز:.....

- ۹۲..... پنجم: ولید بن عقبه رضی الله عنه.....
- ۹۵..... اعتراض دوم: تبعید کردن ابوذر به ربذه:.....
- ۹۷..... اعتراض سوم: می‌گویند به مروان خمس آفریقا را داد.....
- ۹۷..... اعتراض چهارم: می‌گویند نسخه‌های قرآن را سوزاند.....
- اعتراض پنجم: می‌گویند ابن مسعود را چنان زد که روده‌هایش پاره شد، و عمار بن یاسر را زد و پهلوهایش را شکست.....
- ۹۸..... اعتراض ششم: اضافه کردن به حریم پیامبر صلی الله علیه و آله، پیامبر صلی الله علیه و آله حریمی داشت، و فرمود: حریم، حریم خدا و پیامبر است.....
- ۹۸..... اعتراض هفتم: نماز را در سفر کامل خوانده است.....
- ۹۹..... اعتراض هشتم و نهم و دهم: در جنگ بدر حاضر نشد، روز اُحد فرار کرد، و در بیعت الرضوان حضور نداشت.....
- ۱۰۰..... اعتراض یازدهم: می‌گویند که عثمان عبیدالله بن عمر را به خاطر کشتن هرمزان قصاص نکرد.....
- ۱۰۱.....
- ۱۰۴..... اعتراض دوازدهم: عثمان اذان دوّم روز جمعه را اضافه کرد:.....
- ۱۰۴..... اعتراض سیزدهم: پیامبر صلی الله علیه و آله حَکَم را تبعید کرده بود عثمان او را باز گرداند.....
- ۱۰۵..... کشته شدن عثمان رضی الله عنه.....
- ۱۰۷..... عثمان را چه کس به قتل رساند؟.....
- خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه از سال (۳۵) تا (۴۰ هـ)..... ۱۱۱**
- ۱۱۲..... جنگ جمل سال ۳۶ هـ.....
- ۱۱۶..... چرا علی قاتلان عثمان را نکشت؟.....
- ۱۱۸..... معركة صفّین سال سی و هفت:.....
- ۱۱۹..... آیا معاویه به خاطر خلافت با علی درگیر بود.....
- ۱۲۱..... چه کسانی از اصحاب در این جنگ‌ها شرکت کردند؟.....

داستان تحکیم	۱۲۲
جنگ نهروان سال ۳۸ هـ	۱۲۳
کشته شدن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) (سال ۴۰ هـ)	۱۲۷
علت اختلاف میان اصحاب (ع)	۱۲۹
دیدگاه اصحاب در برابر این جنگ‌ها:	۱۳۰
دیدگاه اهل سنت درباره عبدالرحمن بن ملجم و قاتلان عثمان و قاتلان الزبیر و قاتلان حسین و امثالشان	۱۳۱
در اختلاف اصحاب حق کجاست؟	۱۳۱
خلافت امیر المؤمنین الحسن بن علی (ع) (سال ۴۰)	۱۳۳
فضائل حسن (ع)	۱۳۴
خلافت امیر المؤمنین معاویه بن ابی سفیان (ع) (از ۴۱ تا ۶۰ هـ)	۱۳۵
جایگاه معاویه (ع)	۱۳۵
مهمترین کارهایی که در زمان معاویه انجام شد	۱۳۶
از خلافت به ملوکیت:	۱۳۶
بیعت گرفتن معاویه برای یزید	۱۳۸
دیدگاه اهل و سنت و جماعت درباره بیعت گرفتن معاویه برای یزید	۱۳۹
آیا یزید شایسته خلافت بود یا نه؟	۱۴۰
خلافت یزید بن معاویه (از سال ۶۰ تا سال ۶۴ هـ)	۱۴۲
اهل عراق به حسین نامه می‌نویسند:	۱۴۲
خروج حسین (ع) از مکه به کوفه	۱۴۳
مخالفت اصحاب با خروج حسین:	۱۴۵

-
- رسیدن حسین به کربلا ۱۴۷
- واقعه الطف سال ۶۱ هـ ۱۴۹
- چه کسانی در آن جا با حسین کشته شدند؟ ۱۵۰
- حکم خروج حسین؟ ۱۵۳
- موضع مردم درباره قتل حسین ۱۵۴
- یزید و قتل حسین: ۱۵۵
- موضع اهل سنت درباره یزید بن معاویه: ۱۵۶
- عدالت اصحاب رضی الله عنهم** ۱۵۸
- چه کسانی عدالت اصحاب را خرده می گیرند؟ ۱۶۳
- شبهاتی پیرامون اصحاب و رد آن ۱۶۶
- چرا معاویه حجر بن عدی را کشت؟ ۱۷۸
- تأملی کوتاه در این مورد: ۱۸۵
- پس منظور عمر چه بود؟ ۱۹۲
- خلیفه بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کیست** ۲۰۰
- ۱- حدیث غدیر ۲۰۰
- ۲- حدیث کساء ۲۰۷
- ۳- آیت ولایت ۲۱۴
- ۴- حدیث منزلت ۲۱۹
- ۵- آیه ذوی القربی ۲۲۳
- ۶- حدیث ثقلین: ۲۲۷
- اول: در مورد صحت و ثبوت این حدیث بحث هست، ۲۲۷

- دوم: عترت پیامبر ﷺ چه کسانی بوده‌اند؟ ۲۲۸
- ۷- حدیث علی از من است و من از علی هستم ۲۳۱
- ۸- از حدیث اثناعشر زیاد استدلال می‌کنند ۲۳۲

پرسش‌ها و پاسخ‌ها ۲۳۶

- ۱- موضع علی در برابر بیعت با ابوبکر چه بود؟ و آیا درست است که او خودش را از ابوبکر به خلافت اولی‌تر می‌دانست؟ ۲۳۶
- ۲- آیا خلافت ابوبکر با نص بوده و یا بوسیله شوری؟ ۲۴۰
- ۳- آیا کتاب صحیح در مورد تاریخ هست؟ ۲۴۰
- ۴- معنی اینکه پیامبر به عایشه گفت شما همراهان یوسف هستید چیست؟ ۲۴۰
- ۵- آیا درست است که پیامبر ابوبکر را با سوره براءت فرستاد و او را در حج امیر مردم کرد سپس او را برگرداند و علی در جای او قرار داد؟ ۲۴۱
- ۶- آیا واقعاً میان خویشاوندان پیامبر و اصحابش عداوت و دشمنی بوده است؟ ۲۴۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله رحمن و رحيم

سخن ناشر

خدایا! تو را سپاس بیکران و حمد و ثنای لامتناهی باد. تویی که پاک و بی‌نیاز از هر حمد و ثناء و ستایش هستی.

خدایا! بر پیام آور آخرین و راستین که حق و حقیقت را همچون خورشید درخشان تاباند، سلام و درود و رحمت بفرست.

خدایا! بر شاگردان صادق و افتخار آفرینان مکتب رسالتش و بر خویشان مؤمنش درود و سلام و رحمت بفرست.

خدایا! از همه مؤمنان خالص و مخلص که تا روز رستاخیز از راه و روش و درک و منش آنان پیروی می‌کنند و مصداق ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ﴾ [التوبة: ۱۰۰] هستند و خواهند بود راضی باش و ما را نیز جزو این رهروان مؤمن و شیفتگان حقیقت بگردان. خواننده‌ی عزیز و گرامی! ای کسی که در تلاش حقیقت و در راه رسیدن به اسلام خالص و دین بی‌آلایش الله متعال و پیروی از سنتهای رسول مکرم اسلام ﷺ و آل اطهار و صحابه‌ی اخیارش همواره کنجکاو و پر تلاش و خستگی ناپذیرید! بیایید یکبار دیگر با خدای خودمان عهد و پیمان ببندیم که جز رضا و خوشنودی ذات متعال او مقصود و هدفی در زندگی نداشته باشیم و جز حقایق دین، و اسلام خالص و توحید بی‌آلایش از چیز دیگری پیروی نکنیم!

بیایید با خدای خودمان تجدید پیمان که همه‌ی سخنان را بشنویم و آنگاه بهترین آنرا پیروی نماییم! و هر دروغ و خرافاتی را هر چند که به لباس دین و نقاب انتساب به بزرگان و پیشوایان دینی مزین باشد بدون تحقیق و دلیل و برهان قابل قبول نپذیریم. تا در پیشگاه بزرگ و مقتدر شرمسار و سرافکنده و خوار و زبون نباشیم.

خواننده‌ی عزیز و گرامی! شما نیز مانند سایر انسانهای عاقل و هوشمندی که به منافع و مصالح خودشان می‌اندیشند و همواره در تلاشند که مبادا کاری کنند که نتیجه‌اش پشیمانی باشد یا ضرری به آنان برسد شما نیز حتما از همین انسانهای عاقل و زیرک و هوشیارید و طبعاً دوست ندارید که خدای ناکرده در امتحان بزرگ الهی مردود شوید، لذا حتما سعی و کوشش و تلاش خواهید کرد که در امر دین و عقیده که سرنوشت آینده و ابدی هر کس به آن بستگی دارد مقلد و پیرو دیگران نباشید، این یک امر مسلّم است و همه‌ی علماء و دانشمندان اسلامی اعم از شیعه و سنی نه تنها این را باور دارند بلکه همواره بر آن تأکید می‌کنند و در گفته‌ها و نوشته‌هایشان تصریح می‌کنند که در مسائل عقیده نباید از دیگران تقلید کرد، بنابراین عاقلانه نیست که کسی در مسائل اعتقادی مقلد دیگران باشد (اگر چه در مسائل جزئی تقلید برای عامی جائز می‌باشد) و در مسائل اصولی و عقیدتی بدون اینکه دلیل و برهانی بپرسد فقط ببیند که دیگران چه می‌کنند او نیز همان کار را بکند، دیگران چه می‌گویند او هم همان حرفهای آنان را تکرار کند!! این کار خلاف عقل و دین و دانش است.

پس هر مسلمان مکلف باید بداند که به آنچه ایمان دارد، چرا ایمان دارد؟ برای این ایمان و باورش چه دلائل علمی و منطقی دارد؟! آیا شما نیز گاهی از خود پرسیده‌اید که مثلاً برای توحید و یکتاپرستی چه دلائلی دارید؟! یا عکس آن بعضی‌ها برای قبرپرستی (نه زیارت قبرستان که سنت است) و مرده پرستی چه دلائلی دارند؟! و برای لعن و نفرین صحابه و خاندان پیامبر و دل آزاری آن حضرت صلی الله علیه و آله چه دلائلی دارند؟! برای شرک‌پروری و بدعت‌گزاری و اختلاف اندازی و تفرقه افکنی در بین مسلمانان بدین وسیله چه دلائلی دارند؟! برای ساخت و تزئین آن همه قبر و بارگاه چه دلائلی دارند؟! برای غبار روبی مرقد امام رضا علیه السلام اشک عبودیت بر آن ریختن و پیشانی ذلت و بندگی بر آن ساییدن چه دلائلی دارند؟! برای زنجیر به گردن بستن و قفل آویزان کردن و زنجیر و قمه زدن، و نذر و نیاز مشرکانه انجام دادن چه دلایلی دارند؟! برای یک شخصیت موهوم و ساختگی و تخیلی غیر موجود آن همه کرنش کردن و آن را صاحب الزمان لقب دادن و تمام اختیارات جهان هستی را به او سپردن و نعوذ بالله خدای قادر و مقتدر و رب

کائنات را بی اختیار کردن چه دلائلی دارند؟! ائمه‌ی بزرگوار دین و خدمتگزاران شرع متین و بندگان مخلص الله متعال را همه کاره‌ی این جهان و آن جهان دانستن چه دلیلی دارند؟!

«إِبَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَفَصْلُ الْخُطَابِ عِنْدَكُمْ».

ترجمه: «ای امامان! بازگشت مخلوقات بسوی شماست!! و حساب آنان بر شماست!! و حرف آخر حرف شماست!! (مفاتیح الجنان دعای جامعه کبیره)».

در حالی که خداوند در آخر سوره‌ی غاشیه می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٥﴾ [الغاشية: ۲۵-۲۶]. ترجمه: «بازگشت مخلوقات بسوی ماست و حساب آنها هم بر ماست!».

برای این کلمات و اعتقادات مشرکانه چه دلائلی دارند؟! برای اینکه علی علیه السلام و علیه السلام را «قسیم الجنة والنار» «تقسیم کننده‌ی بهشت و دوزخ» معرفی می‌کنند در حالی که این عقیده با قرآن تناقض و تضاد دارد چه دلائلی دارند؟!

و خلاصه تمام اختیارات این جهان هستی را به بندگان خدا سپردن کجایش با عقیده آن بزرگواران سازگاری دارد؟ و کجایش دین و اسلام و توحید است؟، جالب این است که اسم این خرافات و شرکیات و خزعبلات اسلام ناب محمدی است به به!! بگذریم: خواننده‌ی عزیز و گرامی! پس باید به دنبال دلیل بود، و هر دروغ و خرافه‌ای را به اسم دین نباید پذیرفت.

کتابی که اینک در دست دارید «نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام» ترشح قلم اندیشمند و مناظر چیره دست کویتی دکتر عثمان الخمیس است که طی سالهای اخیر بویژه در مناظرات علنی که در رمضان چهار سال پیش از کانال ماهواره‌ای المستقلة از لندن پخش شد شهرت جهانی یافت، کسانی که مستقیماً این مناظرات را دنبال نکرده‌اند شاید سی دی (CD) آن را دیده باشند، چون همه جا در دسترس است و در بسیاری از سایتهای انترنتی نیز گذاشته شده است، در آن مناظرات چهره‌ای که بسیار جالب درخشید و با متانت و وقار و قوت استدلال علاوه از اهل سنت جهان تشیع را نیز به حیرت و

تعجب واداشت و در بسیاری موارد مناظران شیعه مجبور بودند تن در دهند، استاد توانمند و مناظر بی‌حریف دکتر عثمان الخمیس بود، در کنار ایشان دکتر عبدالرحیم ملازاده نیز خوب درخشید. از طرف شیعیان یکی تیجانی و یک عراقی گمنام به نام عبدالزهراء!! بود، بد نیست که درباره تیجانی هم که در آن مناظرات خیلی خراب شد و بابا نوئل و سگ آل بیت لقب یافت، اشاره کنیم که این مزدوری که سالها در خفا بسر می‌برد، مشخص شد که کاملاً یک انسان بی‌هویت و بی‌سواد و تناقض‌گویی است که اگر بعضی چیزها را هم خودش نوشته باشد اکثر مطالب به نامش جعل شده است، و به همین دلیل تناقضاتش فراوان است، بدین مناسبت بد نیست اشاره کنیم که گرچه تیجانی و کتابهایش ارزش علمی نداشته و نیاز به رد نداشتند اما از آنجایی که در سطح گسترده‌ای بین اهل سنت پخش شده لذا بعضی دانشجویان اهل سنت در رد تناقض گویی‌ها و مطالب جاهلانه تیجانی که به چند تایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- دروغگویان را بشناسید. از همین نویسنده مترجم: جعفر تقی زاده.

۲- بلکه گمراه شدی ردی بر کتاب آنگاه هدایت شدم. نویسنده: خالد عسقلانی

ترجمه: اسدالله موسوی.

۳- دفاع از آل و اصحاب پیامبر ﷺ (پاسخی به افتراهای تیجانی گمراه و فتنه‌گر)

نویسنده: دکتر ابراهیم رحیلی ترجمه: عبدالرحیم ملازاده.

و اما نویسنده‌ی و مناظر توانمند در این کتاب نیز به خوبی از عهده‌ی موضوعات مطرح شده برآمده و نشان داده که او واقعا شایستگی نشستن بر میز مناظره را دارد، لازم است یک نکته‌ی دیگر پیرامون مناظرات المستقله عرض شود و آن اینکه جهان تشیع از عرب تا عجم و هند و غیره در آن مناظره شکست تاریخی خوردند و کسی باقی نماند که او را نیازموده باشد، چون دو سه هفته‌ی پیاپی که مناظره به طول انجامید هر کسی را که گمان می‌کردند می‌تواند آبرویشان را بخرد او را یا مستقیماً و یا تلفنی به میدان آوردند و حتی با وسایل مختلف از آنها حمایت می‌کردند و اطلاعات لازم را در اختیار آنان می‌گذاشتند، اما به لطف خداوند راه به جایی نبردند، جالب اینکه شنیده شده نسخه‌ی تحریف شده‌ی مناظره‌ی مذکور توسط آقایان در بعضی جاها پخش شده که البته بعید

نیست، اما اگر دوستان خواستند از تمام جریانات مناظره اطلاع یابند حتما به سایتهای عربی مراجعه کنند.

در پایان امیدواریم که خداوند به همه ی حق جویان توفیق رسیدن به حق و حقیقت را عنایت فرماید. آمین.

۲۴/شهریور/۱۳۸۳هـ

انتشارات حقیقت

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسَنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِ اللَّهُ
فَلَا ضَلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از خدا
بپرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر،
حفظ کنید!)».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ
مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ
رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱].

«ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از یک
انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی
(در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید؛
و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید، نام او را می‌برید! (و نیز) (از قطع رابطه با)
خویشاوندان خود، پرهیز کنید! زیرا خداوند، مراقب شماست».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ
لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید تا خدا
کارهای شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد؛ و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند،
به رستگاری (و پیروزی) عظیمی دست یافته است».

بی‌گمان راست‌ترین سخن کتاب خداست و بهترین رهنمود، رهنمود محمد ﷺ است، و بدترین کارها نوآوری‌ها هستند، و هر نوآوری بدعت است. و هر بدعتی گمراهی است، و هر گمراهی سرانجامش دوزخ است.

وقتی به فکر نوشتن در این موضوع افتادم دچار تردید شده و قدم پس و پیش می‌کردم، چون افراد زیادی وارد این موضوع شده‌اند و بعضی به حق به آن پرداخته، و اغلب باطل‌گرایانه آن را مورد بررسی قرار داده‌اند. تردیدی نیست که این موضوع گرچه زمان زیادی بر آن گذشته است موضوعی زنده و پویاست، زیرا از آن جا که ما آن نسل یکتای روزگار و آن ستارگان برگزیده را گرامی می‌داریم این موضوع همواره برای ما تازگی دارد.

و چون که کلمه حق نوری است که در پرتو آن مردم راهیاب می‌شوند، و به خاطر فضیلت و برتری آن نسل ما باید حقی که آنها بر گردن ما دارند ادا کنیم، زیرا آنها چون دیگر مردم نیستند، هیچ کس در علم و عمل از آنها پیشی نگرفته است و هرگز کسی به گرد پای آنها نمی‌رسد، و آنها بودند که خداوند بوسیله آنان دین را قدرت بخشید و پیروز گرداند.

و ما گرچه فضایل اصحاب محمد ﷺ را همواره بیان می‌کنیم اما باید گفت که ما مدعی نیستیم که آنها معصوم بوده‌اند، چون که کسی جز پیامبران و ملائکه معصوم نیستند.

بله بعضی از اصحاب در دوران حیات پیامبر مرتکب اشتباه شده‌اند، و بعضی بعد از وفات او به خطا رفته‌اند، اما این اشتباهات در برابر نیکی‌هایشان چون ذره‌های ریگ در برابر کوه‌ها می‌ماند، و چون قطره آب در برابر دریا هستند.

و تردیدی نیست که قضیه تاریخ بسیار مهم است، زیرا قوام ملت‌هاست و شیوه و برنامه هر ملت و حال و آینده‌اش را ترسیم می‌نماید.

و هیچ امتی به قدرت و سیادت نمی‌رسد مگر آن که با گذشته‌اش رابطه محکمی داشته باشد، و برای ساختن حال خود و برنامه‌ریزی جهت آینده‌اش از گذشته استفاده کند. و امتی مانند امت اسلامی باید بیش از دیگران به تاریخ خود توجه کند، زیرا تاریخ اسلام سرشار از

افتخارات و قهرمانی‌ها و پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی است که چنین دستاوردهایی در تاریخ امت‌های دیگر بسیار ناچیزند، اما چون که امت ما در حال حاضر تن به ضعف و سستی داده است خداوند وارثان و فرزندان میمون‌ها و خوک‌ها را بر ما مسلط کرده است. «ولا حول ولا قوة الا بالله العظیم».

من یهن یسهل الهوان علیه ما لجرح بمیت ایلام^(۱)

هر کس خوار شود خواری و ذلت به سادگی بر او فرود می‌آید.
و فردی که مرده است اگر زخمی شود احساس درد نمی‌کند.

پس با توجه به این ضعف باید به تاریخ درخشان امت خویش باز گردیم تا خودبینی و نگاه کردن به پیرامون خویش برای ما آسان شود و گام‌های مناسبی برای آینده برداریم، و این زمانی محقق می‌شود که ما به تاریخ درست و صحیح خود بر گردیم، و آنچه از تاریخ که درست و واقعی نیست ارزشی ندارد.

اگر با دقت به تاریخ خود بنگریم خواهیم دید که درخشان‌ترین دوران آن دورانی است که پیامبر و اصحابش در آن می‌زیسته‌اند، آن نسلی که بار نشر و گسترش رسالت اسلام را به دوش گرفت، پس آنان بعد از پیامبران انسان‌های برگزیده خدا هستند. متأسفانه به علت ظهور فرقه‌هایی که پدید آمده‌اند تاریخ اسلامی تا حدود زیادی تحریف شده است. چون هر فرقه‌ای می‌کوشد تا از جایگاه فرقه‌های دیگر بکاهد و جایگاه خودش را بالا برد، و به خاطر این در تاریخ بزرگان شکاف‌هایی ایجاد شده است.

و بعضی از امت اسلامی چنان در محبت علی علیه السلام غلو و افراط کرده‌اند که همه چیز را از دست داده و گرفتار فساد و انحراف فراگیری شده‌اند، و از این‌رو حوادث و روایات غیر قابل قبولی را به او نسبت داده‌اند، و بوسیله این روایات کوشیده‌اند تا از جایگاه دیگر اصحاب بکاهند و آنها را افرادی متجاوز به حق علی نشان دهند، که بر علی و بر خودشان ستم کرده‌اند، و این محبت افراطی آنان را بر آن داشته است تا نوه‌های علی علیه السلام

را امامانی که از سوی خدا تعیین شده‌اند شمرده‌اند، و آنها را چون پیامبران معصوم دانسته‌اند، و بلکه آنها را از پیامبران برتر قرار داده‌اند^(۱) - «ولا حول ولا قوة الا بالله العظيم». و طبق روایات صحیح این باور و عقیده در نیمه قرن سوم هجری پدیدار شده است و آنچه این را تایید می‌کند این است که وقتی اصحاب بزرگ را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که آنها با همدیگر دشمنی نداشته‌اند و در اخبار و روایات صحیحی که از علی علیه السلام نقل شده است چیزی نیست که نشانگر آن باشد که علی نسبت با دیگر اصحاب دشمنی و کینه داشته است، بلکه همه به اتفاق قبول دارند که علی دخترش ام کلثوم بنت فاطمه را به ازدواج عمر در آورده است، و فرزندانش را ابوبکر و عمر و عثمان نامیده، و در دوران عمر قضاوت را به عهده گرفته است و نیز او ابوبکر و عمر و دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را ستوده است.

و من چنان که در آغاز کتاب گفتم قدم پس و پیش می‌کردم تا اینکه بعد از ریزنی و مشوره با علمای مورد اعتماد مصلحت را بر آن دیدم که در این موضوع تا آن جا که برایم میسر است بنویسم، پس آنچه حق است از سوی خداست و اگر در آن غیر از حق چیزی به چشم بخورد از من و از جانب شیطان است.

در این پژوهش به بررسی برهه‌ای از تاریخ طولانی امان خواهم پرداخت، برهه‌ای که به باور من از مهم‌ترین برهه‌های تاریخ است، و این برهه از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا سال شصت و یکم هجری است و کتاب را به چهار فصل تقسیم کرده‌ام:

فصل اول: در بیان اینکه تاریخ را چگونه باید خواند و همچنین در این فصل روش امام طبری و اهمیت اسناد در تاریخ اسلامی بیان شده است.

فصل دوم: در این فصل حوادثی که از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا سال شصت و یک هجری رخ داده است را بیان می‌کنم و حوادث مهمی که در این دوران رخ داده است را تا آن جا که می‌توانم با اسناد صحیح ذکر می‌کنم. و به داستان‌های دروغین و ساختگی گوشزد می‌نمایم.

فصل سوم: در این فصل به موضوع عدالت اصحاب به استناد از کتاب و سنت با بیان مهمترین شبهاتی که در مورد آنها ایراد شده است و بیان حقیقت در این مورد پرداخته‌ام.

فصل چهارم: در این فصل به قضیه خلافت پرداخته‌ام، و دلایل بدعت‌گذاران که برای اثبات امامت علی بن ابی طالب ارائه می‌دهند را به تفصیل بیان کرده‌ام و بسیار به صورت علمی و دقیق این دلایل بررسی و مورد مناقشه قرار گرفته‌اند که کمتر در کتابی دیگر غیر از این یافته می‌شوند. و این را از روی خودپسندی نمی‌گوییم و بلکه: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱]. «نعمت پروردگار را بیان کن».

و از خداوند والا و توانا مسئلت می‌نمایم که این کار را خالص برای رضامندی خودش بگرداند و آن را بپذیرد و او تعالی تواناست. «و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

بالله یا قارئاً کتبی و سامعها أسبل علیها رداء الحکم والکرم

«ای خواننده و شنونده کتابهایم تو را به خدا سوگند می‌دهم که با بزرگواری و متانت با آن برخورد مکن».

واستر بلطفک ما تلقاه من خطأ أو أصلحه تشب إن كنت ذا فهم

«و اگر اشتباهی در آن می‌بینی لطف کن و آن را بپوشان و یا اینکه اگر فهم و درک داری آن را اصلاح کن که به تو پاداش می‌رسد».

فکم جواد کبا والسبق عادته وکم حسام نبا أو عاد ذو ثلم

«و چه بسا بزرگوار و سخاوتمندانی بوده‌اند که عقب مانده‌اند و حال آن که پیشروی عادتشان بوده است، و چه بسا شمشیرهای برآنی بوده‌اند که کند شده‌اند یا شکاف برداشته‌اند».

وکلنا یا أخي خطاء ذو زلل والعذر یقبله ذو الفضل والشیم^(۱)

«و برادر من همه ما اشتباه می‌کنیم و دچار لغزش می‌شویم، و کسی که دارای کرامت و بزرگواری باشد عذر را قبول می‌کند».

درآمد

یکی از بزرگترین دروغ‌های تاریخ این است که بعضی گفته‌اند که اصحاب پیامبر ﷺ نسبت به یکدیگر در دلهایشان دشمنی داشته‌اند. و این ادعایی باطل است و از آن چه خداوند به صراحت بیان می‌دارد بسیار فاصله دارد، خداوند به اصحاب پیامبر ﷺ می‌گوید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾. [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب، (به چنین برنامه و آیین درخشانی)، ایمان آورند، برای آنها بهتر است! (ولی تنها) عده کمی از آنها با ایمانند، و بیشتر آنها فاسقند، (و خارج از اطاعت پروردگار)».

و پیامبر ﷺ فرمود: «بهترین مردمان کسانی هستند که در عصر من می‌باشند»^(۱). بعد از سه قرن اوّل که پیامبر به برتری آن شهادت داده است نویسندگانی پدید آمدند که تاریخ اسلام را تحریف و سیاه نمودند و با حق مخالفت کرده و با آن دشمنی ورزیدند، و ادعا کردند که اصحاب پیامبر ﷺ با همدیگر دوست و برادر و با یکدیگر مهربان نبوده‌اند، بلکه آنها دشمنان یکدیگر بوده و همدیگر را لعنت می‌کرده‌اند و علیه همدیگر بوده و همدیگر را لعنت می‌کرده‌اند و علیه همدیگر توطئه می‌نموده‌اند، و با یکدیگر رفتاری منافقانه داشته‌اند و از آنجا که با همدیگر دشمنی و کینه داشته‌اند و هر یک به دنبال امیال و هوای نفس خودش بوده و علیه یکدیگر توطئه می‌کرده‌اند. سوگند به خدا که اینها دروغ گفته‌اند و تهمت بسیار بزرگی ارائه داده‌اند.

ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، ابوعبیده، عایشه، فاطمه رضی الله عنهن و دیگر پیشگامان و اصحاب والای و پاک‌تر از آن بوده‌اند که چنین چیزهایی از آنان سر بزنند، و بنی‌هاشم و بنی‌امیه چون مسلمان بودند و با یکدیگر خویشاوند بودند بسیار نسبت به همدیگر وفادار

۱- البخاری کتاب الشهادات باب لا یشهد علی شاهد جور إذا أشهد، حدیث ۲۵۰۹.

بوده، و ارتباط محکمی با هم داشتند و در راه خیر خیلی با همدیگر همکاری می نمودند. و آنها بودند که کشورها را فتح کردند و به سعی و تلاش و دعوت آنها ملت‌ها به اسلام روی آوردند، و هر فردی از بنی‌امیه با بنی‌هاشم به نوعی نسبت دارد و خویشاوند است، و باید دانست که اخبار و روایات صحیحی که راستگویان و درستکاران آن را روایت می‌کنند ثابت می‌کند که اصحاب بعد از پیامبران بهترین و برگزیده‌ترین انسان‌های تاریخ انسانیت بوده‌اند، و روایاتی که سیره اصحاب را مشوه می‌نماید و ادعا می‌کند که آنها افراد ناچیزی بوده‌اند روایت‌هایی هستند که دروغگویان و جعل‌کنندگان حدیث روایت کرده‌اند.

تاریخ مسلمین را باید از سر نو نوشت و آن را از منابع زلال آن فرا گرفت به خصوص در مواردی که افراد غیر متعهد و دروغگو آن را تحریف کرده‌اند، زیرا امت اسلامی ما را از همه ملت‌ها در حفظ تاریخ درست و واقعی‌اش غنی‌تر است، و مؤرخین سلف صالح ما اخبار و روایات را جمع‌آوری کرده‌اند و درست و نادرست آن را گردآوری نموده‌اند و منبع اخبار و اسامی راویان را بیان کرده‌اند تا خواننده درست و نادرست آن را بداند.

و ما باید در راه سلف صالح خود گام برداریم و این کتاب‌ها را پالایش کنیم و درست را از نادرست تشخیص دهیم و اینجاست که ما بهترین جانشینان برای بهترین گذشتگان خواهیم بود.

امت اسلامی از بزرگترین چشم و منبع قدرت خویش که باور شکوه و عظمت گذاشته‌اش است محروم مانده در حالی که این امت گذشتگانی داشته است که تاریخ، سیرتی پاک‌تر و درخشان‌تر از سیرت آنها را به خود ندیده است. و تا همه بدانند که کارنامه اصحاب محمد ﷺ همانند دل‌هایشان پاک و صاف و سالم بوده است.

و هر کس می‌خواهد در زمینه تاریخ بنویسد باید در دلش نسبت به اهل حق و خیر کینه و بدی نداشته باشد و آنها را بشناسد و حق آنان را بداند، و در فرق گذاشتن بین راویان و تشخیص روایت درست از نادرست مهارت داشته باشد، و امانتدار و صادق و به دنبال حق باشد.

چگونه تاریخ را بخوانیم؟

ما باید تاریخ را آن گونه بخوانیم که احادیث پیامبر خدا ﷺ را می‌خوانیم.
ما وقتی بخوانیم احادیث پیامبر ﷺ را بخوانیم باید تحقیق کنیم که آیا این حدیث از پیامبر ﷺ ثابت است یا نه؟.

و ما تا سند و متن را بررسی نکنیم نمی‌توانیم به صحت یا عدم صحت حدیث پی ببریم، و اهل علم حدیث و راویان آن را مورد بررسی قرار داده‌اند و احادیث آنها را بررسی نموده و درست را از نادرست مشخص کرده‌اند، و در نتیجه این احادیث از احادیث دروغی و ضعیفی که در لابلای‌اشان آورده شده‌اند پاک شده‌اند.

اما تاریخ با حدیث فرق می‌کند، گاهی می‌بینیم که بسیاری از روایت‌های آن سند ندارند، و گاهی می‌بینیم که اسناد هست ولی افرادی که در اسناد این روایت هستند افرادی ناشناخته‌اند و هیچ جایی شرح حالشان بیان نشده است، و هیچ کس از اهل علم در تایید یا رد آنها چیزی نگفته است، پس در این وقت حکم کردن در مورد چنین روایتی برای ما دشوار می‌شود، چون که ما وضعیت بعضی از افراد سند را نمی‌دانیم.

پس موضوع تاریخ از حدیث دشوارتر است، اما به معنی این نیست که در آن تساهل کنیم، بلکه باید تحقیق کنیم و بدانیم که تاریخ خود را چگونه فرا بگیریم، و شاید کسی بگوید که با این طریقه بسیاری از تاریخ را از دست خواهیم داد. در پاسخ می‌گوییم بسیاری از تاریخ را از دست نخواهیم داد، زیرا که بسیاری از روایات تاریخ که ما به آن نیاز داریم – به خصوص در این بحث – با سند ذکر شده‌اند و این اسناد در خود کتاب‌های تاریخ مانند تاریخ طبری ذکر شده‌اند و یا اینکه در کتابهای حدیث چون بخاری و مسند احمد و جامع الترمذی و مصنف ابن ابی شیبہ ذکر شده‌اند، و نیز در کتابهای تفسیری که بعضی از روایات تاریخی را با سند ذکر می‌کند مانند تفسیر ابن جریر و تفسیر ابن کثیر بیان شده‌اند. و گاهی در کتاب‌های مخصوص که به دوران‌های خاصی از تاریخ پرداخته‌اند بیان شده‌اند مانند کتاب حروب الرده کلاعی و یا کتاب تاریخ خلیفه بن خیاط، منظور این است که ما از آن که سندی برای روایتی بیابیم در نمی‌مانیم. و اگر سندی نیابیم از اصل کلی پیروی می‌کنیم و آن این است که خدا و پیامبرش ﷺ اصحاب را ستوده‌اند، – چنانکه خواهد آمد – پس اصل این است که آنها عادل و درستکار بوده‌اند،

و هر روایتی که از اصحاب خرده می‌گیرد باید به سند آن نگاه شود، اگر سند آن صحیح بود باید به تاویل و توضیح آن روایت نگاه کرد، و اگر سند ضعیف بود یا اصلاً سندی نداشت ما از اصل و قاعده کلی پیروی می‌کنیم و آن این است که اصحاب عادل و درستکارند.

پس به هنگام خواندن تاریخ باید با دقت و تشخیص درست از نادرست آن را مورد مطالعه قرار داد به خصوص تاریخ اصحاب پیامبر خدا ﷺ.

کتاب‌های چه کسانی را بخوانیم؟

متأسفانه در دوران ما بسیاری شیفته خواندن کتاب‌های جدیدی شده‌اند که در تاریخ تالیف شده‌اند، کتابهایی که فقط به زیبا جلوه دادن یا زشت نشان دادن داستان اهمیت می‌دهند یا زشتی و زیبایی را هم زمان ارائه می‌دهند و به درستی و نادرستی توجه نمی‌کنند مانند کتابهای عباس عقاد^(۱)، و کتابهای خالد^(۲) محمد خالد، یا کتابهای طه حسین^(۳).

و کتابهای جرجی زیدان^(۴) (مسیحی) و یا دیگر نویسنده‌های جدید، و اینها وقتی از تاریخ سخن می‌گویند فقط به زیبا ارائه دادن داستان و عبارات گیرا اهمیت می‌دهند، و توجه نمی‌کنند که آیا این داستان‌ها درست هستند یا نادرست، و بعضی زشت جلوه دادن داستان را مدنظر قرار می‌دهند، و خلاصه آنچه برایشان مهم است این است که داستانی زیبا به شما ارائه دهند.

پس کتاب‌های چه کسانی را بخوانیم؟

پاسخ این است که اگر شما می‌توانید اسانید را بررسی کنید و سره را از ناسره جدا

۱- کتابهایی به نام (عبقریات) دارد.

۲- کتابی دارد به نام (خلفاء الرسول) و (رجال حول الرسول).

۳- کتاب (موقعة الجمل وعلی ونبوة والفتنة الكبرى) را نوشته است.

۴- کتابی دارد به نام (تاریخ التمدن الاسلامی).

نمایید پس کتاب امام طبری را مطالعه کنید. زیرا که او در رأس تاریخ‌نویسان قرار دارد، و اگر شما قادر به تشخیص اسناد نیستید تاریخ ابن کثیر (البدایه والنهایه) را بخوانید، و تاریخ الاسلام ذهبی را مطالعه کنید، و بهترین کتاب العواصم من القواصم ابن عربی است که در مورد این برهه از تاریخ اسلام سخن گفته است.

آنچه باید از آن دوری کنیم

وقتی کتابهای تاریخ را می‌خوانیم باید از حرکت با رأی و دیدگاه مؤلف بپرهیزیم و بلکه باید به اصل روایت نگاه کنیم نه به رأی و نظر مؤلف، و نیز باید به هنگام خواندن انصاف را مد نظر داشته باشیم.

وقتی تاریخ اصحاب پیامبر خدا ﷺ را می‌خوانیم باید به دو چیز معتقد باشیم:
اول: اینکه معتقد باشیم که اصحاب پیامبر ﷺ بعد از پیامبران خدا بهترین انسان‌ها هستند، چون که خداوند تبارک و تعالی آنها را ستوده است و در چندین حدیث بیان شده که اصحاب پیامبر بعد از پیامبران خدا بهترین انسان‌ها هستند و در میان امت‌ها بهترین امت هستند.

دوم: اینکه بدانیم که اصحاب پیامبر خدا معصوم نیستند. بلکه ما معتقدیم که اگر همه آنها بر چیزی اجماع کنند به خطا نمی‌روند و اجماع آنان معصوم است چون پیامبر ﷺ به ما خبر داده که این امت بر گمراهی اتفاق نخواهد کرد، پس اصحاب از اجماع کردن بر خطا معصومند^(۱)، اما افراد آنها معصوم نیستند، و فقط پیامبران و ملائکه معصومند، و غیر از پیامبران و ملائکه از دیدگاه ما کسی معصوم نیست بنابراین ما باید معتقد باشیم که اصحاب بهترین انسان‌ها هستند، و نیز معتقد باشیم که آنها معصوم نیستند. پس اگر با روایتی برخورد کردی که در آن یک صحابی مورد عیب‌جویی قرار گرفته بود قبل از

۱- احمد در مسند خود از طریق ابی بصره الغفاری ۳۹۶/۶ حدیث ۲۶۶۸۲ این حدیث را روایت کرده است، و ابن ماجه، ک: الفتن - باب سواد الاعظم - ۳۶۷/۲ حدیث ۳۹۹۸ از طریق انس بن مالک روایت کرده است، و ابن ابی عاصم در سنن باب ما ذکر من امر النبی ص بلزوم الجماعه ص ۳۹ حدیث ۸۰ آن را روایت نموده است.

پذیرفتن یا نپذیرفتن آن به سندش نگاه کن، اگر سند صحیح بود پس بدان که آنها معصوم نیستند و مانند سایر انسان‌ها دچار اشتباه می‌شوند، و اگر سند ضعیف بود از اصل و قاعده کلی پیروی کن و آن اینکه آنها بعد از پیامبران بهترین انسان‌ها هستند. و خداوند اصحاب پیامبر خدا ﷺ را می‌ستاید و می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَّعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾. [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند (تا آنان را به بهشت وارد نماید)؛ نشانه (اطاعت) آنها (از خداوند) در صورتشان از اثر سجده (و عبادت) نمایان است مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار می‌شود؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد، (یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار نیرومند می‌گرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند، ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی (که بهشت است) داده است. (البته این مثل، شامل صحابه رسول الله ﷺ و ﷺ و همه کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال، و بر راه و روش ایشان رهرو باشند)».

در این خداوند تبارک و تعالی همه اصحاب پیامبر ﷺ را ستوده است، پس اصل و قاعده کلی در مورد آنها این است که آنان باید ستوده و تمجید شوند، و از پیامبر ﷺ

روایت شده است که فرمود: «اصحاب مرا ناسزا نگویند اگر از شما کسی به اندازه کوه احد در راه خدا اتفاق کند به اندازه یک مشت یا نیم آنها نمی‌رسد»^(۱).

پس پیامبر ﷺ اصحاب و یارانش را ستوده و تمجید کرده است. و در فصل سوم این کتاب در مورد عدالت اصحاب به تفصیل بحث خواهد شد.

و ابو عبدالله القحطانی می‌گوید:

لا تقبلن من التواخ كل ما جمع الرواة وخط كل بنان

«از تاریخ همه آنچه را که راویان گرد آورده‌اند و هر کسی نوشته است را قبول نکن».

ارو الحديث المنتقى عن أهله سيما ذوي الأحلام والأسنان

«حدیث برگزیده و درست را از اهل آن به خصوص بزرگان و ماهران فن روایت کن».

كابن المسيب والعلاء ومالك والليث والزهرى أو سفیان

«از افرادی مانند ابن المسيب و العلاء و مالک و الليث و زهری یا سفیان روایت کن».

یعنی وقتی تاریخ صحیح و درستی را فراگیری بدان که همان است که اینها و افراد ثقه و مورد اعتمادی مانند اینها روایت می‌کنند، و مانند کسانی مباش که سیره اصحاب پیامبر ﷺ را مورد عیب‌جویی قرار می‌دهند و می‌گویند: تاریخ ما تاریخ سیاهی است، اما چنین نیست که اینها می‌گویند بلکه تاریخ ما تاریخی درخشان و زیباست که انسان از خواندن آن لذت می‌برد.

و برای اطلاع بیشتر به کتاب‌های تاریخ چون تاریخ الامم والملوک معروف به تاریخ طبری یا البدایه والنهایه و تاریخ الاسلام ذهبی و دیگر کتاب‌های معتبر تاریخ مراجعه کنید، اما باید دانست که تاریخ امام طبری مهم‌ترین کتاب در تاریخ اسلامی است و بیشتر مردم از آن نقل می‌کنند، اهل سنت از تاریخ طبری نقل می‌کنند و از آن دلیل می‌گیرند، و همچنین اهل بدعت نیز از آن دلیل می‌گیرند، اما اینکه چرا تاریخ طبری بر دیگر کتاب‌های

۱- متفق علیه: البخاری، ک: فضائل الصحابه، باب: لو كنت متخذاً خليلاً، ۳۶۷۳. مسلم: فضائل الصحابه

تاریخ مقدم است؟ باید گفت که به خاطر امور زیادی تاریخ طبری بر دیگر کتاب‌های تاریخ مقدم است که برخی از این امور عبارتند از:

۱ - زمان امام طبری به زمان این رخدادها نزدیک بوده است.

۲ - امام طبری با سند روایت می‌کند.

۳ - جایگاه والای علمی امام طبری رحمته الله.

۴ - بیشتر کتابهای تاریخ از او نقل می‌کنند.

و وقتی چنین است پس ما وقتی می‌خواهیم تاریخ بخوانیم باید مستقیم به سراغ تاریخ طبری برویم، ولی چنان که گفتیم هم اهل سنت از تاریخ طبری دلیل می‌آورند، و هم اهل بدعت، پس چگونه می‌توان این و آن را تطبیق داد؟

باید دانست که چنان که گفتیم یکی از ویژگی‌های تاریخ طبری این است که روایات را با سند ذکر می‌کند، و اهل سنت از روایات صحیح طبری استفاده می‌کنند، در صورتی که اهل بدعت درست و نادرست را نقل می‌کنند، و مهم این است که با خواسته‌ها و امیالشان موافق باشد. بنابراین باید روش امام طبری را در کتاب تاریخش بدانیم.

روش امام طبری در تاریخش

امام طبری رحمته الله در این مورد با مقدمه‌ای که در اوّل کتابش نوشته است ما را راحت کرده است، و ای کاش کسانی که این تاریخ را می‌خوانند این مقدمه را می‌خوانند^(۱).
امام طبری در مقدمه تاریخش می‌گوید:

خواننده کتاب ما باید بداند که در این کتاب اخبار و روایتی را جمع نموده‌ام و سند و راویان آن را بیان کرده‌ام. پس اگر در این کتابم چیزی در مورد گذشتگان بیان نموده‌اند که چون درست نیست و حقیقت ندارد خواننده آن را نمی‌پسندد، باید دانست که چنین خبری را ما از پیش خود نیاورده‌ایم و بلکه کسانی آن را آورده‌اند که آن را برای ما نقل کرده‌اند و ما به همان صورت که آنها برای ما نقل کرده‌اند نقل کرده‌ایم^(۲).

۱- بلکه هر کس که کتابی را می‌خواند باید مقدمه آن را بخواند تا شیوه مؤلف را بداند.

۲- مقدمه تاریخ طبری ص ۵.

فکر میکنم امام طبری با مقدمه‌ای که برای کتابش نوشته است مسئولیت را به گردن خواننده گذاشته است و به شما می‌گوید: اگر در این کتابم خبر یا روایتی دیدی که برایت زشت می‌نمود و قابل قبول نبود، نگاه کن که از چه کسی آن را روایت کرده‌ایم و مسئولیت به گردن کسی است که ما از او روایت کرده‌ایم، و من فقط باید کسی که آن را روایت کرده نام ببرم، اگر ثقه و مورد اعتماد بود روایتش را قبول کن و اگر ثقه و مورد اعتماد نبود روایتش را قبول نکن.

و بیشتر محدثین نیز چنین کرده‌اند و شما اگر به غیر از صحیحین که بخاری و مسلم فقط به ذکر احادیث صحیح متعهد شده‌اند به کتاب دیگری از کتاب‌های حدیث مانند ترمذی یا سنن ابی داود یا دارقطنی یا دارمی یا مسند احمد و غیره مراجعه کنی می‌بینی که آنها سند حدیث را برای بیان می‌کنند و خود را فقط به ذکر احادیث صحیح ملزم نکرده‌اند، و بلکه سند را برای بیان کرده‌اند و تو باید به اسناد نگاه کنی، پس اگر سند حدیث صحیح بود آن را بپذیر و اگر صحیح نبود آن را قبول نکن. و همچنین طبری خودش را ملزم نکرده که فقط اخبار صحیح را ذکر کند بلکه او متعهد شده که اسم ناقل خبر و روایت را ذکر کند. پس بنابراین امام طبری مسئولیتی ندارد.

و امام طبری در کتاب تاریخش روایات زیادی از فردی به نام لوط بن یحیی که کینه‌اش ابی مخنف است ذکر کرده است، و امام طبری از این فرد پانصد و هشتاد و هفت (۵۸۷) روایت نقل نموده است و این روایت‌ها از وفات پیامبر ﷺ آغاز می‌شوند و پایان بخش آن روایاتی است که مربوط به خلافت یزید هستند، و این برهه تاریخی برهه‌ایست که در این کتاب ما از آن سخن خواهیم گفت، و واقعه سقیفه بنی ساعده، حکایت شوری، اموری که به خاطر آن شورشیان علیه عثمان رضی الله عنه شورش کردند و سپس او را کشتند، و خلافت علی، جنگ جمل، معركة صفین، قضیه تحکیم، جنگ نهروان، خلافت معاویه، کشته شدن حسین، همه این رخدادها در این برهه از تاریخ اتفاق افتاده‌اند، و در همه این موارد ابی مخنف روایاتی دارد که اهل بدعت از آن استناد می‌کنند و مورد پسندشان می‌باشد.

تنها ابو مخنف نیست بلکه او معروف‌ترین راویان است و غیر از او فردی مانند الواقدی^(۱) که متهم به دروغ‌گویی است. و روایاتش قابل قبول نیست نیز در این مورد روایاتی دارد، تردیدی نیست که واقدی مورخ بزرگ و آگاه به تاریخ است اما او مورد اعتماد نیست. و سومی سیف بن عمر التمیمی^(۲) است که او نیز مورخ معروفی است اما روایات او قابل قبول نیست و متهم است. و همچنین کلبی^(۳) که دروغ‌گویی معروف است، پس بنابراین باید انسان در روایت این افراد و امثالشان تحقیق کند.

به ابو مخنف باز می‌گردیم، ابن معین درباره او می‌گوید: ثقه و مورد اعتماد نیست. و ابو حاتم می‌گوید: حدیث او قابل قبول نیست. و باری ابو حاتم را درباره ابو مخنف پرسیدند دستهایش را به همدیگر زد و گفت: نیازی به پرسیدن ندارد. و دار قطنی می‌گوید: ضعیف است. و ذهبی می‌گوید: ناقلی بد و فاسد است که قابل اعتماد نیست^(۴).

بنابراین شما وقتی تاریخ طبری را باز کردید و روایتی در آن دیدید که اصحاب پیامبر ﷺ در آن عیب‌جویی شده‌اند و روایت‌کننده ابو مخنف بود باید آن روایت را دور بیندازی، چون ابو مخنف آن را روایت کرده است.

و ابو مخنف هم بدعت‌گذار بوده و هم دروغگو و هم روایات زیادی گفته است.

ناقلان اخبار چگونه تاریخ را تحریف می‌کنند

وسیله‌هایی که ناقلان اخباری به وسیله آن سیمای تاریخ را مشوه می‌نمایند عبارتند از:
 ۱- دروغ‌گویی و از خود در آوردن داستانی از سر خود می‌سازند، چنان که به دروغ داستانی ساخته‌اند که وقتی خبر مرگ علی علیه السلام به عایشه رضی الله عنها رسیده عایشه سجده شکر

۱- محمد بن عمر بن واقد، شرح حال وی را نگاه کنید در تهذیب التهذیب ۳۶۳/۹ و میزان الاعتدال ۶۶۲/۳.

۲- شرح حال وی را نگاه کنید در تهذیب التهذیب ۲۹۵/۴ و میزان الاعتدال ۲۵۵/۲.

۳- محمد بن السائب الکلبی میزان الاعتدال ۵۵۶/۳.

۴- میزان الاعتدال ۴۱۹/۳، الجرح والتعديل ۱۸۲/۷، السان المیزان ۴۹۲/۴.

به جا آورد، و این داستانی دروغین است^(۱).

۲ - اضافه کردن به واقعه یا کاستن از آن به هدف تحریف واقعیت.

به این صورت که اصل واقعه درست است مانند واقعه سقیفه که داستان سقیفه درست است و در آن جا ابوبکر و عمر و ابی عبیده از یک سو، و از طرف دیگر حباب بن منذر و سعد بن عباد و کسانی دیگر از انصار جمع شده‌اند، اما کسانی که خواسته‌اند که این حقیقت را تحریف کنند چیزهایی به آن افزوده‌اند که بیان خواهد شد.

۳ - تاویل و توجیه نادرست وقایع.

به این صورت که ناقل اخبار می‌کوشد تا واقعه را توجیه و تفسیری نادرستی کند که با امیال و هوای نفس او و با عقیده و بدعتش مطابقت نماید.

۴ - برجسته کردن اشتباهات و کاستی‌ها.

شاید داستان صحیح و واقعی باشد اما ناقل اخبار در آن اشتباهات را برجسته می‌نماید و خوبی‌ها را می‌پوشاند.

۵ - سرودن اشعاری برای تایید حوادثی تاریخی.

شعر می‌سرایند و سپس آن را به امیر المؤمنین علی علیه السلام یا به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها یا به زبیر و یا به طلحه رضی الله عنه نسبت می‌دهند که در این شعر یکی از اصحاب مورد عیب‌جویی قرار گرفته است، چنان که شعری به ابن عباس نسبت داده‌اند که او در حق ام المؤمنین گفت: تبغلت تجملت: و لو شئت تفيلت.

سوار بر قاطر شدی و سپس سوار شتر شدی و اگر می‌خواستی (برای جنگ و فتنه‌انگیزی) سوار فیل می‌شدی.

۶ - تا نوشتن نامه‌های دروغین.

چنان که در داستان کشته شدن عثمان رضی الله عنه بیان خواهد شد که نامه‌هایی به دروغ به او نسبت دادند، و نوشته‌ای را به دروغ به عایشه نسبت دادند و به دروغ نوشته‌هایی را به علی و طلحه و زبیر نسبت دادند، و علاوه از این کتابهایی تالیف شده و به دروغ به

۱- تیجانی در کتابش (فاسألوا أهل الذکر) ص ۹۷ آن را ذکر کرده و گوینده‌اش را بیان نکرده است.

علی علیه السلام نسبت داده شده است، مانند کتاب نهج البلاغه که به دروغ آن را به علی نسبت داده‌اند، و کتاب الامامه والسیاسه که به دروغ به ابن قتیبه آن را نسبت داده‌اند^(۱).

اهل سنت تحقیق برای کسب اطمینان را از چه زمانی آغاز کردند؟

وقتی فتنه پدیدار شد اهل سنت برای کسب اطمینان از صحت روایات تحقیق را شروع کردند چنان که امام محمد بن سیرین تابعی گرانقدر رحمته الله می‌گوید: اهل سنت از اسناد نمی‌پرسیدند، اما آنگاه که فتنه پدیدار شد به ناقلان و راویان گفتند که افرادی را که شما از آنها روایت می‌کنید، برای ما نام ببرید و وقتی نام می‌برند احادیث اهل سنت پذیرفته می‌شد و احادیث اهل بدعت پذیرفته نمی‌شد^(۲). چون قاعده کلی در مورد افراد این است که آنها ثقه و مورد اعتمادند، و ابن سیرین از بزرگان تابعین است و دوران اصحاب را دریافته و با همه تابعین زندگی کرده است، و منظور از فتنه در اینجا ظهور اهل بدعت مانند شیعیان^(۳) و خوارج^(۴) و قدریه^(۵) است.

۱- نگا: مقدمه کتاب تأویل مشکل القرآن ابن قتیبه تحقیق السید احمد صقر ص ۳۲.

۲- مقدمه صحیح مسلم باب الاسناد من الدین.

۳- شیعه کسانی هستند که ادعا کردند که پیروان علی و فرزندان او هستند، و ادعا کردند که امامت ویژه علی و فرزندان او است. و اغلب اصحاب را کافر قرار داده‌اند. نگا: اصول مذهب الشیعه و کتاب الشیعه والتشیع. (مترجم).

۴- خوارج کسانی بودند که بعد از جنگ صفین علیه علی علیه السلام شورش کردند و علی در نهروان با آنها جنگید.

۵- قدریه کسانی هستند که منکر تقدیر و سرنوشت می‌باشند، و می‌گویند هر چیز جدید است و پدید خواهد شد.

فصل دوم:

بعثت رسول الله ﷺ

در روز دوشنبه دوازدهم^(۱) ربیع الاول خداوند بر بشریت مَنّت نهاد و سرور انسانیت^(۲) و هادی آن محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هاشمی قریشی دیده به جهان گشود، ایشان ﷺ هنوز در شکم مادر بود که پدرش از جهان چشم فرو بست و در شش سالگی نیز مادرش را از دست داد، و پدر بزرگش عبدالمطلب سرپرستی او را به عهده گرفت اما بعد از دو سال عبدالمطلب وفات یافت و ابو طالب سرپرستی او را به عهده گرفت.

وقتی پیامبر به چهل سالگی رسید خداوند او را مبعوث کرد تا مردم را مژده دهد و آنها را از عذاب الهی بترساند، و ایشان ﷺ به بهترین وجه رسالت خویش را انجام داد و فرمان الهی را به مردم رساند تا مردم را از گمراهی‌ها به سوی نور بیرون بیاورد، بنابراین بزرگان قومش با او دشمنی ورزیدند و او و پیروانش را مورد اذیت و آزار قرار دادند، افرادی از او پیروی کردند که دنیا را فروخته و آخرت را خریده بودند و آنها با جان و مال خویش در راه خدا جهاد کردند و خدا و پیامبرش را یاری دادند. خداوند می‌فرماید:

﴿لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾. [الحشر: ۸].

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنها راستگویانند.»

و پیامبر ﷺ سیزده سال در مکه به دعوت خویش ادامه داد، تا اینکه خداوند به او فرمان داد تا به مدینه هجرت کند، در این وقت اصحاب و یارانش نیز با او هجرت کردند

۱- در تعیین روز تولد پیامبر ص اختلاف است.

۲- پیامبر ص فرموده است: من سرور و سید انسان‌ها در روز قیامت هستم و افتخار نیست. مسند احمد

و اموال و فرزندان و خانه‌هایشان را در راه خدا ترک گفتند، و وقتی پیامبر ﷺ به مدینه رسید اهالی مدینه او را جای دادند و او را یاری کردند، و با همه مردم به خاطر پیامبر ﷺ دشمنی ورزیدند، و با مهاجرین همدردی نموده و اموال و خانه‌هایشان را در اختیار آنها گذاشتند، و حتی فردی که از انصار که دو تا زن داشت به مهاجر می‌گفت هر کدام را که می‌خواهی انتخاب کن من آن را طلاق می‌دهم و آن وقت شما با آن ازدواج کن.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. [الحشر: ۹].

«و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند، هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند دوست دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند، و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند، و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگارانند».

و پیامبر ﷺ دعوت را به بیرون از مدینه گسترش داد تا اینکه تمام جزیره‌العرب را فرا گرفت و تا آن که روز بزرگی که خداوند در آن روز مکه را برای پیامبرش فتح کرد فرا رسید و اهل مکه مسلمان شدند، و بعد از آن همه جزیره‌العرب زیر فرمان پیامبر ﷺ قرار گرفت.

بعد از بیست و سه سال دعوت و جهاد اجل از پیش مقدر شده فرا رسید و آن حضرت به لقای خدا شتافت، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبَتْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنِ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾. [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد».

با وفات پیامبر دنیا تاریک شد، و چرا چنین نباشد در حالی که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هر گاه کسی از شما به مصیبتی گرفتار آمد مصیبت از دست دادن مرا به یاد آورد، بدون تردید که آن بزرگترین مصیبت است»^(۱). بنابراین از زمانی که خداوند انسان را آفریده است تاکنون جهان مصیبتی بزرگتر از وفات پیامبر ﷺ به خود ندیده است، وقتی پیامبر ﷺ وفات یافت دخترش فاطمه می‌گفت: ای پدر؛ ندای پروردگار را لبیک گفتم، و بهشت فردوس جایگاه توست، مصیبت از دست دادن تو را به جبرئیل می‌رسانم^(۲).

و انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: روزی که پیامبر ﷺ وارد مدینه شد تمام مدینه روشن شد، و روزی که وفات یافت همه چیز تاریک شده و گفت: مرگ او باورمان نمی‌شد.

و ابوبکر رضی الله عنه بعد از وفات پیامبر ﷺ به عمر رضی الله عنه گفت: بیا برای دیدار ام ایمن برویم و وقتی پیش ام ایمن رفتند ام ایمن گریه کرد آنها به او گفتند: چرا گریه می‌کنی؟^(۳) آنچه نزد خداست برای پیامبر بهتر است، او گفت: سوگند به خدا برای این گریه نمی‌کنم که نمی‌دانم جای پیامبر پیش خدا بهتر از دنیاست، بلکه برای این گریه می‌کنم که دیگر وحی از آسمان نمی‌آید، و او آنها را به گریه انداخت و ابوبکر و عمر گریه کردند^(۴)، و اینگونه این روح پاک به سوی پروردگارش پرواز کرد و دین خدا در زمین باقی ماند.

۱- الطبقات الکبری ۲/۲۷۵ و آلبانی آن را صحیح دانسته و در سلسله احادیث صحیحه ذکر کرده است ۱۱۰۶.

۲- صحیح بخاری کتاب المغازی باب مرض النبی ووفاته حدیث ۴۱۹۳، ۱۶۱۹/۴.

۳- ابن ماجه - کتاب الجنائز - باب وفات النبی حدیث ۱۱۶۳.

۴- مسلم - کتاب فضائل الصحابه حدیث ۲۴۵۴.

واکنش ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بقیه اصحاب بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت ابوبکر داشت از آبادی‌های اطراف مدینه می‌آمد، او آمد و چادر را از روی پیامبر دور کرد و بر پیشانی‌اش بوسه زد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، خوش زیستی، و خوش مردی، و سپس چهره پیامبر را پوشاند و بالای منبر رفت و گفت: هر کس از شما محمد را می‌پرستیده است، محمد وفات نموده است، و هر کس از شما خدا را می‌پرستیده است پس خداوند زنده است و هرگز نمی‌میرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَنْفَكُونَ مِمَّا قَالُوا أَنَّهُمْ قَالُوا أَوْ قُتِلَ أَنْفَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾. [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد صلی الله علیه و آله فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد».

آنگاه مردم با صدای بلند گریه کردند و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در کوچه و خیابان این آیه را تکرار می‌کردند، انس می‌گوید: گویا ما این آیه را همان وقت شنیده بودیم^(۱)، با اینکه قرآن در آن زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و قبل از وفاتش تکمیل شده بود، اما از آن جا که خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله صدمه بسیار سختی برای اصحاب بود گویا این آیه را تازه می‌شنیدند و قبلاً آن نشنیده بودند.

و عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب و فضل بن عباس رضی الله عنهم پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داده و کفن کردند تا بر او نماز خوانده شود و دفن گردد، چون که عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فضل رضی الله عنهم پسر عمویش بودند، بنابراین آنها برای غسل و تکفین پیامبر صلی الله علیه و آله از دیگران سزاوارتر بودند.

۱- صحیح بخاری - کتاب فضائل الصحابه، باب لو كنت متخذاً خليلاً حديث ۳۴۶۷.

سقیفه بنی ساعده

در این مدت که علی و عباس و فضل علیهم السلام به تجهیز و تکفین پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول بودند بعضی از انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند، ابتدا این روایت را آن گونه که امام طبری از ابو مخنف دروغگو نقل کرده است بیان می‌کنیم، و سپس آن گونه که امام بخاری روایت کرده آن را ذکر می‌کنیم و آن گاه هر دو روایت را با یکدیگر مقایسه می‌نماییم تا اضافه‌هایی را که ابو مخنف به اصل قضیه افزوده است بدانیم، اضافه‌هایی که بسیاری آن را پذیرفته‌اند، و در واقع شورا نیز به همین صورت بیان خواهد شد.

امام طبری رحمته الله تعالی می‌گوید: هشام بن محمد برای ما از ابی مخنف روایت کرد که گفت: عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی عمرو بن ابی عمره انصاری به من گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت. انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و گفتند: بعد از محمد صلی الله علیه و آله زمام امور را به سعد بن عباد می‌سپاریم، و یکی از آنها بلند شد و گفت: عرب‌ها بوسیله شمشیرهای شما سر تسلیم فرود آوردند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی از جهان چشم فرو بست که از شما راضی و خوشنود بود، پس خودتان زمام امور را به دست بگیرید، آنگاه همه در پاسخ او گفتند که نظر تو درست است، و یکی گفت: اگر مهاجران قریش قبول نکنند می‌گوییم یک امیر از شما باشد و یک امیر از ما باشد، آنگاه سعد بن عباد گفت: این آغاز سستی است.

سپس عمر بن الخطاب اطلاع یافت که بعضی از انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده‌اند و می‌گویند یک امیر از شما انتخاب شود و یک امیر از ما انتخاب شود^(۱)، آنگاه عمر پیش ابوبکر رفت و او را از ماجرا با خبر کرد و گفت: برادران انصار ما جمع شده‌اند و اینطور می‌گویند بیا تا پیش آنها برویم. ابوبکر و عمر به راه افتادند و در راه ابا عبیده را دیدند و به او گفتند با ما بیا، و هر سه نفر پیش انصار رفتند، عمر می‌گوید: در دلم سخنی را آماده کرده بودم و وقتی خواستم حرف بزنم ابوبکر به من اشاره کرد که ساکت شوم، و ابوبکر آغاز به سخن نمود و بعد از حمد و ستایش خدا گفت: خداوند محمد را مبعوث

۱- یکی از انصار به او اطلاع داد.

کرد و عمر خطبه‌ای طولانی از ابوبکر را نقل کرد و گفت که به انصار گفت: مهاجران از دیگران به خلافت اولی و سزاوارتر هستند.

آنگاه الحباب بن المنذر گفت: ای گروه انصار کارتان را خودتان به عهده بگیرید مردم در سایه شما قرار دارند و هیچ کس جرأت مخالفت با شما را ندارد، و مردم طبق رأی شما عمل خواهند کرد، شما صاحب قدرت و ثروت هستید و افراد زیادی دارید، اگر آنها خواسته شما را نپذیرفتند آنان را از این سرزمین بیرون کنید.

و زمام امور را به عهده بگیرید، سوگند به خدا که شما از آنان به این امر سزاوارترید، و بوسیله شمشیرهای شما مردم به این دین گرویده‌اند و من از دیگران به آن سزاوارترم. آنگاه عمر و ابو عبیده به ابوبکر گفتند: دستت را دراز کن ما با تو بیعت می‌کنیم و وقتی عمر و ابو عبیده رفتند تا با او بیعت کنند، بشیر بن سعد از آنها پیشگام شد و با ابوبکر بیعت کرد، بلند شد و گفت سوگند به خدا اگر یک بار خزرچ را فرمانروای خود قرار دهید همواره این برتری را بر شما خواهند داشت^(۱). آنگاه سعد گفت: «اگر توانایی بلند شدن داشتم در کوچه‌ها و اطراف مدینه غرشی می‌شنیدی که تو را و یارانت را زخمی می‌کرد، سوگند به خدا تو را به قومی ملحق می‌کنم که در میان آنها فرمانبردار بوده‌ای نه فرمانروا، مرا به دوش بگیرد و از اینجا ببرد».

و آن وقت او را به دوش گرفتند و به خانه‌اش بردند، چند روز بعد او رضی الله عنه گفت: «تا وقتی تیرهایی را که در تیرکش خود دارم به سوی شما پرتاب نکنم و تیغه نیزه‌ام را با خونتان رنگین نکنم و شما را با شمشیرم نزنم و با خانواده و کسانی از قوم خود که از من پیروی می‌کنند با شما بجنگم قبول نخواهم کرد». و از آن به بعد سعد با آنها نماز نمی‌خواند و در جمعه آنان شرکت نمی‌کرد و به حج می‌رفت و از عرفه همراه آنان باز نمی‌گشت و جدا می‌آمد، و او چنین بود تا آن که ابوبکر رضی الله عنه وفات یافت^(۲).

۱- یعنی اسید بن حضیر نسبت به سعد بن عبادہ حسادت ورزید.

۲- تاریخ طبری ۴۵۵/۲ با اندکی تصرف.

این روایت ابی مخنف بود که این گونه داستان سقیفه را تعریف می‌کند، و اینک ما این داستان را چنان که بخاری روایت نموده ذکر می‌کنیم و هر دو روایت را با هم مقایسه می‌کنیم.

امام بخاری می‌گوید: اسماعیل بن عبدالله از سلیمان بن بلال از هشام بن عروه از عروه بن زبیر از عایشه همسر پیامبر روایت می‌کند که گفت: «وقتی پیامبر ﷺ وفات یافت انصار در سقیفه بنی ساعده پیش سعد بن عبادہ جمع شدند و گفتند یک امیر از ما باشد و یک امیر از شما باشد، آنگاه ابوبکر و عمر و ابو عبیده پیش آنها رفتند، عمر خواست حرف بزند ابوبکر او را ساکت کرد و عمر می‌گفت: سوگند به خدا فقط به خاطر آن خواستم حرف بزنم که سخن و گفتار خوبی آماده کرده بودم که می‌ترسیدم ابوبکر آن را نگوید، سپس ابوبکر بسیار رسا و زیبا حرف زد و گفت ما امیر هستیم و شما وزیر هستید. آنگاه حباب بن منذر گفت: نه سوگند به خدا چنین نمی‌کنیم، یک امیر از شما باشد و یک امیر از ما. سپس ابوبکر گفت: نه بلکه ما امیر می‌شویم و شما وزیر باشید، آنها (قریش) از همه عرب‌ها نجیب‌تر و شریف‌تر هستند، بنابراین با عمر یا ابو عبیده بیعت کنید. عمر گفت: نه بلکه ما با تو بیعت می‌کنیم تو سرور ما و بهترین ما هستی و پیامبر خدا ﷺ تو را از همه بیشتر دوست می‌داشت، آنگاه عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم نیز با ابوبکر بیعت کردند»^(۱).

این روایت امام بخاری بود. و چنان که می‌بینیم روایتی کوتاه و مختصر است، و حقیقت ماجرای سقیفه همین است، اما آنچه ابو مخنف اضافه کرده که سعد بن عبادہ گفت: با شما می‌جنگم، و با آنها نماز نمی‌خواند و در جمعه آنها شرکت نمی‌کرد، و در مراسم حج از عرفه همراه با آنان باز نمی‌گشت، و اینکه حباب بن منذر با ابوبکر مخالفت کرد و اضافه‌های دیگری که آورده است همه پوچ و باطل هستند و حقیقت ندارند. چنان معلوم است داستان سقیفه نیم ساعت طول نکشیده است اما نگاه کنید که چگونه آن را طولانی و بزرگ کرده‌اند.

۱- بخاری کتاب فضائل الصحابه - باب لو كنت متخذاً خليلاً حديث ۳۴۶۷.

اما در مورد سعد بن عبادہ احمد در مسند خود از حمید بن عبدالرحمن روایت کرده است که گفت: ابوبکر سخن گفت و همه چیزهایی که در فضیلت انصار نازل شده و آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت آنها گفته بود همه را بیان کرد و گفت: شما می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر مردم در دره‌ای بروند و انصار به دره‌ای دیگر بروند من به راه انصار خواهم رفت»، و تو ای سعد می‌دانی که در حضور تو پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قریش فرمانروایان هستند، در این هنگام سعد گفت: راست می‌گویی ما وزیر هستیم و شما امیر هستید^(۱).

این روایت را احمد در مسند خود با سند صحیح از حمید بن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت کرده است، و این روایت گرچه مرسل است اما از روایت ابو مخنف دروغگو خیلی قوی‌تر و صحیح‌تر است.

۱- مسند احمد ۱/۱۸ تحقیق احمد شاکر.

خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از (۱۱) هجری تا (۱۳) هجری

او عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر است، و فهر همان قریش است^(۱).
و علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: خداوند اسم صدیق را برای ابوبکر از آسمان نازل فرموده است^(۲).

اسلام آوردن ابوبکر رضی الله عنه

از ابو الدرداء روایت است که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم که ناگهان ابوبکر در حالی آمد که گوشه‌ای از لباسش را گرفته بود و زانوهایش پیدا بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای دوستان ماجرای پیش آمده است، ابوبکر سلام کرد و گفت: میان من و عمر بگو و مگوی شد و من او را ناراحت کردم و سپس پشیمان شدم، و از او خواستم که مرا ببخشد اما او نپذیرفت بنابراین پیش تو آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تو را می‌بخشد ای ابوبکر (تا سه بار چنین فرمود).

سپس عمر پشیمان شد و به خانه ابوبکر آمد و پرسید: آیا ابوبکر اینجاست؟ گفتند: نه. آنگاه عمر پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و رنگ چهره پیامبر داشت تغییر می‌کرد، تا آن که ابوبکر دلش سوخت و ناراحت شد پس به زمین زانو زد و گفت: ای پیامبر سوگند به خدا که من داشتم ستم می‌کردم. (دوبار چنین گفت).

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا به سوی شما فرستاد شما گفتید دروغ می‌گویی، و ابوبکر گفت: راست می‌گوید، و با جان و مالش مرا یاری کرد و با من همدردی نمود، پس آیا دوستم را برایم می‌گذارید؟ (دوبار چنین گفت). و بعد از آن ابوبکر را کسی اذیت نکرد^(۳).

۱- معرفه الصحابه، ابو نعیم ۱/۱۵۰.

۲- طبرانی ۵۵/۱ و حافظ ابن حجر در الفتح ۱۱/۷ آن را ذکر کرده و گفته راویان آن ثقة هستند.

۳- بخاری کتاب فضائل الصحابه باب قول النبی لو كنت متخذاً خلیلاً حدیث ۳۶۶۱.

و عمار بن یاسر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را در حالی دیدم که کسی با او نبود مگر پنج نفر سه برده و دو زن و ابوبکر^(۱).

هجرت:

از ابوبکر رضی الله عنه روایت است که گفت: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در غار بودم، سرم را بلند کردم پاهای قریش را دیدم، گفتم: ای پیامبر خدا اگر یکی از آنها سرش را پایین بیندازد ما را خواهد دید، فرمود: ساکت باش ای ابوبکر، دو نفر هستیم که خدا سوّمین ماست^(۲).

فضائل ابوبکر:

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: هر کس یک جفت از هر چیزی که باشد در راه خدا اتفاق کند از درهای بهشت صدا زده می شود ای بنده خدا از این در وارد شو این بهتر است، پس هر کس اهل نماز باشد از در نماز فراخوانده می شود، و هر کس از اهل جهاد باشد از در جهاد صدا زده می شود، و هر کس اهل صدقه باشد از در صدقه فرا خوانده می شود، و هر کس اهل روزه باشد از باب الریان فرا خوانده می شود.

ابوبکر گفت: کسی که از همه درها فرا خوانده می شود چه باید بکند و گفت: آیا کس هست که از همه درها فرا خوانده شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله و امیدوارم که تو از آنها باشی ای ابوبکر^(۳).

و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر و عمر و عثمان بالای کوه احد رفت، احد تکان خورد، پیامبر فرمود: استوار باش ای احد، زیرا بالای تو پیامبری و صدیقی و دو شهید هستند^(۴).

۱- منبع سابق حدیث ۳۶۶۰، بردها: بلال وزید بن حارثه وعامر بن فهیره مولی اُبی بکر بودند (مترجم).

۲- بخاری کتاب مناقب الانصار باب هجرة النبی وأصحابه إلى المدينة حدیث ۳۹۲۲ و مسلم ۲۳۸۱.

۳- بخاری کتاب فضائل الصحابة باب قول النبی لو كنت متخذاً خليلاً حدیث ۳۶۶۶.

۴- منبع سابق حدیث ۳۶۷۵.

و از عمرو بن العاص رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر مرا فرمانده لشکر ذات السلاسل کرد و من پیش او آمدم و گفتم: چه کسی را بیشتر از همه دوست داری؟ گفت: عایشه را، گفتم: از مردان چه کسی را؟ گفت: پدرش را، گفتم: بعد از او چه کسی را؟ گفت: عمر بن خطاب را^(۱).

علم و دانش ابوبکر:

از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم سخنرانی کرد و گفت: «خداوند بنده‌ای را اختیار داده تا از دنیا و از آنچه پیش خدا هست یکی را انتخاب کند، و آن بنده آنچه پیش خدا هست را انتخاب کرد». می‌گوید: آنگاه ابوبکر گریه کرد، و ما از گریه کردن او تعجب کردیم، اما در واقع بنده‌ای که اختیار داده شده بود خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود و ابوبکر از همه ما داناتر بود. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوبکر در همراهی با من و دادن مالش بیش از همه مردم بر من منت گذارده است و اگر کسی جز پروردگارم را به دوستی می‌گرفتم ابوبکر را به عنوان دوست انتخاب می‌کردم، ولی او برادر دینی من است و او را دوست دارم، هیچ دری از درهایی که به مسجد باز می‌شود باقی نماند، مگر آن که بسته شود، جز در ابوبکر^(۲).

همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله:

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه پرسیدند که سخت‌ترین کاری که مشرکان با رسول الله صلی الله علیه و آله کردند چه بود، گفت: عقبه بن ابی معیط را دیدم که پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز بود، و عقبه چادری به گردن پیامبر پیچاند و او را به شدت خفه کرد، آنگاه ابوبکر آمد و او را از پیامبر دور کرد و گفت: «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من الله است و حال آن که نشانه‌هایی از سوی پروردگارتان برایتان آورده است»^(۳).

۱- بخاری فضائل الصحابه حدیث ۳۶۶۲ و مسلم حدیث ۲۳۴۸

۲- بخاری کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی سدوا الابواب حدیث ۳۶۵۴.

۳- بخاری حدیث ۳۶۷۸.

اشاره‌های پیامبر به خلافت ابوبکر:

- ۱ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری‌اش گفت: «ابوبکر را بگویند که پیش‌نماز مردم شود»^(۱).
- ۲ - از جابر بن مطعم روایت است که گفت: زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پیامبر به او گفت که دوباره برگرد، زن گفت: اگر آمدم و شما را نیافتم - گویا منظورش مرگ بود - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مرا نیافتی پیش ابوبکر بیا^(۲).
- ۳ - از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری‌اش به من گفت: «ابوبکر و برادرت را پیش من فرا بخوان تا نوشته‌ای بنویسم، زیرا من می‌ترسم که کسی آرزو کند و بگوید: من سزوارترم، و حال آن که خدا و مؤمنان کسی جز ابوبکر را نمی‌پذیرند»^(۳).
 دچار تردید شدند به خصوص وقتی که اطلاع یافتند که بسیاری از عرب‌ها مرتد شده‌اند. اما ابوبکر صدیق برای فرستادن لشکر پا فشاری می‌کرد و می‌گفت: سوگند به خدا گریه‌ای را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسته است باز نمی‌کنم گرچه پرنده‌گان و درندگان اطراف مدینه ما را برابیند، و حتی اگر سگ‌ها پاهای همسران پیامبر را بکشند من لشکر اسامه را روانه خواهم کرد، او لشکر را روانه کرد و افرادی را بر گماشت تا اطراف مدینه از آن پاسداری کنند. حرکت لشکر در این وقت یکی از بزرگترین مصلحت‌ها بود، چون آنها از کنار هر محله‌ای از محله‌های عرب‌ها می‌گذشتند. اهالی آن جا از آنها می‌ترسیدند و می‌گفتند: چنین لشکری از میان قومی آمده که قدرتمنداند و به شدت محافظت می‌شوند، لشکریان اسامه چهل روز یا هفتاد روز ماندند و سپس سالم و به همراه غنیمت به مدینه بازگشتند.

جنگ با مرتدان و منکران زکات:

۱- بخاری کتاب الاذان باب اهل العلم والفضل أحق بالإمامه حدیث ۶۴۶.

۲- بخاری حدیث ۳۶۵۹ و مسلم حدیث ۲۳۸۶.

۳- مسلم کتاب فضائل الصحابه حدیث ۲۳۸۷ و بخاری ۵۶۶۶.

ابوبکر تصمیم گرفت با مرتدان و کسانی که از دادن زکات اموال خود اباء ورزیده بودند بجنگد، اصحاب در این مورد با ابوبکر سخن گفتند و از او خواستند که با مردندان نجنگد زیرا مدینه و اهل آن در خطر قرار دارند، اما ابوبکر نپذیرفت و اصحاب با ابوبکر صحبت کردند و گفتند که با آنان که زکات می‌دهند نجنگد و دل آنها را به دست بیاورد تا ایمان در دل‌هایشان جای بگیرد و وقتی ایمان در دل‌هایشان ریشه بدواند بعد از آن زکات خواهند داد. اما ابوبکر این پیشنهاد را نپذیرفت، همه محدثین به جز ابن ماجه در کتاب‌هایشان از ابوهریره روایت کرده‌اند که عمر بن الخطاب به ابوبکر گفت: با مردم برای چه می‌جنگی؟ و حال آن که پیامبر ﷺ فرموده است: فرمان یافته‌ام تا با مردم بجنگم تا آن که گواهی دهند که هیچ معبود به حقی جز خدا نیست و محمد فرستاده خداست، و وقتی این را گفتند جان و مالشان مصون خواهد بود، مگر به حق آن؟ ابوبکر گفت سوگند به خدا اگر زانوبند شتری که در زمان پیامبر می‌داده‌اند را اینک ندهند با آنها خواهم جنگید، زکات حق مال است، سوگند به خدا با کسی که میان زکات و نماز فرق می‌گذارد پیکار خواهم کرد، عمر می‌گوید: وقتی دیدم که ابوبکر برای جنگیدن با آنها مصمم است دانستم که حق است^(۱).

من می‌گویم، و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. [التوبة: ۵].

«هنگامی که ماه‌های حرام پایان گرفت مشرکان را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه کمین گاه‌ها برای آنان بنشیند اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند راه را برای آنان باز بگذارید بی‌گمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت گسترده است».

بسیاری از عرب‌ها با وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند. قبیله اسد و غطفان به رهبری طلحه الأسدی مرتد شدند.

۱- بخاری کتاب الاعتصام باب الاقتداء بسنن رسول الله حدیث ۷۲۸۴.

قبیله کنده و اطرافیان آن به رهبری الأشعث بن قیس الکندی مرتد شدند و قبیله مذحج و اطرافیان آن به رهبری الأسود العنسی مرتد شدند.
و بنو حنیفه به رهبری مسیلمه الکذاب مرتد شدند.
و قبیله سلیم مرتد شدند و الفجاءه آنان را رهبری می کرد و بنو تمیم همراه با سجاح تغلبیه مرتد شدند.
و علاوه از اینها افرادی دیگر مرتد نشدند ولی از دادن زکات اباء ورزیدند چنانکه شاعرشان می سراید:

أطعنا رسول الله ما كان وسطنا فيالعباد الله ما بال أبي بكر

«تا زمانی که پیامبر خدا در میان ما بود از او پیروی کردیم، پس از بندگان خدا اینک ابوبکر از ما چه می خواهد».

أبورثها بكرة إذا مات بعده وتلك لعمر الله قاصمة الظهر

«آیا بعد از مرگ او ابوبکر جانشین او می شود، سوگند به خدا که چنین چیزی کمر ما را می شکند».

ابوبکر لشکری به فرماندهی خالد بن الولید به سوی طلیعه بن خویلد اسدی فرستاد، خالد بعد از شکست طلیحه، به سراغ مالک بن نویره رفت. و عکرمه بن ابی جهل را بسوی مسیلمه فرستاد و سپس شرحبیل بن حسنه را به دنبال وی فرستاد. و خالد بن سعید بن العاص را به سوی شام فرستاد. و عمر بن العاص را به سوی قبیله قضاعه و ودیعه و الحارث فرستاد. و العلاء بن الحضرمی را به همراه لشکری بسوی بحرین فرستاد^(۱).

و حذیفه بن محصن غطفانی را بعنوان امیر لشکری مقرر نمود و او را فرمان داد تا با اهل دبا و عرفجه و هرثمه بجنگد. و طرفه بن حاجب را به جنگ بنی سلیم و هوا دارانشان از قبیله هوازن فرستاد. و سوید بن مقرن را به منطقه تهامه در یمن فرستاد.

و ابوبکر الصدیق به مدینه بازگشت و برای هر یک نامه‌ای نوشت که از این قرار است: بسم الله الرحمن الرحيم از ابوبکر خلیفه پیامبر خدا به همه کسانی که نامه‌ای به آنها می‌رسد عامه و خاصه، آنان که مسلمان شده‌اند و اینک از اسلام بازگشته‌اند سلام بر آن کس که از هدایت پیروی کرد و بعد از هدایت به گرامی و هواپرستی بازنگشته است، خداوندی را که هیچ معبودی به حق او نیست ستایش می‌کنم، و گواهی می‌دهم که هیچ معبودی به حق به جز او نیست و او شریکی ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر خدا است، و ما به آنچه او آورده است اقرار می‌کنیم، و هر کس تعالیم او را انکار کند، ما او را کافر می‌شماریم و با او جهاد می‌کنیم. اما بعد: خداوند پیامبری را که مژده دهنده و بیم‌دهنده بود و مردم را بسوی خدا فرا می‌خواند مبعوث کرد تا هر کس را که زنده بود بترساند. و بر کافران اتمام حجت شود، آن گاه خداوند کسانی را که دعوت او را لیبیک گفتند بسوی حق هدایت کرد، و کسانی که به پیامبر پشت کردند، پیامبر آنان را کشت تا اینکه مردم بدخواه خود یا به ناچار اسلام را پذیرفتند، پیامبر دستور خدا را اجرا کرد، و امت خویش را اندرز و نصیحت گفت، و وظیفه‌اش را انجام داد، و به دیار باقی شتافت، و خداوند این را بیان کرده بود، خداوند این را در کتابی که برای مسلمین نازل کرده است بیان کرده بود. چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾. [الزمر: ۳۰].

«بی‌گمان تو میری و آنان نیز می‌میرند».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مَّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ﴾. [الأنبياء: ۳۴].

«و پیش از تو به هیچ انسانی زندگی جاودانه نداده‌ایم آیا اگر تو بمیری آنها جاودانه خواهند بود».

و به مؤمنان فرمود: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۚ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾. [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران

جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد.

پس هر کس که محمد صلی الله علیه و آله را می‌پرستیده است محمد مرده است، و هر کس خدا را پرستش می‌کرده است خداوند زنده است و هرگز نمی‌میرد و خواب و چرت برای او راهی ندارد، و خداوند کارش را حفاظت می‌نماید و از دشمن خود انتقام می‌گیرد، و من شما را به تقوی الهی توصیه می‌کنم و شما را سفارش می‌کنم که از رهنمود پیامبر خود پیروی کنید، و به دین خدا چنگ زنید، بدانید که هر کس را که خدا هدایت نکند گمراه است، و هر کس را که خدا یاری نکند مغلوب و شکست خورده است، و هر کس که راهنمای او به غیر از خدا کسی باشد گمراه است، و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزْوُرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا﴾. [الکھف: ۱۷].

«و (اگر در آنجا بودی) خورشید را می‌دیدى که به هنگام طلوع، به سمت راست غارشان متمایل می‌گردد؛ و به هنگام غروب، به سمت چپ؛ و آنها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند؛ این از آیات خداست! هر کس را خدا هدایت کند، هدایت یافته واقعی اوست؛ و هر کس را گمراه نماید، هرگز ولی و راهنمایی برای او نخواهی یافت.» و هرگز در دنیا عملی از او پذیرفته نخواهد شد مگر آن که خداوند به آن اقرار نماید، و در آخرت هیچ چیزی از او پذیرفته نمی‌شود، و به من خبر رسیده است که بعضی از شما بعد از آنکه به اسلام اقرار کرده و به آن عمل کرده فریب خورده و از روی جاهلیت دعوت شیطان را پذیرفته و از دین خود برگشته‌اند.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِكُمْ لَهُمْ عَدُوٌّ بَيْنَ يَدَيْهِمْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾. [الکھف: ۵۰].

«به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس - که از جن بود- و از فرمان پروردگارش بیرون شد آیا (با این حال) او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید، در حالی که آنها دشمن شما هستند؟! (فرمانبرداری از شیطان و فرزندانش به جای اطاعت خدا)، چه جایگزینی بدی است برای ستمکاران».

ستمگران چه عوض بدی دارند و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمُ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [فاطر: ۶].

«البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزبش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند».

من لشکری از مهاجران و انصار بسوی شما فرستادم و به این لشکر فرمان داده‌ام که از هیچ کس جز ایمان چیزی قبول نکنند، و هیچ کس را تا وقتی که بسوی خدا دعوت نداده‌اند به قتل نرسانند، اگر دعوت را پذیرفت و اقرار کرد و عمل صالح نمود، از او پذیرفته شود، و اگر دعوت را نپذیرفت با او بجنگد تا فرمان الهی را بپذیرد، و فرمان داده‌ام تا آنان را قتل عام کنند و زنان و فرزندان را به اسارت بگیرند، و از کسی چیزی از اسلام پذیرفته نمی‌شود، پس هر کس از اسلام پیروی کرد بهتر است، و هر کس اسلام را ترک گفت بداند که خدا را درمانده و ناتوان نمی‌کند، فرستاده‌ام را فرمان داده‌ام تا نامه‌ام را در همه مجامع شما بخواند، و اگر مسلمانان اذان گفتند به آنان تعرض نکنید، و اگر اذان نگفتند آنان را از آنچه بر آن هستند بپرسید، اگر نپذیرفتند به آنها مهلت ندهید، و اگر اقرار کردند به آن گونه که سزاوار است با آنان رفتار شود^(۱).

الأسود العنسی (عبله بن کعب):

الأسود العنسی در زمان رسول الله ﷺ ادعای پیامبری کرد و با لشکری (۷۰۰) نفری بسوی صنعاء حرکت کرد و بر آن غالب شد و تمام یمن تحت فرمان او قرار گرفت و کم

کم قلمرو او گسترش می‌یافت و بسیاری از اهل یمن به سبب او مرتد شدند. و او در همین وضعیت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت و در زمان ابوبکر فیروز دیلمی او را به قتل رساند اسود به شدت مست شده و به خواب فرو رفته بود در این هنگام فیروز با شمشیر ضربه‌ای به او زد و اسود فریاد بلندی کشید آن گاه نگهبانان بلافاصله بسوی او شتافتند و گفتند این صدای چه بود؟ همسر اسود که زنی صالح بود گفت: به پیامبر دارد وحی می‌شود، پس نگهبانان باز گشتند. و آن گاه مسلمانان و کافرانی که از اسود پیروی نمی‌کردند اطراف قلعه جمع شدند و منادی مسلمین فریاد بر آورد که من گواهی می‌دهم که محمد پیامبر خداست و عبهله دروغگو است و سر اسود را بسوی آنها انداخت این جا بود که یاران اسود شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند و مردم به تعقیب آنها پرداختند و این جا و آن جا آنها را دستگیر می‌کردند^(۱).

طلیحه اسدی:

طلیحه اسدی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شد، و وقتی که پیامبر وفات یافت عینه بن حصن از اسلام برگشت و از طلیحه حمایت کرد و به قومش گفت سوگند به خدا پیامبری که از بنی اسد باشد برایم پسندیده‌تر از پیامبری است که از بنی هاشم باشد. و محمد در گذشته است و اینک شما از طلیحه پیروی کنید، بنابراین قومش بنی فزاره با او موافقت کردند. پس از آن که خالد آنان را شکست داد طلیحه همراه با زنش به شام گریخت و بعداً دوباره مسلمان شد و در زمان ابوبکر صدیق برای ادای عمره به مکه رفت او در تمام عمرش از روبرو شدن با ابوبکر صدیق خجالت می‌کشید. و او بعد از بازگشت مجدد به اسلام در جنگ یرموک و دیگر جنگها تحت فرماندهی خالد در کنار مسلمین می‌جنگید و ابوبکر صدیق به خالد نوشت که در جنگ با طلیحه مشورت کن اما فرماندهی را به او واگذار مکن^(۲).

۱- البدایة والنهاية ۳۱۵/۶.

۲- از آن جا که ابوبکر رضی الله عنه دورانیش بود دستور داد که فرماندهی جنگ به طلیحه واگذار نشود و فقط از مهارت و آگاهی او در مورد امور جنگی استفاده شود.

اسد و غطفان:

وقتی از هیئتی از قبیله اسد و غطفان پیش ابوبکر آمدند و از او درخواست صلح کردند ابوبکر به آنها گفت یا جنگ را قبول کنید یا با خواری و ذلت تسلیم شوید، گفتند چگونه گفت زره و سلاح از شما گرفته می‌شود و شما فقط قومی خواهید بود که به دنبال شتران باشید تا آن که خلیفه پیامبر و مومنان در موردش فکری بکنند، و دیه کسانی از افراد ما که به دست شما کشته شده‌اند را بپردازید و ما دیه کشته شدگان را نمی‌پردازیم. و گواهی بدهید که کشته شدگان ما در بهشت هستند و کشته شدگان شما در جهنم می‌باشند^(۱). عمر گفت: اینکه شما می‌گویید که دیه کشته شدگان ما را بدهند، کشته شدگان ما برای خدا کشته شده‌اند، و دیه و خون بهایی ندارند.

سجاح و بنو تمیم:

بنو تمیم در ایام ارتداد نظرهای مختلفی داشتند، بعضی مرتد شدند و بعضی از دادن زکات امتناع ورزیدند، و بعضی بر اسلام باقی ماندند، و بعضی دو دل و مردد بودند. در حالی که آنان در چنین وضعیتی قرار داشتند سجاح بنت الحارث التغلیبه نزد آنان آمد سجاح از نصارای عرب بود او ادعای پیامبری کرد و لشکریانی از قومش و کسانی که به آنها پیوسته بودند به او همراه بود، او می‌خواست به جنگ اهل مدینه برود و چون از سرزمین بنی تمیم گذر کرد آنان را بسوی خود فرا خواند و آن گاه بیشتر بنی تمیم دعوت او را پذیرفتند و او با آنان صلح کرد که جنگی میان او و آنها صورت نگیرد، پس مالک بن نویره او را با جنگیدن با اهل مدینه منصرف کرد و او را تشویق کرد تا با بنی الیربوع و دیگر مردم بجنگد و جنگ با مدینه را برای بعد بگذارد آنگاه سجاح به همراه لشکریانش بسوی یمامه رفت تا آن را از دست مسیلمه کذاب آزاد کند، وقتی مسیلمه اطلاع یافت که سجاح دارد بسوی او می‌آید ترسید چون او مشغول جنگ با مسلمین بود و درست زمانی بود که قبل از معرکه یمامه با مسلمین درگیری‌های داشت، بنابراین مسیلمه به سجاح پیام

فرستاد و از او خواست که با وی صلح کند و سجاج با او صلح کرد با این شرط که نصف سرزمین یمامه را به او بدهد.

و سپس مسیلمه به سجاج پیام فرستاد و از او خود ستگاری کرد و گفت آیا حاضر هستی با من ازدواج کنی تا به کمک قوم خود و قوم تو عرب‌ها را زیر فرمان خود در بیاوریم؟

سجاج گفت: بله.

وقتی سجاج از آمدن خالد با خبر شد به سرزمین خودش بازگشت و در میان بنی تغلب سکنی گزید، و گفته‌اند که او دوباره مسلمان شد^(۱).

جنگ یمامه:

ابوبکر خالد بن الولید را به یمامه فرستاد تا با بنی حنیفه بجنگد و قبلاً عکرمه بن ابی جهل و شرحبیل بن حسنه را فرستاده بود، تعداد سربازان لشکر بنی حنیفه (۴۰) هزار نفر بود، و وقتی خالد به آن جا رسید در جلو شرحبیل بن حسنه را قرار داد، و در سمت راست زید بن الخطاب، و در سمت چپ ابو حذیفه را قرار داد.

مسلمانان پیش رفتند تا اینکه به تپه‌ای مشرف به یمامه رسیدند آن جا لشکر خالد اردو زد و پرچم مهاجران با سالم مولی ابو حذیفه بود و پرچم انصار با ثابت بن قیس بود جنگ شدت گرفت تا اینکه ثابت بن قیس چاله‌ای کند و پاهایش را تا نیمی از ساق در آن قرار داد، و او کفن پوشیده بود و در جایش جنگید تا آن که کشته شد، و بعضی از مهاجران به سالم مولی ابو حذیفه گفتند آیا می‌ترسی که از سوی تو دشمن به ما حمله کند؟ گفت اگر از سمت من دشمن بیاید پس بد حافظ قرآنی هستم، پس خالد از همه جلوتر رفت و سپس در میان دو صف ایستاد و مبارز طلبید و هر کس برای مبارزه به سوی او می‌آمد بلافاصله خالد او را می‌کشت و وقتی جنگ شدت گرفت خالد مهاجران را از انصار جدا نمود و عرب‌های بادیه‌نشین را جدا کرده و هر قبیله‌ای را زیر پرچمی قرار داد تا مردم بدانند که از کدام سو به آنان حمله می‌شود و مسلمانان در این جنگ

چنان صبر و مقاومت کردند که کمتر نظیر آن را می‌توان یافت و همچنان بسوی دشمن پیشروی می‌کردند که آنان را خداوند پیروز کرد، و کافران پا به فرار گذاشتند و مسلمین به جلو رفتند تا اینکه وارد مکانی بنام حدیقه الموت شدند.

بنی حنیفه درهای این باغ را به روی خود بستند و اصحاب آنان را محاصره کردند و البراء بن مالک گفت ای مسلمانان مرا روی آنها در باغ پرتاب کنید، مسلمین او را بال‌های نیزه‌ها کرده و از بالای دیوار او را داخل باغ انداختند.

و او با آنها جنگید تا اینکه در باغ را باز کرد و مسلمین از در و دیوار وارد باغ شدند و مرتدان یمامه را کشتند تا اینکه به مسیلمه رسیدند آن گاه وحشی بن حرب بسوی مسیلمه رفت و نیزه‌اش^۱ را بسوی او پرتاب کرد نیزه به مسیلمه اصابت کرد و او را از پای در آورد. تقریباً (۱۰) هزار نفر از مرتدان کشته شدند، و (۶۰۰) نفر از مسلمین به شهادت رسید.

و باقیمانده مرتدان به قلعه پناه بردند آن گاه خالد با آنان صلح کرد و آنها را به اسلام فرا خواند پس همه مسلمان شدند، و افرادی از آنان قبل از رسیدن به قلعه اسیر شده بودند که از آن جمع زنی بود که علی بن ابی طالب بعنوان کنیز با او همبستر شد و علی از او صاحب فرزندی بنام محمد شد که به محمد بن الحنفیه معروف است.

ارتداد اهل البحرين:

اهل بحرین مرتد شدند و منذر بن نعمان را بعنوان پادشاه خود تعیین کردند و می‌گفتند اگر محمد پیامبر می‌بود نمی‌مرد، و به جز به روستای که به آن جواثا گفته می‌شد همه مرتد شدند و این اولین روستا می‌بود که در میان مرتدان نماز جمعه را اقامه کردند و مرتدان، اهالی جواثا را محاصره کرده و آنها را در تنگنا قرار دادند تا اینکه بشدت گرسنه شدند آن گاه یکی از آنان این اشعار را سرود:

ألا أبلغ أبا بكر رسولا وفتیان المدینة أجمعینا

۱- این همان نیزه‌ایست که وحشی بوسیله آن شیر خدا حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر را کشت و اینک سرسخت‌ترین دشمن خدا مسیلمه با آن کشته شد.

«آیا کسی است که پیام ما را به ابوبکر و به همه جوانان مدینه برساند».

فهل لكم إلى قوم كرام قعود في جواثا محصرينا

«که آیا به یاری قوم گرانقدر که در جواثا محاصره شده‌اند نمی‌آید».

كأنّ دماءهم في كل فج شعاع الشمس يغشي الناظرينا

«که در هر راهی خونشان ریخته می‌شود، و چون خورشید می‌تابد که نمی‌توانیم به آن نگاه کنیم».

توكلنا على الرحمن إنا وجدنا الصبر للمتوكلينا

«ما بر خداوند مهربان توکل کرده‌ایم و کسانی که توکل می‌کنند صبر و بردباری دارند».

مردی به نام الجارود بن المعلى در میان آنها ایستاد و سخنرانی کرد و گفت: ای گروه عبدالقیس من شما را از چیزی می‌پرسم اگر آن را می‌دانید به من بگویید و اگر آن را نمی‌دانید به من پاسخ ندهید، گفتند: بپرس، گفت: آیا می‌دانید که قبل از محمد، خدا پیامبرانی داشته است؟ گفتند: بله، گفت: خبر دارید یا آنها را دیده‌اید؟ گفتند خبر داریم. گفت: آن پیامبران چه شدند؟ گفتند: مردند؟ گفت: پس محمد مرده است همانطور که آنان مرده‌اند، و من گواهی می‌دهم که هیچ معبودی به حقی جز خدا نیست، و گواهی می‌دهم که محمد پیامبر خداست، گفتند: و ما هم گواهی می‌دهیم که هیچ معبود به حقی جز خدا نیست و محمد پیامبر خداست، و تو بهترین و سرور ما هستی، و آنگاه بر اسلام خود باقی ماندند.

و ابوبکر رضی الله عنه العلاء بن الحضرمی را به بحرین فرستاد و ثمامه بن اثال را با او همراه کرد، وقتی او به لشکر مرتدان نزدیک شد پایین آمد و آنها هم پایین آمدند، شب بود که ناگهان العلاء صداهای بلندی را در میان لشکر مرتدان شنید، العلاء گفت: چه کسی می‌رود خبر اینها را برای ما می‌آورد؟ مردی بلند شد و وارد لشکر آنها شد دید که آنها شراب خورده‌اند و مست هستند و چیزی نمی‌فهمند، او به سوی العلاء برگشت و او را با خبر کرد، آنگاه العلاء بلافاصله به همراه لشکرش به سوی آنها رفت و آنها را کشتند و فقط تعداد اندکی از آنان موفق به فرار شدند.

فرستادن خالد به عراق (غزوه ذات السلاسل)^(۱)

ابوبکر به خالد بن الولید نامه نوشت که به سوی عراق برود و خالد به سوی عراق حرکت کرد، و آن جا هرمز لشکریان زیادی برای پیکار با مسلمین آماده کرده بود، خالد و همراهانش در جایی به نام کاظمه^(۲) روبروی فارس قرار گرفتند، آنگاه خالد پیاده شد و به سوی هرمز رفت، بعد از آن که دو ضربه شمشیر بین او و خالد دو بدل شد خالد او را دستگیر کرد و آنگاه زنی که حامی هرمز بود پیش آمد تا خالد او را نکشد و قعقاع بن عمرو بر آنها حمله کرد و اهل فارس شکست خوردند و مسلمین اموال و اسلحه‌های آنان را به غنیمت گرفتند.

جنگ شام:

و ابوبکر به عمرو العاص نوشت: دوست دارم تو را به چیزی مشغول کنم که برای زندگی و آخرت تو بهتر است مگر آن که آنچه در آن هستی برایت پسندیده‌تر باشد. و عمرو بن العاص در پاسخ او نوشت: من تیری از تیرهای خدا هستم و تو تیرانداز هستی پس هر جا که خطر بیشتر است مرا به همان سو پرتاب کن.

در این هنگام ابوبکر گروه‌ها را تشکیل داد و فرماندهان را به شرح ذیل مقرر کرد:

۱ - یزید بن ابی سفیان که بیشتر مردم با او بودند را به دمشق فرستاد.

۲ - ابو عبیده بن جراح فرمانده لشکری مقرر شد که به حمص می‌رفت.

۳ - عمرو بن العاص برای فلسطین قرار داد.

سپس شرحبیل حسنه و عکرمه بن ابی جهل را به کمک یزید بن ابی سفیان فرستاد.

بزرگان اصحاب که در جنگ یرموک شرکت کردند از بزرگان اصحاب ابو عبیده بن جراح، الزبیر بن العوام، عبدالله بن مسعود، ابو الدرداد، ابو هریره، شرحبیل بن حسنه،

۱- به خاطر اینکه بسیاری از اسب سواران و قهرمان فارس به زنجیر کشیده شدند، غزوه ذات السلاسل نامیده شده است. البدایه والنهایه ۳۴۹/۶، و این آن غزوه ذات السلاسل نیست که در زمان پیامبر ص

رخ داد.

۲- جایی است در کویت کنونی.

عمرو بن العاص، ابو سفیان بن حرب، یزید بن ابی سفیان و عکرمه بن ابی جهل در جنگ یرموک شرکت داشتند.

جنگ یرموک:

تعداد لشکر مسلمین در این جنگ (۲۷) هزار نفر بود و شمار لشکر نصاری (۱۲۰) هزار نفر بود. فرماندهان به ابوبکر پیام فرستادند و از او کمک خواستند، ابوبکر به آنها نوشت که همه جمع شوید و یک لشکر تشکیل دهید، شما یاوران خدا هستید و هر کس خدا را یاری کند، خدا او را یاری می‌کند، و هر کس به خدا کافر شود، خداوند او را شکست می‌دهد، و لشکری در تعداد شما هرگز از کمی افراد شکست نمی‌خورد بلکه شکست از راه گناهان به شما وارد می‌شود، بنابراین از گناه پرهیز کنید.

سپس ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا که با فرستادن خالد تصاری را از وسوسه‌هایی که در دل دارند فراموش می‌گردانم و آن گاه به خالد که در عراق بود پیام فرستاد که به شام برو و وقتی به شام رسید او فرمانده همه است، او خالد بن المثنی بن حارثه را جانشین خود قرار داد و با سرعت به همراه نه هزار و پانصد سرباز به سوی شام رهسپار شد. و برای آن راه کوتاه‌تر شود از راهی رفت که هیچ کس قبل از او از آن راه نرفته بود بنابراین او صحراها و بیابان‌ها را طی کرد، و در این راه نافع بن عمیره الطائی راهنمای او بود.

از آن جا که سرزمینی کویر و بی آب بود وقتی آب آنها تمام شد شتران را کشتند و آبی که در شکمشان بود را به اسب‌ها می‌دادند و بعد از پنج روز خالد به شام رسید، قبل از آن که خالد حرکت کند یکی از بادیه‌نشینان به او گفت: اگر در فلان روز به فلان درخت رسیدی تو و همراهانت نجات یافته‌اید، و اگر به آن درخت نرسیدی تو و همراهانت هلاک خواهید شد. و آنها در همان روز به همان درخت رسیدند، آنگاه خالد گفت: به هنگام صبح قوم راهپیمایی شبانه را می‌ستایند. و این سخن او ضرب المثلی شد. مردی از نصاری عرب بیرون رفته بود تا از وضعیت اصحاب خبر بیاورد، وقتی آمد گفت: قومی را دیده‌ام که شب‌ها را به عبادت می‌گذرانند و روزها شد سوار میدان جنگ

هستند، سوگند به خدا اگر پسر پادشاهشان دزدی کند دستش را قطع می‌کنند، و اگر زنا کند سنگسارش خواهند کرد. آنگاه فرمانده لشکر روم به او گفت: سوگند به خدا اگر تو راست می‌گویی پس زیر زمین از بالای زمین بهتر است.

و وقتی خالد از عراق به سوی شام می‌آمد یکی از نصارای عرب با او ملاقات کرد و به او گفت: رومی‌ها چقدر زیادند و مسلمان‌ها چقدر کم هستند. خالد گفت: وای بر تو آیا مرا از روم می‌ترسانی؟

لشکری که پیروز شود زیاد است، و لشکری که شکست بخورد کم است، سوگند به خدا دوست دارم که اشقر (اسم اسب خالد اشقر بود) بهبودی می‌یافت و آنها چند برابر می‌شدند (زیرا اسب خالد در مسافرت از عراق مریض بود).

ماهان فرمانده رومی‌ها خالد را به مبارزه خواست، و خالد به سوی او رفت، آنگاه ماهان گفت: ما می‌دانیم که آنچه شما را از سرزمیتان به اینجا کشانده فقر و گرسنگی است، پس پیش من بیایید به هر یک از شما ده دینار و لباس و غذا می‌دهم و به سرزمین خود برگردید، و سال آینده به همین اندازه دوباره برای شما می‌فرستم. خالد گفت: آنچه تو گفتی ما را به اینجا نیاورده است، بلکه ما قومی خون خوار هستیم و به ما خبر رسیده که هیچ خونی از خون رومی‌ها خوبتر و گوارتر نیست. آنگاه آن دو از هم جدا شدند و قهرمانان وارد میدان شده و جنگ شروع شد.

رومی‌ها صلیب‌های خود را بلند کردند و صداهایی از آنان برمی‌خاست که چون غرّش رعد و برق بود، و اسقف‌ها و علمای آنها آنان را به جنگیدن تشویق می‌کردند، و رومی‌ها چنان زیاد و چنان مسلح بودند که هرگز لشکری به این صورت دیده نشده بود، اما مسلمان‌ها همه با هم و یک صدا بر رومی‌ها حمله کردند و رومی‌ها شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند و این جنگ با پیروزی مسلمین به پایان رسید.

نمایش قهرمانی‌ها:

عکرمه بن ابی جهل در جنگ یرموک ایستاد و گفت: من در چند جا با پیامبر ﷺ جنگیده‌ام و امروز از پیش شما فرار می‌کنم؟ سپس صدا زد که چه کسی بر مردن با من بیعت می‌کند، عمویش الحارث بن هشام و ضرار بن الأزور با او بیعت کردند آنها چهار

صد نفر از اسب سواران مسلمین را به همراه داشتند و جنگ بسیار سختی به نمایش گذاشتند تا اینکه بسیاری از آنها کشته شدند، و مؤرخین نوشته‌اند که آنها وقتی زخمی شدند و به زمین افتاده بودند آب خواستند و برایشان آب آورده شد، اما هر یک برادر (دینی)ش را بر خود ترجیح می‌داد و می‌گفت آب را به او بدهید تا اینکه همه مردند و هیچ یک از آنان آب ننوشتند. و مسلمان‌ها کلیسای یوحنا را گرفتند و آن را به دو قسمت تقسیم کردند و نصف آن را مسجد کردند و نصف دیگر آن را به صورت کلیسا باقی گذاشتند، و این مسجد امروزه جامع دمشق نامیده می‌شود.

وفات ابوبکر رضی الله عنه:

در جمادی الآخره سال سیزدهم هجری ابوبکر بیمار شد بیماری که به مرگ او انجامید. و وقتی در آستانه مردن قرار گرفته بود دخترش ام‌المؤمنین عایشه که در کنار او بود گفت:

لعمرك ما يغني الشراء عن الفتى إذ حشرت يوماً وضاق بها الصدر

«به جانت سوگند که ثروت وقتی زندگی به آخرین رمق می‌رسد فایده‌ای نخواهد داشت».

ابوبکر چشمانش را باز کرد و با نگاهی به او گفت: چرا نگفتی: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ». [ق: ۱۹].

«و سرانجام، سكرات مرگ بحق فرامی‌رسد (و به انسان گفته می‌شود): این همان چیزی است که تو از آن می‌گریختی». و به ابوبکر گفته شد آیا برای طیب را نیاوریم؟ گفت: طیب مرا دیده است و به من گفت: من آنچه می‌خواهم انجام می‌دهم (منظورش این بود که طیب خداست). و آنگاه ابوبکر جان به جان آفرین تسلیم کرد و این دنیا را به سوی بهشتی که پهنای آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است ترک گفت چنان پیامبر صلی الله علیه و آله او را مژده داده بود، و ابوبکر رضی الله عنه در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شد.

خلافت امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه (از (۱۳) تا (۲۳) هجری)

خلافت ابوبکر رضی الله عنه دو سال و سه ماه ادامه یافت، سپس ابوبکر رضی الله عنه وفات یافت و خلافت را او بعد از خودش برای عمر گذاشت و مردم با او بیعت کردند.

ابوبکر رضی الله عنه عمر را شایسته‌ترین فرد برای به عهده گرفتن خلافت می‌دید از این‌رو او را به عنوان جانشین خود تعیین کرد، و عمر بن الخطاب رضی الله عنه خلافت را به عهده گرفت، او مدت ده سال خلافت کرد و دوران خلافت او زیباترین سال‌های عمر اسلام بعد از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه محسوب می‌شوند.

در زمانی که مسلمین مشغول پیکار با لشکر سهمگین روم بودند عمر خلافت را به عهده گرفت، مسلمان‌ها در این معرکه پیروز شدند و دمشق و حمص و قنسیرین و اجنادین را فتح کردند و بعد از آن پیروزی بزرگ را که فتح بیت المقدس بود به دست آوردند.

مسلمان‌ها به دلخواه در سرزمین روم به گشت و گذار می‌پرداختند، سپس عمرو بن العاص به سوی مصر رفت و آن را فتح کرد و سعد بن ابی وقاص به سمت مشرق به سوی سرزمین فارس رهسپار شد و وارد سرزمین آنها شد، و زیان‌های بزرگی را به آنها تحمیل کرد. بعد از آن جنگ بزرگ قادسیه به فرماندهی سعد بن ابی وقاص در گرفت که یکی از جنگ‌های سرنوشت ساز بود، سپس خراسان فتح شد، و در دوران عمر مسلمین فتوحات زیادی به دست آوردند.

عمر به شدت مراقب فرماندهان و والیان بود، او از وضعیت فرمانداران را جستجو می‌کرد، و خبر آنها را از مردم می‌گرفت، و محمد بن مسلمه فرستاده عمر بود که برای مطلع شدن از وضعیت فرمانداران می‌رفت.

عمر شب‌ها بیدار بود و به شدت مواظب امنیت مدینه بود، او به بزرگان اصحاب اجازه نمی‌داد که از مدینه بیرون بروند و از آنها می‌خواست تا در مدینه باقی بمانند و او را در مورد کارهایش مشوره دهند^(۱)، عمر چنان عدالت را اجرا می‌کرد که وقتی فرستاده کسری او را دید که امیر المؤمنین زیر درختی خواب است گفت: عادلانه حکومت نموده‌ای بنابراین ایمن هستی و راحت خوابیده‌ای.

۱- التاریخ الاسلامی ۲۱/۳ و بعد از آن.

از حذیفه بن الیمان روایت است که گفت: پیش عمر نشسته بودیم او گفت: کدام یک از شما گفته پیامبر را در مورد فتنه‌ای که چون امواج دریا موج می‌آورد به یاد دارد؟ حذیفه گفت: آن فتنه با تو کاری ندارد و میان تو و او دری هست که بسته است. عمر گفت: آیا در شکسته می‌شود یا باز می‌شود؟ حذیفه گفت: نه، بلکه شکسته خواهد شد. عمر گفت: پس هرگز بسته نخواهد شد، حذیفه گفت: بله، هرگز بسته نخواهد شد. به حذیفه گفته شد: آیا عمر در را می‌دانست؟ گفت: بله من به او حدیثی گفتم که اشتباه نیست، به حذیفه گفته شد: آن در کیست؟ گفت: عمر است^(۱). پس این در خود عمر بود و شکسته شدن آن کشته شدن عمر بود که ابو لؤلؤ مجوسی - خدا او را زشت کند - او را به قتل رساند.

نسب عمر:

او عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر^(۲)، است، و فهر همان قریش است.

اسلام او:

ابن مسعود رضی اللہ عنہ گفت: از وقتی عمر مسلمان شده همواره ما با قدرت بوده‌ایم^(۳).

همراه با پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم:

از ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: عمر^(۱) را روی تخت گذاشتند مردم او را به آغوش می‌گرفتند و برایش دعا می‌کردند قبل از آن که او بلند کرده شود و من نیز در

۱- بخاری کتاب الفتن باب الفتنه التي تموج كموج البحر حديث ۷۰۹۶. ومسلم کتاب الایمان ۲۳۱.

۲- معرفة الصحابة ابي نعیم ۱۹۰/۱.

۳- عمر در سال ششم بعثت بعد از آن که چهل مرد و ده زن مسلمان شده بودند، مسلمان شد. (مترجم).

میانشان بودم ناگهان سخن مردی توجه مرا به خود جلب کرد که می‌گفت: دوست دارم با عملی چون عمل تو به ملاقات خدا بروم، سوگند به خدا گمان من این است که خداوند تو را با دو تا یار و دوست همراه گرداند، و زیاد از پیامبر می‌شنیدم که می‌گفت: «من و ابوبکر و عمر رفتیم، من و ابوبکر و عمر وارد شدیم، و من و ابوبکر و عمر بیرون آمدیم»^(۲). و آن مرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود.

فضائل:

۱- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «در امت‌های پیش از شما مردمانی بوده‌اند که به آنها الهام می‌شده و چیزهایی به آنها گفته می‌شده است، اگر در امت من چنین کسی باشد او عمر است»^(۳).

۲- از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که گفت: در خواب دیدم که در بهشت هستم و زنی در کنار کاخی وضو می‌گیرد گفتم این کاخ از چه کسی است؟ به من گفته شد این کاخ از آن عمر است، آنگاه به یاد غیرت عمر افتادم بنابراین به عقب برگشتم. آنگاه عمر گریه کرد و گفت: آیا غیرتم در برابر تو به جوش می‌آید»^(۴).

۳- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالای کوه اُحد رفت و ابوبکر و عمر و عثمان با او همراه بودند آنگاه کوه تکان خورد پیامبر با پایش بر آن زد و گفت ای اُحد استوار باش بالای تو نیست مگر پیامبری و صدیقی و دو شهید»^(۵).

۱- بخاری باب مناقب عمر ۳۶۸۴.

۲- بعد از آن بود که ابو لؤلؤ مجوسی عمر را کشته بود.

۳- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب عمر ۳۶۸۹.

۴- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب عمر حدیث ۳۶۸۹ مسلم، کتاب فضائل الصحابة، حدیث ۲۳۹۸.

۵- بخاری، منبع سابق حدیث ۳۶۷۹، و مسلم منبع سابق حدیث ۲۳۹۴.

۴- از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر گفت: ای پسر خطاب! سوگند به کسی که جانم در دست اوست شیطان تو را در هیچ راهی نمی‌بیند مگر آن که راهی دیگر را در پیش می‌گیرد^(۱).

مهمترین کارهای عمر رضی الله عنه

فتح قادسیه در محرم سال (۱۴) هجری:

عمر تصمیم گرفت خودش در جنگ عراق شرکت کند بنابراین علی بن ابی طالب رضی الله عنه را در مدینه بعنوان جانشین خود انتخاب کرد، عبدالله بن عوف به او گفت می‌ترسم اگر کشته شوی مسلمانها در همه جا ضعیف شوند و نظر من این است که تو به مدینه باز گردی و مردی و فردی دیگر را بفرستی، آن گاه عمر و دیگر اصحاب نظر عبدالرحمن بن عوف را تأیید کردند، و عمر گفت: به نظر شما چه کسی را بفرستیم؟ عبدالرحمن بن عوف گفت شیر قران سعد بن ابی وقاص را، عمر قبول کرد و بالاخره سعد همراه با لشکری (۴۰۰۰) هزار نفری یا (۶۰۰۰) هزار نفری بسوی عراق رهسپار شد. و عمر گفت سوگند به خدا که پادشاهان عرب را در مقابل پادشاهان عجم قرار می‌دهم و به سعد دستور داد که از سران قبایل بخواهد که در جنگ قادسیه حضور بهم رسانند.

در این جنگ (۳۱۳) نفر یا بیشتر از اصحاب شرکت داشتند (۷۰) نفر از اهل بدر بودند، و همچنین (۷۰۰) نفر از فرزندان اصحاب در این جنگ مشارکت داشتند، و فارسی‌ها همه اتفاق کردند که رستم را بعنوان فرمانده خود انتخاب کنند، رستم با لشکری (۸۰۰۰۰) هزار نفری یا بیشتر حرکت کرده او (۳۳) فیل جنگی به همراه داشت، سعد، ربیع بن عامر را برای گفتگو با رستم پیش او فرستاد. ربیع وارد شد و فارسی‌ها مجلس رستم را با فرش‌های فاخر و گران بها و زرین و بالش‌های ابریشمی آراسته بودند، مروارید و صدف‌های گران قیمت را به نمایش گذاشته بودند، رستم در حالی که تاج به سرش بود بر تخت طلایی تکیه زده بود، و ربیع با لباس‌های کهنه و شمشیر و سپر

۱- بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب عمر حدیث ۳۶۸۳.

معمولی و اسبی کوتاه قامت وارد شد، او از اسبش پیاده نشد تا آن که به گوشه فرش‌ها رسید آن گاه از اسب پیاده شد و اسبش را به یکی از این بالش‌ها بست، و در حالی که سلاح و ذره به تن داشت و کلاه آهنین بر سرش بود روی در روی آنها قرار گرفت، فارس‌ها به او گفتند اسلحه‌ات را به زمین بگذار، او گفت من خودم پیش شما نیامده‌ام، بلکه شما ما را دعوت کرده‌اید، اگر به همین صورت دوست دارید پیش شما می‌مانم و گرنه بر می‌گردم، رستم گفت به او اجازه بدهید، او در حالی که نیزه‌اش را چون عصایی به دست خود گرفته بود، جلو آمد و سر نیزه بیشتر فرش‌های گران بها را پاره کرد، آن‌ها به او گفتند: چرا به اینجا آمده‌اید؟ ربعی گفت: خداوند ما را فرستاده است تا هر کس را که بخواهد از بندگی بندگان بیرون آورده و بسوی بندگی خدا سوق دهیم، و از تنگنای دنیا او را به فراغنای آن هدایت کنیم، و از ستم ادیان او را بیرون کرده و بسوی عدالت اسلام بیاوریم، بنابراین خداوند ما را همراه با دین خود بسوی مردم فرستاده است تا آنان را به سوی خدا فراخوانیم، و هر کس این را از ما قبول کند ما از او می‌پذیریم و کاری به کار او نداریم، و هر کس قبول نکند همواره با او خواهیم جنگید تا آن که به آنچه خدا وعده داده است برسیم.

گفتند خدا به چه وعده داده است؟ گفت: خدا به کسانی که با منکران این بجنگند و کشته شود وعده بهشت داده است، و آنان که در جنگ با کافران کشته نشوند وعده پیروزی داده است. رستم گفت سخن‌تان را شنیدم آیا فرصت می‌دهید تا ما فکر کنیم و شما هم فکر کنید؟ گفت بله چند روز دوست دارید به شما فرصت بدهیم؟ یک روز و یا دو روز؟ رستم گفت: نه بلکه بیشتر فرصت دهید تا ما با سران و صاحبان رأی خود مشوره کنیم. گفت پیامبر ما ﷺ عادتش بر این نبود که به هنگام رویارویی با دشمن، آنان را بیش از سه روز فرصت دهد، پس در مورد خود و قومت فکر کن و بعد از سه روز یکی از سه چیز را انتخاب کن، رستم گفت آیا فرمانده و رهبر آنها تو هستی؟ گفت نه، اما مسلمان‌ها چون یک جسم هستند و هرگاه پایان‌ترین آنها به کسی پناه دهد، بالاترین آنان به عمل او احترام می‌گذارند. آن گاه رستم و سران قومش گرد هم آمدند رستم گفت آیا تاکنون سخن قوی‌تر و بهتر از سخن این مرد دیده‌اید؟ گفتند پناه به خدا از اینکه به

این مرد گرایش بیابی و دین خود را به خاطر این سگ رها کنی آیا لباس‌های کهنه‌اش را ندیده‌ای؟ رستم گفت: وای بر شما به لباس نگاه نکنید بلکه به فکر و سخن و رفتار نگاه کنید، زیرا که عرب‌ها به لباس و خوراک اهمیت نمی‌دهند و فقط از شرافت و نصب دفاع می‌کنند.

ابن کثیر می‌گوید: جنگ قادسیه رخداد بسیار بزرگ بود که در عراق واقعه‌ای شگفت‌انگیزتر از آن رخ نداده بود، و وقتی که هر دو گروه رودرروی همدیگر قرار گرفتند سعد مریض به عرق النسا (درد سیاتیک) بود و بدنش ورم کرده بود او نمی‌توانست سوار شود، بلکه او بر سینه‌اش افتاده و به لشکر نگاه می‌کرد، و آن را هدایت می‌نمود و کار جنگ را به خالد بن عرفطه سپرده بود^(۱).

جنگ آغاز شد و فرماندهان سربازان را برای پیکار تشویق می‌کردند و هر دو گروه بشدت با هم جنگیدند و گروهی از دلها در مروان اسلام به آزمونی بس زیبا به نمایش گذاشتند افرادی چون (عمرو بن معدی کرب، القعقاع بن عمرو، جریر بن عبدالله البجلی، خالد بن عرفطه، ضرار بن الخطاب، طلحه اسدی). جنگ سه شبانه روز ادامه یافت و مسلمین فیل و فیل سواران را نابود کردند و باد سختی وزیدن گرفت و خیمه فارس‌ها را از جا کند و مسلمین پیروز شدند در این هنگام رستم شتابان سوار بر مرکب شد تا فرار کند اما مسلمین او را دستگیر کردند و کشتند.

اجنادین:

اجنادین یکی از جنگ‌های سرنوشت ساز با رومها بود، عمرو بن العاص همراه لشکرش بسوی اجنادین حرکت کرد و از آن سوی رومی‌ها و فرماندهشان ارطبون بیرون آمدند، وقتی که خبر به عمر بن الخطاب رسید گفت ارطبون روم را در مقابل ارطبون عرب قرار داده‌ایم، ببیند که چه می‌شود. عمرو در اجنادین اقامت گزید در حالی که نمی‌توانست به نقطه ضعف ارطبون پی ببرد و همچنین فرستاده‌ها نمی‌توانستند اطلاعاتی برای او بیاورند که او را قانع کند بنابراین تصمیم گرفت خودش برود، از این رو برای

اطلاع یافتن از وضعیت اربطون بعنوان فرستاده عمرو بن العاص پیش او رفت و سخنان او را شنید و آن چه خواست به او گفت، اربطون به او مشکوک شد و نگاهبانی را صدا زد و چیزی آهسته در گوشش گفت، عمرو بن العاص احساس کرد که او متوجه قضیه شده و اینکه دستور کشتن او را صادر کرده است، بنابراین به اربطون گفت ای امیر شما سخنان من را شنیدید و من سخنان تو را شنیدم، من یکی از ده نفری هستم که عمر بن الخطاب ما را فرستاده تا با عمرو بن العاص همراه شویم، و شاهد کارهایش باشیم و من دوست داشتم که آنها را پیش تو را بیاورم تا آنها سخنان تو را بشنوند و تو سخنان آنها را بشنوی. اربطون گفت بله برو آنها را پیش من بیاور سپس نگاهبانی دیگر را صدا زد و چیزی آهسته در گوشش گفت و عمرو از آن جا جان سالم بدر برد، و بعد اربطون متوجه شد که کسی که پیش او آمده است خود عمرو بن العاص بوده است، و گفت این مرد مرا فریب داد، سوگند به خدا که این مرد از همه عرب‌ها خطرناک‌تر است. و بعد از آن جنگ اجنادین شروع شد و خداوند مسلمین را پیروز گرداند و اربطون به ایلای (بیت المقدس) گریخت و آن جان پنهان شد.

فتح بیت المقدس:

ابو عبیده به همراه لشکر اسلام بسوی بیت المقدس رهسپار شد و وقتی که به آن جا رسید بیت المقدس را محاصره کرد و چنان آنها را در تنگنا قرار داد که صلح را پذیرفتند با این شرط که امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه پیش آنها بیاید^(۱) وقتی عمر به شام رسید ابو عبیده فرماندهان بزرگ همانند خالد بن ولید، و یزید بن ابی سفیان، به استقبال او رفتند ابو عبیده پیاده شد و عمر هم پیاده شد ابو عبیده خواست دست‌های عمر را ببوسد، و اما عمر خواست پاهای ابو عبیده را ببوسد آن گاه ابو عبیده دست نگه داشت و عمر نیز دست نگه داشت، آن گاه عمر حرکت کرد تا آنکه با نصاری بیت المقدس صلح نمود بشرط اینکه تا سه روز رومیان را از بیت المقدس بیرون کنند و عمر از همان دری وارد مسجد شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب اسراء وارد شده بود. گفته‌اند او به هنگام

ورود به بیت المقدس لیبیک گفت و دو رکعت نماز در محراب داود خواند، و نماز صبح فردا را در آن جا با مسلمین اداء نمود و در رکعت اول سوره (ص) را خواند و سجده کرد و مسلمین نیز سجده کردند و در رکعت دوم سوره (بنی اسرائیل) را خواند پس با راهنمایی کعب احبار به محل صخره آمد کعب به او پیشنهاد کرد که مسجد را از پشت سر قرار دهد، عمر گفت با دین یهودیت مشابعت کرده‌اید، سپس مسجد را در جانب قبله بیت المقدس قرار داد - جایی که آن را امروز عمری می‌گویند - سپس عمر چادرش را پهن نمود و خاک‌های صخره را از آن دور می‌کرد و مسلمین نیز همراه او همین کار را کردند و بعد (رومی‌ها را مأمور کرد تا بقیه خاک‌ها را دور کنند، و زیرا رومی‌ها صخره را زباله‌دانی کرده بودند چون که قبله یهودیان بود، و زن‌ها پارچه آلوده به خون عادت ماهانگی خود را روی صخره می‌انداختند آن‌ها می‌خواستند با این کار از یهودیان انتقام بگیرند زیرا یهودیان قبر کسی را که به جای عیسی به دار آویختند به عنوان زباله‌دان قرار داده بودند و به این خاطر محل به دار آویختن آن فرد قمامه (زباله‌دان) نامیده می‌شود و این اسم به کلیسایی که نصاری آن جا بناء کرده بودند اطلاق می‌شد.

فتح تستر و السوس و اسیر شدن هرمزان سال ۱۷هـ

سبب اصلی این واقعه آن بود که یزدگرد پادشاه فارس فارس‌ها را تحریک می‌کرد تا با عرب‌ها بجنگد تا آن که آنها پیمان‌های را که بعد از جنگ قادسیه و دیگر جنگ‌های کوچک بسته بودند شکستند، و با همدیگر عهد بستند که با مسلمین بجنگد، وقتی که خبر به عمر بن الخطاب رسید به سعد بن ابی وقاص دستور داد که لشکری به اهواز در مقابل هرمزان بفرستند، سعد، نعمان بن مقرن را فرستاد نعمان وقتی که به رامهرمز رسید هرمزان بسوی او رفت و با او جنگید و بالاخره هرمزان شکست خورد و به تستر گریخت. مسلمانان به تعقیب او پرداختند تا آن که او را آن جا محاصره کرده و تعداد زیادی از هر دو گروه کشته شدند، آن گاه مسلمین به براء^(۱) گفتند ای براء سوگند بخور

۱- دعا، او همیشه پذیرفته شدند انس بن مالک گوید پیامبر خدا فرمود چه بسا افرادی که موهایشان ژولیده و لباس‌هایشان غبار آلود است و کسی به آنها توجه نمی‌کند اما اگر سوگند بخورند که خدایا

بر پروردگارت تا دشمن را شکست دهد. او گفت بار خدایا آنان را شکست بده و مرا شهید کن. براء در آن روز بیش از صد نفر از جنگجویان دشمن را کشته بود. آن گاه خداوند هرمزان و قومش را شکست داد و به تنگ آمدند و مردی از فارس‌ها از ابو موسی اشعری طلب امان کرد، ابوموسی به او امان داد، آن مرد مسلمین را به جایی راهنمایی کرد که از آنجا می‌توانستند وارد شهر شوند و آنجا ورودی آب به شهر بود فرماندهان مردم را به آنجا فراخواندند و گروهی از مردان دلیر به همراه آب شبانه وارد شهر شدند و بسوی دربانان آمدند و آنها را کشتند و درها را گشودند، مسلمین هم تکبیر گفته و وارد شهر شدند و این نزدیک صبح بود.

جنگ شروع شد و تا طلوع خورشید ادامه یافت و مسلمین نتوانستند نماز صبح را بخوانند. انس می‌گوید در فتح تستر حضور داشتم به هنگام نماز صبح بود و مردم مشغول فتح شهر بودند و نماز را بعد از طلوع خورشید خواندند و آن نماز برایم مورد پسندیده‌تر از شتران سرخ مو است^(۱).

هرمزان بسوی قلعه فرار کرد و گروهی از دلیرمردان به دنبال او آمدند او تیراندازی می‌کرد و تیری به براء بن مالک و مجزأه بن ثور اصابت کرد و آن دو را از پای در آورد. و هرمزان به آنها گفت صد تیر به همراه دارم هر کس بسوی من بیاید او را با تیر خواهم زد اگر بعد از کشته شدن صد نفر از شما مرا اسیر کنید چه سودی برای شما دارد. مسلمان‌ها گفتند پس چه می‌خواهی؟ گفت به من امان بدهید تا خودم را به شما تسلیم کنم آن گاه مرا پیش عمر بن الخطاب ببرید تا او هر چه در مورد من بخواهد حکم کند. مسلمین پذیرفتند. و وقتی او را پیش عمر بردند به خانه عمر رفتند اما دیدند آنجا نیست، اهل خانه گفتند عمر در مسجد خوابیده است، هرمزان گفت عمر کجاست؟ آنها بسوی عمر اشاره کردند و آهسته حرف می‌زدند تا او را بیدار نکنند. هرمزان گفت نگهبانان و دربانان او کجا هستند؟ گفتند که او نگهبان و دربان ندارد.

چنین کند، خداوند همان کار را می‌کند و براء بن مالک یکی از آنها است. ترمذی ۳۸۵۴ با سند حسن.

۱- بخاری کتاب الخوف، باب الصلاة عند مناهضة الحصون.

عمر از صدای آنها بیدار شد و نشست، به او گفتند این هرمان است، عمر گفت: به چه دلیل چند بار عهد شکنی کردی؟ هرمان گفت: می ترسم که قبل از آن که تو را با خبر کنم مرا به قتل برسانی. عمر گفت: از این بابت مترس. آنگاه هرمان آب خواست، آب آوردند او در حالی که می لرزید لیوان آب را به دست گرفت، و گفت: می ترسم در حالی که آب می نوشم کشته شوم، عمر گفت: تا وقتی که آب ننوشیده ای کسی کاری به کارت ندارد. آنگاه هرمان لیوان آب را به زمین انداخت و آب ننوشید. عمر گفت: برایش آب بیاورید و او را تشنه به قتل نرسانید. هرمان گفت آب نمی خورم. عمر به او گفت: من تو را می کشم هرمان گفت: شما مرا تا وقتی آب بنوشم امان داده ای و هنوز آب ننوشیده ام، انس بن مالک گفت: راست می گوید ای امیر المؤمنین، عمر گفت: وای بر تو ای انس من کسی را امان می دهم که مجزأ و براء را کشته است؟ و آنگاه عمر رو به هرمان کرد و به او گفت: سوگند به خدا مرا فریب دادی، و اکنون فریب نمی خورم مگر آن که مسلمان شوی. و آن وقت هرمان مسلمان شد. و وقتی به هرمان گفتند: چرا قبل از این مسلمان نشدی. گفت: ترسیدم که بگویند از ترس شمشیر مسلمان شد.

عام الرماده سال ۱۸ هـ

این سال برای آن عام الرماده نامیده شد چون که زمین بر اثر قحط سالی و کمبود بارندگی رنگش چون خاکستر سیاه شده بود. و این قحط سالی تا نه ماه ادامه یافت و عمر به ابوموسی در بصره و به عمرو بن العاص نوشت و گفت: (برای امت محمد طلب باران کنید) و مردم جهت ادای نماز طلب باران بیرون رفت، و عمر، عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله را همراه خود برد تا برای طلب باران دعا کند، عباس بلند شد و خطبه کوتاهی ایراد کرد و نماز خواند، و سپس بر زمین زانو زد و گفت: بار خدایا فقط تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم، بار خدایا ما را بیامرز، و بر ما رحم بفرما، و از ما راضی باش، سپس برگشتند وقتی به خانه ها رسیدند گودال ها و آبگیرها پر از آب شدند.

انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: عمر و عباس بیرون آمدند تا برای نزول باران دعا کنند، و عمر گفت: بار خدایا در زمان پیامبر وقتی دچار قحط سالی می شدیم به پیامبر متوسل

می‌شدیم (و او برای ما دعا می‌کرد) و اینک به دعای عمومی پیامبر خود به تو متوسل می‌شویم^(۱).

جنگ نهاوند:

در این جنگ مسلمان‌ها (۳۰) هزار نفر بودند و نعمان بن مقرن فرمانده آنان بود. فارس‌ها در قلعه پناه گرفته و برای جنگ با مسلمین بیرون نیامدند. طلیحه اسدی گفت: نظر من این است که گروهی را بفرستیم تا آنها را محاصره کنند و با آنها درگیر شدند و آنها را تحریک کنند و وقتی آنها بیرون آمدند این لشکر به سوی ما فرار کند و آنها وقتی به تعقیب این لشکر پردازند وقتی لشکر به ما رسید ما هم فرار کنیم آنگاه در اینکه ما شکست خورده‌ایم تردیدی به خود راه نمی‌دهند و همگی از قلعه‌هایشان بیرون می‌آیند، و وقتی همه کاملاً بیرون آمدند به سوی آنها بر می‌گردیم و با آنها پیکار می‌کنیم تا خداوند بین ما و آنها فیصله نماید. مردم این نظر را پسندیدند و نعمان گروهی را به فرماندهی قعقاع بن عمرو فرستاد تا به شهر بروند و دشمن را محاصره کنند و وقتی آنها برای جنگیدن بیرون آمدند از پیش آنها فرار کنند. قعقاع چنین کرد و وقتی فارس‌ها از قلعه‌هایشان بیرون آمدند قعقاع و همراهانش به عقب فرار کردند و عجم‌ها فرار آنها را غنیمت دانستند و چنان که طلیحه فکر می‌کرد به تعقیب آنها پرداختند و گفتند فرصت خوبی است و همه بیرون آمدند و در شهر کسی جز دربان‌ها باقی نماندند، آنها این گروه کوچک را تعقیب کردند تا آن که به لشکر رسیدند، نعمان بن مقرن آماده بود، مردم خواستند با آنها بجنگند اما نعمان به آنها دستور داد تا صبر کنند که بعد از زوال آفتاب که باد وزیدن می‌گیرد و پیروزی نازل می‌شود. آنگاه بجنگند چنان که پیامبر ﷺ چنین می‌کرد. ناگفته نماند که دشمن وقتی از قلعه‌ها بیرون آمد صبح جمعه بود. مردم اصرار می‌کردند که نعمان دستور حمله بدهد اما او چنین نکرد و او مرد استواری بود — بعد از زوال آفتاب نماز را با مسلمین ادا کرد و سپس بر اسب سرخ تیره‌اش سوار شد و کنار هر پرچم و گروهی می‌ایستاد و آنها را به صبر و پایداری بر می‌انگیخت و به مسلمین گفت

۱- بخاری، کتاب الاستسقاء، باب سؤال الإمام الاستسقاء حدیث ۱۰۱۰.

که وقتی اولین تکبیر را گفتم آماده شوید و چون تکبیر دوم را گفتم کاملاً آماده شوید و هنگامی که تکبیر سوم را گفتم با تمام قدرت حمله کنید. سپس نعمان به جایش برگشت، فارس‌ها نیز سخت آمادگی کرده و در صف‌های زیاد و به همه فشرده‌ای برای جنگ ایستاده بودند. و آنها چنان تعدادشان زیاد و دارای ساز و برگ نظامی بودند که هیچگاه دیده نشده بود. آنها پشت سر خود آهن‌های خاردار انداختند تا نتوانند فرار و عقب‌نشینی کنند. آنگاه نعمان اولین تکبیر را گفت و پرچم را تکان داد و مردم برای حمله کردن آماده شدند، سپس تکبیر دوم را گفت و پرچم را تکان داد و مردم کاملاً آماده شدند سپس تکبیر سوم را گفت و حمله کرد و مردم نیز بر مشرکین حمله‌ور شدند و نعمان و افرادش برق‌آسا حمله کردند و چنان جنگی به نمایش گذاشتند که نظیر آن دیده نشده بود و در نهایت خداوند مسلمین را پیروز گرداند.

وفات خالد بن ولید رضی اللہ عنہ، ۲۱ هـ:

خالد در حالی که بر بستر مرگ بود گفت: در جنگ‌های زیادی شرکت کرده‌ام و در بدن من هیچ جایی نیست مگر آن که اثری از زخم شمشیر و نیزه بر آن است. و اکنون مانند شتر به مرگ طبیعی روی بستر خودم می‌میرم، بزدلان آرام نیابند. و همچنین گفت: اگر شبی عروسی می‌کردم یا به فرزندی مژده داده می‌شدم چنان خوشحال نمی‌شدم که از ملاقات با دشمن در شبی سرد صبح کنم، خوشحال می‌شدم.

شهادت عمر رضی اللہ عنہ:

امیر المؤمنین عمر به خطاب به دست ابو لؤلؤ مجوسی کشته شد، عمر رضی اللہ عنہ مشغول نماز صبح بود که ابو لؤلؤ با خنجر مسموم دو ضربه به او زد، و عمر وقتی قاتلش را شناخت گفت: خدا سپاس می‌گویم که به دست مسلمانی کشته نشده‌ام که روز قیامت به خدا برهانی بیاورد و بگوید که برای سجده‌ای برده‌ام.

خلافت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه (از (۲۳) تا (۳۵) هـ)

شوری:

عمر وقتی ضربه خورد شش نفر را برای خلافت نامزد کرد و آنها عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحه بن عبیدالله، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص، بودند، امام بخاری داستان شوری را در صحیح خود بیان کرده است، و او دو قضیه مهم که بحث و مناقشه‌های زیادی پیرامون آن شده است را برای ما بیان کرده است، پس وقتی ما می‌گوییم که باید تحقیق کنیم، الحمدلله می‌توانیم تحقیق کنیم و به آنچه درست و حقیقت است رهنمود شویم، و برای چنین قضایایی می‌توانیم روایت‌های درست و صحیحی بیابیم.

بخاری در مورد کشته شدن عمر رضی الله عنه داستانی طولانی بیان کرده تا اینکه به اینجا می‌رسد که به عمر گفته شد ای امیر المؤمنین وصیت کن و جانشینی برای خود تعیین نما. عمر گفت: برای این کار از این افراد کسی را سزاوارتر نمی‌بینم افرادی که پیامبر وفات نمود و از آنها راضی بود، و آنها علی، عثمان، زبیر، طلحه، سعد و عبدالرحمن بن عوف را نام برد.

و گفت: عبدالله بن عمر در جمع شما حاضر می‌شود اما او در خلافت حقی ندارد، اگر فرمانروایی و خلافت به سعد رسید او شایسته است، و اگر به او نرسید از او کمک بگیرید، و بدانید که من او را به خاطر ناتوانی یا خیانتی عزل نکردم.

در این وقت آن شش نفر رضی الله عنهم گرد هم آمدند و عبدالرحمن گفت سه نفر را از میان خود انتخاب کنید. زبیر گفت: من به نفع علی کنار می‌روم^(۱). و طلحه گفت: من به نفع عثمان کنار می‌روم. و سعد گفت: من به نفع عبدالرحمن بن عوف کنار می‌روم. و اینگونه سه نفر طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص کنار رفتند. و سه نفر به عنوان نامزد خلافت باقی ماندند یعنی علی بن ابی طالب و عثمان و عبدالرحمن بن عوف، عبدالرحمن به علی و عثمان گفت: هر کدام از شما دو نفر از این مسئولیت کناره‌گیری کند ما اختیار را به او

۱- این روایت حقیقت امر را بیان می‌دارد که زبیر رضی الله عنه با علی دشمنی نداشته است، زیرا او پسر عمه علی صفیه بنت عبدالمطلب بود و علی را برای خلافت نامزد کرد.

وا می‌گذاریم تا از دو نفر دیگر آن را که بهتر است انتخاب کند آنگاه علی و عثمان سکوت کردند.

عبدالرحمن بن عوف گفت: انتخاب را به من وا می‌گذارید؟ سوگند به خدا که بر من لازم است تا بهترین شما را انتخاب کنم.

علی و عثمان گفتند: بله، آن وقت عبدالرحمن دست یکی را گرفت و گفت: تو خویشاوند پیامبر هستی و در پذیرفتن اسلام پیشگام بوده‌ای، تو را به خدا سوگند می‌دهم که اگر تو را به عنوان امیر انتخاب کردم عدالت کنی، و اگر عثمان را به عنوان امیر و خلیفه انتخاب کردم از او اطاعت کنی. سپس پیش عثمان رفت و همین حرف‌ها را به او گفت. و وقتی عبدالرحمن از آن دو عهد گرفت، گفت: عثمان دست خود را بلند کن، و با عثمان بیعت کرد، و علی نیز با عثمان بیعت نمود و اهل خانه آمدند و با او بیعت کردند^(۱).

این بود روایت بیعت با عثمان رضی الله عنه چنان که در صحیح بخاری آمده است. و تفصیلات دیگری دارد که در روایت صحیح آمده است که عبدالرحمن بن عوف سه روز نشست و از مهاجران و انصار می‌پرسید و گفت: سوگند به خدا هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار و مهاجران را نگذاشته‌ام مگر از آنها پرسیده‌ام، و دیدم که آنها هیچ کسی را با عثمان برابر قرار نمی‌دهند^(۲).

یعنی بلافاصله با عثمان بیعت نشد و بلکه عبدالرحمن بعد از عهد گرفتن از عثمان و علی تا سه روز صبر کرد و مشوره نمود و بعد از آن عثمان را انتخاب کرد. متأسفانه کتابهای جدیدی که از حیات و زندگی اصحاب سخن می‌گویند به روایت بخاری توجه نمی‌کنند و روایت دروغین ابو مخنف را که در تاریخ طبری آمده است بیان می‌دارند، و اینک متن روایت ابو مخنف:

۱- بخاری کتاب فضائل الصحابه - باب قصة البيعة ۳۷۰۰.

۲- بخاری کتاب الاحکام باب كيف يبایع الامام الناس حدیث ۷۲۰۷.

وقتی عمر بن الخطاب ضربه خورد، به او گفتند: کسی را به عنوان جانشین خود انتخاب کن، گفت: چه کسی را جانشین خود کنم؟ اگر ابو عبیده بن جراح زنده می بود او را جانشین خود می کردم، و اگر پروردگارم از من می پرسید می گفتم از پیامبرت شنیدم که می گفت ابو عبیده امین این امت است، و اگر سالم مولای حذیفه زنده می بود او را جانشین خود می کردم، اگر پروردگارم از من می پرسید می گفتم از پیامبرت شنیدم که می گفت: سالم به شدت خدا را دوست دارد.

مردی به او گفت: عبدالله بن عمر را جانشین خود کن، گفت خداوند تو را بکشد و نابودت کند، سوگند به خدا که این سخن را به خاطر خدا نگفتمی، وای بر تو چگونه مردی را به عنوان جانشین خود انتخاب کنم که نتوانست زنش را طلاق دهد، ما سهمیه ای در کارهایتان نداریم، علاقه مند نیستم که از خانواده ام کسی این کار را به عهده بگیرد، اگر کار خوب و خیری بوده است از آن بهره مند شده ایم، و اگر شری بوده از ما دور می شود، برای خاندان عمر کافی است که یک نفر از آنها بازخواست شود و در مورد امت محمد زیر سؤال قرار بگیرد، من خودم را به زحمت انداخته ام و خانواده ام را محروم کرده ام، و اگر نه گناهی کرده باشم و نه پاداشی به من برسد خوشبخت هستم، و نگاه کنید اگر کسی را جانشین خود قرار دهم کسی برای خودش جانشین تعیین کرده که از من بهتر بوده است، و اگر کسی را به عنوان جانشین تعیین نکنم، کسی برای خودش جانشین تعیین نکرده که از من بهتر بوده است، و خداوند هرگز دین خود را نابود نمی کند.

آنگاه مردم بیرون رفتند و دوباره آمدند و گفتند چیزی می گفتمی و مسئولیت را به کسی می سپردی بهتر بود، گفت: بعد از آنچه به شما گفتم تصمیم گرفتم که فکر کنم و فرمانروایی بر شما را به فردی از شما بسپارم که از همه تان شایسته تر است که شما را به سوی حق سوق می دهد، و به سوی علی اشاره کرد، بیهوش شدم و در خواب دیدم که مردی وارد باغی شد که خودش درختان آن را کاشته بود و میوه های تر و تازه و رسیده را می چید و با خودش بر می داشت، دانستم که خداوند جان عمر را می گیرد، پس نمی خواهم که در حال حیات و بعد از مرگ هم مسئولیت به عهده من باشد، از این گروهی که پیامبر ﷺ فرمود آنها از اهل بهشت هستند یکی از انتخاب کنید، سعید بن

زید بن عمرو بن نفیل از همان گروه است اما او را در امر خلافت داخل نمی‌کنم، ولی شش نفر دیگر علی و عثمان که هر دو از فرزندان عبد مناف هستند، و عبدالرحمن و سعد دایی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند، و زبیر بن عوام حواری پیامبر و پسر عمه‌اش است و طلحه بن عبیدالله مرد نیک و خوبی است از اینها یکی را انتخاب کنید، و وقتی کسی را به عنوان امیر و خلیفه قبول کردید به خوبی از او حمایت کنید و او را یاری دهید و اگر به فردی از شما امانتی سپرد امانت را به او باز گردانید.

آنگاه مردم بیرون رفتند و عباس به علی گفت: با آنها همراه مباش. علی گفت: اختلاف را دوست ندارم. عباس گفت: پس چیز ناخوشایندی خواهی دید. صبح روز دیگر عمر، عثمان و علی و سعد و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام را فرا خواند و گفت: فکر کردم و دیدم که شما سران و فرماندهان مردم هستید، و باید از شما کسی خلافت را به عهده بگیرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی وفات یافت که از شما راضی بود، اگر شما درست باشید و پایداری کنید از اینکه مردم علیه شما باشند بیم ندارم، و بلکه آنچه از آن می‌ترسم این است که با همدیگر اختلاف کنید و آنگاه مردم دچار اختلاف و تفرقه می‌شوند، پس بلند شوید و از عایشه اجازه بگیرید و وارد حجره او شدید و با همدیگر مشوره کنید و یکی را از میان خودتان انتخاب کنید.

سپس گفت: داخل حجره عایشه نروید بلکه نزدیک آن بنشینید و آنگاه سرش را گذاشت، و بدنش خون‌ریزی می‌کرد.

آنها وارد شدند و با یکدیگر آهسته حرف زدند سپس صدایشان بلند شد و عبدالرحمن بن عمر گفت: سبحان الله امیر المؤمنین هنوز وفات نکرده است، با صدای عبدالرحمن عمر بیدار شد و گفت: بروید وقتی من مُردم تا سه روز با هم مشوره کنید و در این سه روز صهیب پیش‌نماز مردم باشد و روز چهارم حتماً باید امیر و خلیفه‌ای داشته باشید، و عبدالله بن عمر به عنوان مشاور در جمع شما حضور بیابد اما حق انتخاب شدن را ندارد، و طلحه در امر خلافت شریک شماست اگر در این سه روز آمد او را در جمع خود حاضر کنید و اگر این سه روز گذشت و هنوز او نیامده بود پس کارتان را بکنید چه کسی مسئولیت قانع کردن طلحه را به عهده می‌گیرد؟ سعد بن ابی وقاص

گفت: من و او ان شاء الله مخالفت نمی‌کند، عمر گفت: امیدوارم مخالفت نکند ان شاء الله، و گمان نمی‌برم غیر از این دو مرد علی و عثمان کسی امر خلافت را به عهده بگیرد. اگر عثمان خلیفه شود مردی نرم خواست و اگر علی خلیفه شود مردی شاد و خوش طبع است، و بهتر مردم را به سوی حق می‌دهد.

و اگر سعد را امیر قرار دهید او شایسته آن است، و اگر او را امیر قرار ندادید باید که امیر از او کمک بگیرد زیرا من او را به خاطر ضعف یا خیانتی عزل نکردم، و عبدالرحمن بن عوف مرد عاقلی است، و مدد الهی راهنمای اوست، سخن او را گوش کنید. و به ابی طلحه انصاری گفت: ای ابا طلحه خداوند اسلام را بوسیله شما عزت و قدرت داد، پنجاه نفر از انصار را انتخاب کن و این گروه را وادار کن تا یکی را از میان خود انتخاب کنند. و به مقداد بن الأسود گفت: وقتی مرا در قبر گذاشتید این گروه را جمع کن تا مردی از میان خود را انتخاب کنند. و به صهیب گفت: تا سه روز پیش‌نماز مردم باش، و علی و عثمان و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن عوف و طلحه را اگر آمد بیاور و عبدالله بن عمر را در جمع آنها حاضر کن اما او حق به عهد گرفتن خلافت را ندارد، و آنگاه بالای سرشان بایست اگر پنج تا به اتفاق مردی را به عنوان امیر قبول کرد و یکی مخالفت کرد با شمشیر سر او را از تنش جدا کن.

و اگر چهار تا اتفاق کردند و یکی را انتخاب نمودند و دو نفر دیگر نپذیرفتند گردن آن دو را بزن. اگر سه نفر از آنها مردی را امیر کردند و سه نفر دیگر کسی دیگر را انتخاب کردند، آنگاه عبدالله بن عمر را داور قرار دهید، و او هر گروهی را که انتخاب کرد همان گروه از میان خود کسی را به عنوان امیر انتخاب کنند، اگر آنها داوری عبدالله بن عمر را نپذیرفتند با کسانی باشید که عبدالرحمن بن عوف با آنهاست، و دیگران اگر خواستند با آنچه مردم بر آن اتفاق کرده‌اند مخالفت نمایند را بکشید^۱.

من (مولف) می‌گویم: سبحان الله! چگونه عمر رضی الله عنه ریختن خون این اصحاب بزرگ علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص را حلال می‌داند، و حال آن که او می‌گوید: اینها قومی هستند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت و از

آنها راضی بود، پس دروغ بودن روایت مشخص است، سپس چه کسی می‌تواند این دستور را اجرا کند؟ و آیا اگر اینها را به قتل برساند او را می‌گذارند؟ تردیدی نیست که چنین روایتی دروغ و ساختگی است.

بازگشت به روایت صحیح:

مردم به اتفاق با عثمان بیعت کردند، و او بعد از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از همه اصحاب برتر و افضل است، چون ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: ما بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ کسی را با ابوبکر برابر قرار نمی‌دادیم، و سپس عمر و سپس عثمان را از همه برتر می‌دانستیم، و بقیه اصحاب پیامبر را از یکدیگر برتر نمی‌شمردیم^(۱).

و در روایت طبری آمده است که او گفت: پیامبر می‌شنید اما اعتراض نمی‌کرد^(۲).
و عبدالله بن مسعود در مورد بیعت با عثمان می‌گوید: ما مسئولیت امر را به کسی سپرده‌ایم که دارای برتری است^(۳).

بنابراین امام ایوب بن ابی تمیم السخیتی و امام احمد و امام دارقطنی می‌گویند: هر کس علی را بر عثمان مقدم دارد مهاجرین و انصار را تحقیر کرده است. چون عبدالرحمن بن عوف گفت: هیچ خانه‌ای از خانه‌های انصار و مهاجران را نگذاشته‌ام مگر آن که وارد آن شده‌ام، و هیچ کسی را ندیدم که کسی را با عثمان برابر قرار دهد. همه عثمان رضی الله عنه را برتر می‌شمردند.

و همه با عثمان بن عفان رضی الله عنه بیعت کردند. امام احمد بن حنبل می‌گوید: همه به اجماع با عثمان بیعت کردند و بیعت او از بیعت همه محکم‌تر بود^(۴).

۱- بخاری کتاب فضائل الصحابه - باب مناقب عثمان حدیث ۳۶۹۷.

۲- معجم الطبرانی الکبیر ۱۳۱۳۲/۱۲ - السنة خلال ص ۳۹۸ والسنة، ابن ابی عاصم ۵۵۳ و آلبانی سند آن را صحیح دانسته است.

۳- السنة خلال ص ۳۲۰.

۴- منبع سابق.

نام و نسب او:

او عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است، و در عبد مناف نسبش با نسب پیامبر ﷺ می پیوندد، و مادرش اروی بنت کریز بن ربیعہ است، و مادر بزرگش ام حکیم بنت عبدالمطلب عمه پیامبر ﷺ است^(۱). لقب او ذی النورین است چون که با دو دختر پیامبر ﷺ رقیه و ام کلثوم ازدواج کرد^(۲).

کنیه اش ابو عبدالله و ابو عمر است، او در صدر اسلام به دست ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسلمان شد^(۳)، به حبشه و بعد به مدینه هجرت کرد. عقیده اهل سنت این است که هر کس علی را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد گمراه و بدعت گذار است، و هر کس علی را بر عثمان مقدم نماید اشتباه کرده است، و اهل سنت چنین کسی را گمراه و اهل بدعت نمی دانند، گر چه بعضی از علما به شدت علیه کسی که علی را بر عثمان مقدم بدارد سخن گفته اند، و بیان داشته اند که: هر کس علی را بر عثمان مقدم بداند او فکر می کند که اصحاب به امانت خیانت کرده اند چون که آنها عثمان را بر علی مقدم داشته و به عنوان خلیفه انتخاب کردند.

فضیلت:

در دوران خلافت عثمان فتوحات زیادی انجام شد و دوران خلافت او (۱۰) سال طول کشید و از بهترین سال ها بودند، و در طی این سال ها قلمرو اسلام گسترش یافت، و در این سال ها معاویه به جنگ قبرص رفت، و عمر جنگ از طریق دریا را منع کرده بود و عثمان به آن اجازه داد، و آذربایجان و ارمنستان و کابل و سجستان و ... در خلاف او فتح شدند و جنگ بزرگ ذات الصواری در زمان او رخ داد.

۱- معرفة الصحابة ۲۳۵/۱.

۲- منبع سابق ۲۴۵/۲.

۳- الإصابة ۴۵۵/۲.

عثمان مسجد النبی و مسجد الحرام را توسعه داد، و بزرگترین توسعه در زمان خلافت راشده در دوران عثمان بن عفان رضی الله عنه انجام گرفت.

۱- عبدالرحمن بن سمره می گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله لشکر العسره را آماده می کرد عثمان با هزار دینار آمد و این دینارها را در دامن پیامبر ریخت، او می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله این دینارها را زیر و رو می کرد و می گفت. پسر عفان بعد از امروز هر کاری بکند به او زیانی نمی رساند، و چند بار این جمله را تکرار کرد^(۱).

۲ - ابوموسی الأشعری رضی الله عنه می گوید: عثمان در پیامبر صلی الله علیه و آله را زد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در را باز کن و او را به بهشت مژده بده به خاطر بلایی که پیش می آید^(۲).

۳- انس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر و عمر و عثمان بالای کوه أحد رفت کوه لرزید و تکان خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: أحد آرام باش بالای تو نیست مگر پیامبر و صدیقی و دو شهید^(۳).

۴- ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی ما آمد و گفت: اکنون دیدم گویا که کلیدها و ترازوها به من داده شدند، کلیدها در یک کفه ترازو گذاشته شدند و امت من در کفه دیگر آن گذاشته شد، و امت من سنگین تر شد، سپس ابوبکر را گذاشتند از آنها سنگین تر شد، و سپس عمر را آوردند و گذاشتند و او سنگین تر شد، سپس عثمان را آوردند و گذاشتند و او سنگین تر شد، مردی به پیامبر گفت پس ما کجا هستیم گفت: شما جایی هستید که خودتان را قرار داده اید^(۴).

۱- امام احمد در ۶۳/۵ آن را روایت کرده است و یکی از راویان آن کثیر بن ابی کثیر مولای عبدالرحمن بن سمره است که خود ناشناخته است. و آلبانی این حدیث را حسن دانسته است مشکاه المصابیح ۶۰۶۴.

۲- بخاری باب مناقب عثمان حدیث ۳۶۹۵، و مسلم کتاب فضائل الصحابه حدیث ۲۴۰۳.

۳- در فضائل عمر تخریج آن بیان شد.

۴- احمد در مسند ۷۶/۲ آن را روایت کرده است. و یکی از راویان آن عبیدالله بن مروان است که خود مجهولی است. و احمد شاکر در حدیث ۵۴۶۹ صحیح قرار داده است.

و یکی از نشانه‌های صداقت نبوت پیامبر ﷺ این است که به اتفاقاتی که برای عثمان رخ خواهد داد خبر داد.

و از مره بن کعب رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فتنه‌ها را بیان می‌کرد او فرمود که فتنه‌ها نزدیک هستند و در این هنگام مردی از آن جا گذشت که با لباسی خود را پوشانده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این مرد در آن روز بر هدایت است، مره بن کعب می‌گوید: من به سوی آن مرد رفتم دیدم که او عثمان است^(۱).

و از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: ای عثمان اگر خداوند روزی این کار را به تو سپرد و منافقان خواستند که تو لباست را که خدا آن را به تن تو کرده بیرون بکشی آن بیرون نیاور^(۲).

عثمان بعد از عمر بن الخطاب رضی الله عنه دوازده سال حکومت کرد، و وقتی او زمام حکومت را به دست گرفت هفتاد سال سن داشت و در هشتاد و دو سالگی کشته شد، و فتنه در آخر دوران خلافت او سر بلند کرد.

با آن که دروغ‌پردازان و جاهلان و گمراهان کوشیده‌اند واقعیت‌های دوران خلافت عثمان را تحریف کنند اما دوران خلافت عثمان رضی الله عنه دوران طلایی خلافت راشده به شمار می‌آید، و در دوران او قلمرو اسلام گسترش یافت و شمال آفریقا و اسکندریه فتح شد، و اولین ناو جنگی اسلامی در دوران او درست شد و ارمنستان و آذربایجان در دوران خلافت او فتح شدند و در زمان او سرزمین فارس به طور کامل فتح گردید و رفاه و آسایش و امنیت فراگیر شد و درآمدها زیاد شدند.

و این آسایش و فتوحات در مدت دوازده سال خلافت او ادامه یافت و در سال سی و پنج هجری هنگامی که گروهی از جنایتکاران ستمگر علیه او شوریدند و او را در خانه‌اش در حالی که روزه داشت و مشغول خواندن قرآن بود به قتل رساندند، فتنه‌ها شروع شدند.

۱- ترمذی کتاب المناقب باب مناقب عثمان و سند آن صحیح است ۳۷۰۴.

۲- ابن ماجه المقدمة باب فضائل اصحاب النبی حدیث ۹۷.

جنگ آفریقا سال ۲۷ هـ^(۱)

عثمان رضی اللہ عنہ عبدالله بن سعد بن ابی السرح را فرمان داد تا به جنگ با اهالی سرزمین آفریقا برود و اگر آن را فتح کرد یک پنجم خمس غنیمت را به او خواهند داد. او با لشکری ده هزار نفری به سوی آفریقا حرکت کرد و همه آن را فتح نمود و اهالی آفریقا مسلمان شدند، و عبدالله بن سعد خمس خمس غنیمت را گرفت. و چهار پنجم آن را برای عثمان فرستاد و چهار پنجم غنیمت را در میان لشکر تقسیم کرد که به هر اسب سوار سه هزار دینار رسید، هزار به خودش و دو هزار دینار سهمیه اسبش بود و به پیاده هزار دینار رسید.

ذات الصواری سال ۳۱ هـ

قسطنطین بن هرقل رومی‌ها و بربرها را برای جنگیدن با عبدالله بن سعد بن ابی السرح جمع کرد و در لشکر بسیار بزرگی به سوی مسلمین حرکت کرد، آنها پانصد کشتی داشتند، و به سوی مغرب جایی که عبدالله بن ابی السرح و یارانش بودند رهسپار شدند.

وقتی هر دو لشکر رو در روی هم قرار گرفتند نصاری صلیب را بلند می‌کردند، و مسلمین شب را با نماز و تلاوت قرآن روز کردند. صبح هنگام عبدالله بن ابی السرح یارانش را گرفت تا در کشتی‌ها صف بکشند. و به آنها فرمان داد تا مشغول ذکر خدا و تلاوت قرآن شوند.

باد از طرف رومی‌ها و بربرها می‌وزید سپس باد آرام شد، مسلمین به آنها گفتند اگر می‌خواهید از دریا بیرون می‌آییم و در خشکی با هم می‌جنگیم، اما آنها قبول نکردند، آنگاه مسلمین به آنها نزدیک شدند و کشتی به هم خوردند و جنگ در گرفت. و سپس خداوند مسلمین را پیروز کرد و قسطنطین و لشکرش پا به فرار گذاشتند. و عبدالله بن ابی السرح چند روز در ذات الصواری اقامت گزید سپس پیروز بازگشت.

واقعۀ جرجیر و بربرها با مسلمین:

وقتی مسلمین با لشکری بیست هزار نفری به فرماندهی عبدالله بن ابی السرح به سوی آفریقا رفتند، عبدالله به عمر و عبدالله بن زبیر نیز در لشکر عبدالله بن ابی السرح بودند، پادشاه بربرها جرجیر با لشکری صد و بیست هزار نفری یا دویست هزار نفری برای مقابله مسلمانان به سوی آنها آمد، وقتی هر دو لشکر روبرو قرار گرفتند، جرجیر به لشکر دستور داد تا مسلمین را محاصره کنند، بنابراین مسلمین در وضعیت بسیار سخت و وحشتناکی قرار گرفتند، عبدالله بن زبیر می‌گوید: از پشت صف‌ها به پادشاه جرجیر نگاه کردم و بر اسبی سوار بود و دو کنیز با پرهای طاوس او را سایه کرده بودند، پیش عبدالله بن سعد بن ابی السرح رفتم و از او خواستم که افرادی را همراه من بفرستد که مرا از پشت حمایت کنند تا خودم را به پادشاه برسانم، او گروهی از مردان دلیر را با من همراه کرد و به آنها دستور داد تا از پشت سر از من مواظبت کنند، من جلو رفتم تا اینکه صف‌ها را به سوی او شکافتم - آنها گمان می‌کردند که می‌خواهم پیامی را به پادشاه برسانم - وقتی به او نزدیک شدم از من احساس خطر کرد و بر اسبش سوار شد و پا به فرار گذاشت، من به او رسیدم و نیزه‌ای به او زدم و او زخمی شد سپس با شمشیرم او را از پای در آوردم و سرش را گرفته و روی نیزه کردم و تکبیر گفتم، وقتی بربرها این را دیدند متفرق شدند و چون گربه پا به فرار گذاشتند، مسلمین آنها را دنبال کردند و می‌کشتند و اسیر می‌کردند، و غنیمت‌ها و اموال زیادی به دست آوردند، و افراد زیادی را به اسارت گرفتند، و این واقعه در شهری به نام سبیطله - که به مسافت دو روز از قیروان دور است - رخ داد، و این اولین اتفاقی بود که عبدالله بن زبیر رضی الله عنه را معروف کرد.

مهمترین کارهای عثمان:

- ۱- توسعه مسجد نبوی.
- ۲- ساختن اولین ناو دریایی.
- ۳- قرآن را باری دیگر جمع‌آوری کرد ولی این بار آن را در یک مصحف قرار داد و نسخه‌هایی از آن نوشت و به شهرهای اسلامی فرستاد، و یک نسخه از آن را پیش خود

گذاشت، و تا به امروز مصحف به عثمان نسبت داده می‌شود و می‌گویند مصحف و نسخه عثمانی چون افتخار جمع‌آوری‌اش را او داشته است.

آغاز فتنه

فتنه در سال (۳۴) هجری وقتی که بعضی از افراد جاهل و عامی خواستند علیه عثمان بن عفان رضی الله عنه شورش کنند آغاز شد، او آنها را گرفت و سرزنش کرد و سپس آنها را رها کرد اما آنها باز نیامدند بلکه بیشتر آمادگی کرده و بار دوم در سال (۳۵) هجری از سرزمین خود حرکت کردند، آنها چنان وانمود می‌کردند که گویا می‌خواهند به حج بروند، آمدند و وارد مدینه شده و امیر المؤمنین عثمان بن عفان را در خانه‌اش محاصره کردند تا اینکه بعد از چهل روز محاصره او را کشتند، و در طی روزهایی که او محاصره بود او را از همه چیز حتی از نماز خواندن در مسجد باز داشتند.

اسباب فتنه:

سبب اول:

علت و عامل اصلی این فتنه‌ها مردی یهودی به نام عبدالله بن سبا بود^(۱). متقدمین بر وجود این شخصیت اتفاق نظر داشته‌اند، و فرقه‌ای از اهل بدعت را به عبدالله بن سبا نسبت داده‌اند و آن را سبئی یا سبائی نامیده‌اند، و عقاید و باورهای خاصی را به این فرقه نسبت داده‌اند، اما این عقاید از دایره تشیع بیرون نمی‌رود. اما کسی که سعی کرده این قضیه را انکار کند و در رأس انکار وجود این شخصیت قرار دارد فردی است به نام مرتضی عسکری که در کتابش (عبدالله بن سبا و افسانه‌های دیگر) آن را انکار کرده است، و طه حسین در کتابش (علی و بنوه) نیز وجود این شخصیت را انکار کرده است، باید گفت که طه حسین طبق عادتش چیزهای یقینی و مسلم را انکار می‌کند چنان در کتابش (الشعر العربی)^(۲) این را انکار کرده که ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام کعبه را

۱- عبدالله بن سبا هل هی حقیقه أم خیال؟.

۲- نگا: ص ۲۶.

ساخته‌اند و می‌گویند: قرآن این را برای ما می‌گوید ولی لازم نیست که بگوییم این اتفاق افتاده است، پس طه حسین در همه چیز راه شک و تردید را در پیش می‌گیرد. و اما عسکری کوشیده تا مردم را فریب دهد، زیرا او چنان می‌انگارد که روش او علمی است، و احادیث و روایاتی را جمع‌آوری کرده که ابن سبا را نام برده‌اند و می‌گویند همه این روایت‌ها از طریق سیف بن عمر آمده‌اند و سیف فرد دروغگویی است پس ابن سبا وجودی نداشته است. اما سخن او به چند دلیل باطل است که عبارتند از:

۱- بسیاری از مورخان و محدثان شیعه در کتابهایشان گفته‌اند که این شخصیت وجود داشته است.

نوبختی در کتابش (فرق الشیعه) بعد از بیان اقوال ابن سبا می‌گوید: و این فرقه سبئیه نامیده می‌شود یعنی یاران عبدالله بن سبا^(۱) (و نوبختی در قرن سوم هجری وفات یافته است).

الکشی در کتابش (رجال الشیعه) از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند که عبدالله بن سبا ادعای پیامبری می‌کرد، و ادعا می‌کرد که امیر المؤمنین علیه السلام خداست^(۲) و روایتی دیگر از جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در آن از ابن سبا نام برده شده است و بیش از پنج روایت در این مورد بیان کرده است. و همچنین افراد ذیل از علمای شیعه روایت‌هایی ذکر کرده‌اند و ابن سبا را نام برده‌اند.

- صدوق در کتابش من لا یحضره الفقیه^(۳).

- طوسی شیخ الطائفه^(۴).

- مجلسی علامه شیعه^(۵).

- نوری طبرسی^(۱).

۱- فرق الشیعه ص ۲۲.

۲- رجال الکشی ص ۹۸.

۳- روایت شماره ۹۵۵.

۴- رجال الطوسی ص ۱.

۵- بحار الانوار (۵۱/۲۱۰-۱۶۶/۴۲).

و بسیاری دیگر که آنها را برای آن که بحث طولانی نشود نام نمی‌برم^(۲).
 عبدالله بن سبا از یهودیان یمن بود که به ظاهر مسلمان شد، سپس سنگ شیعه علی
 بودن را به سینه زد، و فرقه سبائیه که می‌گفتند علی رضی الله عنه خداست به او نسبت داده می‌شود،
 آنها کسانی بودند که پیش علی بن ابی طالب آمدند و به او گفتند: تو او هستی. علی
 گفت: او کیست؟ گفتند: تو الله هستی. آنگاه علی به غلامش قنبر دستور داد تا چاله‌ای
 بکند و در آن آتش بیافروزد، و گفت:

لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا أَجَجْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَنْبِرًا

«هنگامی که کار را بسیار منکر دیدم، آتشم را روشن کرده و قنبر را صدا زدم [تا آنها را در آتش
 بسوزاند]».

و علی رضی الله عنه گفت: هر کس از این گفته باز نیاید او را در آتش می‌سوزم، بنابراین
 بسیاری از آنها را در آتش سوزاند، و بعضی فرار کردند و عبدالله بن سبا نیز فرار کرد، و
 گفته‌اند که او کشته شد والله أعلم.

ابن سبا بعضی از عقاید یهودیت مانند رجعت (بازگشت) و وصی، و اینکه امامت
 فقط به یک خانواده تعلق دارد را مطرح کرد. او برای نشر عقایدش از بادیه‌نشین‌ها
 استفاده کرد، بنابراین دروغ‌هایی را میان آنها شایع می‌کرد و ادعا می‌کرد که عثمان چنین و
 چنان کرده است، و او و همکارانش نامه‌هایی می‌نوشتند و به دورغ به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
 نسبت می‌دادند، و نامه‌هایی به زبیر و طلحه و عایشه و دیگر اصحاب نسبت دادند و به
 دروغ مهر آنها را در نامه‌ها می‌زدند، و همه این کارها را برای آن می‌کردند که مردم به
 عثمان اعتراض کنند و از سیاست او شکایت نمایند، و در گذشته دستگاه‌های ارتباطی
 همانند امروز وجود نداشت، و کسانی که این اخبار به آنها می‌رسید بادیه‌نشینان بودند و
 آنها این اخبار را قبول می‌کردند و تایید می‌نمودند، بنابراین افراد بدبخت زیادی به او

۱- مستدرک الوسائل ۱۸/۱۶۹.

۲- و از اهل سنت همه آنهایی که تاریخ این برهه را نوشته‌اند ابن سبا و تاثیر او را در این برهه یادآوری
 کرده‌اند و فقط نویسندگان اخیر شیعه وجود ابن سبا را انکار کرده‌اند و بعضی از نویسندگان جاهل
 اهل سنت از آنها پیروی کرده‌اند.

روی آوردند و او به افراد کم سن و سال و کم تجربه می گفت: «تعجب است از کسی که می گوید عیسی بر می گردد و این را تکذیب می کند که محمد بر می گردد و حال آن که خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّيَ أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِأَهْدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾. [القصص: ۸۵].

«آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت (زادگاهت مکه فاتح و ظفرمند و پیروز) بازمی گرداند! بگو: «پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده، و چه کسی در گمراهی آشکار است». پس محمد به بازگشت از عیسی سزاوارتر است.

و می گفت: «در گذشته هزار پیامبر بوده است و هر پیامبر وصی و جانشینی داشته است و علی وصی محمد است». و مردمانی از قشرهای مختلف دعوت او را پذیرفتند، او بعضی را که اهداف او را فهمیده بودند دعوتگر قرار داد و آنها به عقاید او دعوت می دادند، و بعضی سخن او را تصدیق کرده و کورکورانه به آن دعوت می دادند. و از جمله کسانی که در نشر و گسترش دعوت او مشارکت داشتند العافقی بن حرب، عبدالرحمن بن عدیس البلوی، کنانه بن بشر، سودان به حمران، عبدالله بن زید بن ورقاء، عمرو بن الحکم الخزاعی، حرقوص بن زهیر، حکیم بن جبلة و قتیرة السکونی و دیگران بودند^(۱).

مسروق می گوید: عایشه گفت: عثمان چون لباس تمیز از آلودگی پاک بود، سپس شما او را چون گوسفند سر بریدید.

مسروق به او گفت: این کار خودت بود به مردم نامه نوشتی و آنها را فرمان می دادی تا علیه عثمان قیام کنند. عایشه گفت: سوگند به خدایی که مؤمنان به او ایمان آورده اند و کافران به او کفر ورزیده اند من تاکنون کوچکترین چیزی برایشان ننوشته ام.

اعمش می‌گوید: عبدالله بن سبا به نام عایشه نامه نوشته بود^(۱). و نامه‌هایی به دروغ نوشته می‌شد و به اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده می‌شد و در همه این نامه‌ها عثمان مذمت می‌شد.

و عبدالله بن سبا در شهرهای مختلف پیروانی داشت، و آنها برای او نامه می‌نوشتند و او برای آنها نامه می‌نوشت و برای همدیگر نیز نامه می‌نوشتند. که والی و فرماندار به دستور عثمان با ما چنین کرد، و به مدینه رفتیم عثمان با ما چنان کرد، عثمان با اصحاب محمد فلان کرد، نامه‌ای از زبیر بن عوام به دست ما رسیده است، علی بن ابی طالب پیامی برای ما فرستاده است، عایشه نامه‌ای برای ما فرستاده است، از فلان به ما نامه رسیده، بنابراین بادیه‌نشین‌هایی که جز چیز اندکی از دین نمی‌دانستند تحت تاثیر این چیزها قرار می‌گرفتند و کنیه عثمان رضی الله عنه را به دل گرفتند.

سبب دوم:

علت دوم ظهور فتنه آسایش و رفاهی بود که در زمان عثمان رضی الله عنه امت اسلامی را فرا گرفته بود، چنان که حسن بصری می‌گوید: کمتر روزی بر مردم می‌گذشت مگر آن در آن روز چیز خوبی را تقسیم نمی‌کردند، صدا زده می‌شد ای بندگان خدا بیایید و سهمیه عسل خود را بگیرید، ای بندگان خدا بیایید و سهمیه پول خود را بگیرید^(۲). این رفاه از آن جهت بود که جهاد در زمان عثمان رضی الله عنه در اوج خود قرار داشت و اموال فراوانی به دست می‌آمد و مردم در رفاه قرار گرفتند و معمولاً رفاه چنین چیزهایی را به دنبال دارد، یعنی شکایت کردن، قبول نکردن چیزهایی هستند که بر اثر رفاه پدیدار می‌شوند زیرا مردم مغرور می‌شدند و سپاس نمی‌گذارند.

سبب سوم:

تفاوت طبیعت و خوی عثمان با طبیعت و خوی عمر:

۱- البدایة والنهایة ۲۰۴/۷ ابن کثیر می‌گوید سند این روایت صحیح است.

۲- تحقیق مواقف الصحابة فی الفتنه ۳۶۰/۱.

عمر رضی الله عنه سخت گیر بود، و عثمان رضی الله عنه بردبار و مهربان بود، اما چنان که بسیاری ادعا می کنند ضعیف و ناتوان نبود، بلکه او بردبار و باگذشت بود، بنابراین وقتی او را در خانه اش محاصره کردند گفت: آیا می دانید چه چیزی به شما جرأت داده تا علیه من برخیزید؟ تنها چیزی که به شما جرأت جسارت داده بردباری من است.

و عبدالله بن عمر گفت: سوگند به خدا آنها به خاطر چیزهایی بر عثمان اعتراض کردند که اگر عمر آنها را انجام می داد هیچ کس چیزی نمی گفت.

پس چرا بر عثمان اعتراض کرده و با او دشمنی ورزیدند؟ چون عثمان باگذشت بود و اشتباه آنها را می بخشید و آنها را مواخذه نمی کرد.

سبب چهارم:

بعضی از قبایل از چارپاست قریش خشمگین بودند. قبایل عربی که به اسلام گرویده بودند به خصوص آنها که بعضی از افرادشان از دین برگشتند و سپس با زور شمشیر دوباره اسلام را پذیرفتند، بعضی واقعاً مسلمان شدند و بعضی به ناچار به اسلام تن در دادند و بعضی در حالی مسلمان شدند که در دلشان چیزی بود، بنابراین این افراد دوست نداشتند که همواره ریاست با قریش باشد و از این ناراحت بودند، و می گفتند چرا ریاست از آن قریش است؟ بنابراین ابن خلدون می گوید: «بعضی از قبائل می خواستند بر قریش ریاست کنند بنابراین به والیان و فرمانداران طعنه می زدند»^(۱) و نرم خویی عثمان بهترین فرصت برای آنها جهت رسیدن به هدفشان بود.

این ها مهمترین عوامل و اسباب فتنه بود، و اسبابی دیگر هم هست که آن را بیان نمی کنم تا بحث طولانی نشود.

اعتراضاتی که بر عثمان رضی الله عنه شده است:

خرده ها و اعتراضاتی که بر حکومت عثمان رضی الله عنه شده را به اجمال بیان می کنم سپس آن را مفصلاً توضیح می دهم.

- اول: او خویشاوندانش را پُست و مقام داد.

- دوم: ابوذر را به ریزه تبعید کرد^(۱).
 - سوم: دادن یک پنجم آفریقا به مروان بن حکم.
 - چهارم: سوختن نسخه‌های قرآن و تعیین یک نسخه از قرآن برای همه مردم.
 - پنجم: زدن ابن مسعود تا آن که شکمش پاره شد، و زدن عمار بن یاسر تا جایی که پهلوهایش شکست.
 - ششم: گسترش دادن مرتع قرق شده.
 - هفتم: کامل خواندن نماز در سفر.
 - هشتم: فرار از جنگ احد.
 - نهم: عدم حضور در جنگ بدر.
 - دهم: حضور نداشتن در بیعه الرضوان.
 - یازدهم: نکشتن عیدالله بن عمر به قصاص قتل هرمان.
 - دوازدهم: اضافه کردن اذان دوم در روز جمعه، که این اذان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر نبود و فقط یک اذان گفته می‌شد.
 - سیزدهم: پیامبر حکم - پدر مروان - را تبعید کرد و عثمان او را باز گرداند.
- و چیزهایی دیگر هست مانند اینکه می‌گویند عثمان رضی الله عنه به در همان پله منبر می‌نشست که پیامبر در آن می‌نشست، پیامبر بر پله اول منبر می‌ایستاد و سخنرانی می‌کرد، بعد از او ابوبکر در پله دوم قرار می‌گرفت، و عمر وقتی آمد در پله سوم می‌ایستاد و وقتی عثمان آمد به همان پله اول بالا رفت، و بعد از او تا به امروز چنین است، و همچنین گفته‌اند که عمر با درّه می‌زد و عثمان با شلاق می‌زد، و گفته‌اند عثمان ابو الدرداء را که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود اذیت کرد، و دیگر چیزها و اعتراضاتی که بر عثمان می‌شود که بیشترشان دروغ هستند و واقعیت ندارند. و اینک تفصیل این اعتراضات:

اعتراض اول: دادن پُست و مقام به خویشاوندانش:

خویشاوندان عثمان که او آنها را پست و مقام داده بود چه کسانی بودند؟

۱- ریزه به فاصله سه روز از مدینه به سوی مکه است معجم البلدان ۲/۲۴.

خویشاوندان عثمان که او رضی الله عنه آنها را مقام داده بود عبارت بودند از معاویه، عبدالله بن سعد بن ابی السرح، الولید بن عقبه، سعید بن العاص و عبدالله بن عامر این پنج نفر از خویشاوندان عثمان بودند که او آنها را به عنوان والی و امیر برگماشته بود. مخالفان عثمان گمان می‌بردند که این عمل او جایی است برای اعتراض و خرده‌گیری، پس بینیم که بقیه والیان و فرمانداران عثمان چه کسانی بودند.

ابو موسی الأشعری، القعقاع بن عمرو، جابر المزنی، حبیب بن مسلمه، عبدالرحمن بن خالد بن الولید، ابو الأعور السملی، حکیم بن سلامه، الأشعث بن قیس، جریر بن عبدالله البجلی، عتیبه بن النہاس، مالک بن حبیب، النسیر العجلی، السائب بن الأقرق، سعید بن قیس، سلمان بن ربیعہ و خنیس بن خبیث، اینها والیان و فرمانداران عثمان رضی الله عنه بودند، و با یک نگاه کوتاه می‌بینیم که تعداد خویشاوندان عثمان که والی و فرماندار بودند از دیگران خیلی کمتر بودند، به خصوص وقتی که این را در نظر بگیریم که پیامبر صلی الله علیه و آله بنی امیه را بیش از دیگران امیر و فرماندار مقرر می‌کرد.

شیخ الاسلام ابن تیمیہ می‌گوید: هیچ قبیله‌ای از قبایل قریش را سراغ نداریم که عاملان و فرمانداران پیامبر از آن قبیله از بنی امیه بیشتر باشند، و بیشتر عاملان و فرمانداران پیامبر از بنی امیه بودند چون آنها زیاد بودند و شرافت و ریاست در آنها بود^(۱). و والیان و کسانی از بنی امیه که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به عنوان فرماندار و والی انتخاب کرد عبارتند از عتاب بن أسید، ابوسفیان بن حرب، خالد بن سعید، عثمان بن سعید و ابان بن سعید.

این پنج نفر از بنی امیه را پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان والی انتخاب کرد، و عثمان نیز از بنی امیه پنج نفر را به عنوان والی مقرر کرد. و همه این فرمانداران و والیان را عثمان در یک زمان مقرر نکرده بود، بلکه عثمان رضی الله عنه الولید بن عقبه را به عنوان فرماندار مقرر کرد سپس او را عزل کرد و سعید بن العاص را به جای او قرار داد، پس پنج نفر همزمان والی نبودند. و همچنین عثمان پیش از او وفاتش سعید بن العاص را معزول کرد^(۲)، سپس

۱- منهاج السنه ۱۹۲/۶.

۲- تاریخ طبری ۴۴۵/۳.

وقتی عثمان وفات یافت از بنی امیه فقط سه نفر والی و فرماندار بودند، معاویه و عبدالله بن سعد بن ابی السرح و عبدالله بن عامر بن کریز. و عبدالله بن عامر نیز قبل از وفات عثمان از فرمانداری بیرون شد^(۱).

در اینجا به یک چیز باید توجه کرد و آن اینکه عثمان، الولید بن عقبه و سعید بن العاص را از امارت کوفه عزل کرد! همان کوفه‌ای که عمر سعد بن ابی وقاص را از فرمانداری آن عزل کرد! کوفه‌ای که هرگز از هیچ والی و فرمانداری راضی نشده بود. بنابراین عزل عثمان رضی الله عنه این والیان را نمی‌توان عیبی برای آنها شمرد، بلکه شهری که آنها به عنوان والی آن مقرر شده بودند عیب داشت، و آیا این والیان کفایت و لیاقت خود را ثابت کردند یا نه؟ و گواهی علماء در مورد این فرماندارانی که عثمان رضی الله عنه آنها را مقرر کرده بود بیان خواهد شد.

و علی رضی الله عنه خویشاوندان خود را به عنوان والی و فرماندار انتخاب کرد^(۲) اما هیچ کس بر او اعتراض نکرد، و ما نیز بر او اعتراض نمی‌کنیم، و اینها که بر عثمان خرده می‌گیرند که خویشاوندانش را والی قرار داده است یا شیعه هستند یا سنی.

اگر شیعه باشند به آنها می‌گوییم که علی بن ابی طالب نیز خویشاوندانش را والی و فرماندار قرار داد، پس هر دو قضیه یکسان هستند، اگر عثمان را به خاطر آن که خویشاوندانش را والی قرار داده می‌توان عیب‌جویی کرد پس اینکه علی خویشاوندانش را والی قرار داده نیز می‌تواند جایی برای اعتراض و عیب‌جویی او باشد، و اگر از این کار نمی‌توان بر علی ایراد گرفت، پس همچنین عثمان را به خاطر این کار نباید عیب‌جویی کرد، بلکه کسانی که عثمان رضی الله عنه آنها را به عنوان والی مقرر کرد از آنان که علی رضی الله عنه فرمانداری را به آنها سپرد بهتر بودند به استثنای عبدالله بن عباس، و اگر کسی که بر عثمان رضی الله عنه اعتراض می‌کند سنی باشد به او می‌گوییم تو باید از این دو چیز یکی را بگویی یکی اینکه عثمان رضی الله عنه از روی رودرواسی آنها را به عنوان والی مقرر کرد و آنها شایستگی

۱- منبع سابق.

۲- والیان علی از خویشاوندانش: عبدالله و عبیدالله و قثم، و تمام پسران عباس، و پسر زنش محمد بن ابی بکر. نگا: تاریخ خلیفه بن الخیاط: ص ۲۰۰-۲۰۱.

این مقام را نداشتند. و دوم اینکه بگویی عثمان گمان می برد که آنها شایستگی فرمانداری و والی بودن را دارند، و بنابراین آنها را والی قرار داد، و اصل و قاعده کلی این است که باید درباره افرادی چون عثمان رضی الله عنه گمان نیک داشت، و بعد از همه اینها به سیره و زندگی افرادی که عثمان رضی الله عنه آنها را والی قرار داد نگاه می کنیم. و علماء در مورد این والیان چنین شهادت می دهند.

اول: معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه:

مسلمانان همه اتفاق دارند که معاویه بن ابی سفیان از بهترین والیان بود، بلکه اهل شام او را به شدت دوست می داشتند، و عمر بن الخطاب او را به عنوان والی و فرماندار شام مقرر کرده بود. و عثمان فقط این را کرد که او را بر همان مقامش باقی گذاشت و فرمانداری های دیگری را به او سپرد. و معاویه در زمان پیامبر کاتب و نویسنده وحی بود، و از بهترین والیان بود و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «بهترین حاکمان شما کسانی هستند که شما آنها را دوست می دارید، و آنها شما را دوست می دارند، و شما برای آنها دعا می کنید، و آنها برای شما دعا می کنند»^(۱). و معاویه رضی الله عنه اینگونه بود.

دوم: عبدالله بن سعد بن ابی السرح:

او از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و سپس از دین خدا برگشت و مرتد شد، و بعد از آن توبه کرد و به سوی خدا بازگشت، و برگشت تا با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کند، عثمان گفت: ای پیامبر خدا با او بیعت کن، او توبه کرده است، اما پیامبر صلی الله علیه و آله با او بیعت نکرد، سپس عثمان برای بار دوم و سوم به او گفت، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را دراز نمود و او با پیامبر بیعت کرد^(۲)، و او از آنچه بر آن بود برگشت و به سوی خدا توبه کرد. و از بهترین والیان بود و آفریقا را او فتح کرد.

۱- مسلم کتاب الاماره حدیث ۱۸۵۵.

۲- ابو داود - کتاب الحدود - باب الحكم فی من ارتد ۴۳۵۹.

و امام الذهبی در مورد او می‌گوید: او از حد فراتر نرفت و از وقتی که در سال فتح مکه مسلمان شد کاری نکرد که از او انتقاد گرفته شود، و او یکی از مردان عاقل و سخاوتمند بود^(۱).

و فتوحات زیادی که در آفریقا بدست آمد توسط او انجام گرفت.

سوم: سعید بن العاص رضی الله عنه:

او یکی از اصحاب برگزیده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، امام الذهبی در مورد او می‌گوید: او امیر، شریف، سخاوتمند، بردبار، متین، دارای قاطعیت و عقل و شایسته خلافت بود^(۲).

چهارم: عبدالله بن عامر بن کریز:

او سرزمینی کسری و خراسان را فتح کرد و دولت فارس در زمان عثمان بدست او کاملاً از بین رفت، و سجستان و کرمان و دیگر شهرها را فتح کرده و امام الذهبی در مورد او می‌گوید. او از پادشاهان بزرگ عرب و افراد دلیر و سخاوتمندشان بود^(۳).

پنجم: ولید بن عقبه رضی الله عنه:

نزد شعبی از جهاد حبیب بن سلمه و فتوحاتش سخن گفتند، او گفت اگر ولید و جهاد و فرمانروایی او را می‌دیدید چگونه بود.

ولید بن عقبه پنج سال فرماندار کوفه بود در خانه او به روی همه کس باز بود و هر کس که می‌خواست پیش او می‌رفت و با او سخن می‌گفت و مردم او را دوست می‌داشتند، ولی اهل کوفه چنان که گفته‌اند افراد درستی نبوده‌اند. دو اعتراض بر ولید بن عقبه شده است.

۱- سیر أعلام النبلاء ۳/۳۴.

۲- سیر أعلام النبلاء ۳/۴۴۵.

۳- سیر أعلام النبلاء ۳/۲۱.

اول اینکه می‌گویند این آیه در مورد ولید نازل شده است: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَلٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾. [الحجرات: ۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید».

معروف است که این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر ﷺ الولید بن عقبه را فرستاد که زکات اموال بنی المصطلق را جمع‌آوری کند وقتی که ولید به سوی آنها رفت دید که بسوی او می‌آید بنابراین ترسید و بسوی پیامبر ﷺ برگشت و گفت آنها خواستند مرا بکشند، آنگاه پیامبر خشمگین شد و خالد بن الولید را بسوی آنها فرستاد، سپس خداوند آیه نازل کرد و پیامبر را دستور داد تا تحقیق کند، و وقتی تحقیق کردند افراد قبیله بنی المصطلق گفتند ما برای جنگ بیرون نیامده بودیم، بلکه وقتی دیدیم که فرستاده پیامبر دیر کرد و نیامد زکات‌های خود را برداشته و خواستیم که خود آن را بیاوریم.

اعتراض دوم: می‌گویند که ولید در حالی که مست بود نماز صبح را خواند و بجای دو رکعت چهار رکعت خواند و به مردم گفت هنوز بیشتر بخوانم، مردم به او گفتند امروز داری اضافه می‌روی. سپس پیش عثمان رفتند و از ولید شکایت کردند و عثمان او را به مجازات شراب‌خواری شلاق زد، و در صحیح مسلم آمده که عثمان او را به مجازات شراب نوشیدن شلاق زد^(۱).

پس دو اعتراض بر ولید می‌شود مورد اول نزد مفسران معروف است و امام احمد^(۲) آن را با سند حسن روایت کرده است که این آیه در مورد ولید نازل شده است، اما لازم نیست که فاسق قرار داده شود، چون خداوند حکمی کلی برای همه کسانی که خبری را

۱- مسلم، کتاب الحدود حدیث ۱۷۰۷.

۲- احمد ۲۷۹/۴. ولی حدیث را شیخ عبدالله سعد ضعیف قرار داده است. نگا: کتاب: الإبانة لما للصحابة من

المنزلة والمكانة تألیف حمد الحمیدی ص ۳۹.

نقل می‌کند ارائه داده است و اگر خداوند او را فاسق نامیده است، آیا به معنای آن است که در تمام عمر فاسق باشد؟ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۴-۵].

«و کسانی که آنان پاکدامن را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعی خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند. مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می‌بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.»

و به فرض اینکه آیه در مورد ولید نازل شده باشد آیا دروازه توبه به روی او بسته است؟!.

اما اینکه او شراب نوشیده است خدا بهتر می‌داند و ما روایت صحیح مسلم را تکذیب نمی‌کنیم و او به مجازات شراب‌خواری شلاق زده شد، ولی اینکه آیا او شراب خورد، یا نه چیزی دیگر است، وقتی ولید بن عقبه والی کوفه بود دو نفر از اهل کوفه به مدینه پیش عثمان رضی الله عنه رفتند و به او گفتند ولید را دیده‌ایم که در نماز صبح در حالی که مست بود پیش نماز ما شد، یکی گفت من او را در حالت مستی دیدم، و دیگری گفت او را دیدم که شراب استقراغ می‌کرد.

آنگاه عثمان گفت: حتماً شراب نوشیده که آن را استقراغ کرد. علی و حسن بن علی و عبدالله بن جعفر رضی الله عنه آنجا بودند، آنگاه عثمان دستور داد که ولید را شلاق بزنند و سپس او را از فرمانداری کوفه عزل کرد. اما بعضی از علماء در مورد شهادت دو گواه شک کرده‌اند، نه در صحت داستان، بلکه او چنان که در صحیح مسلم روایت شده شلاق خورد ولی آیا آن دو گواه راست می‌گفتند؟ برای آنکه بیشتر از این مسئله آگاه شوید به کتاب (العواصم من القواصم با تحقیق محب الدین الخطیب) مراجعه کنید او گواهی دادن آن دو

گواه را معیوب قرار داده و بیان کرده آنها افراد مورد اعتمادی نبوده‌اند^(۱). و اگر هم شراب خوردن ولید ثابت شود نمی‌توان بر عثمان خورده گرفت چون وقتی گواهان گواهی دادند او ولید را شلاق زد و او را عزل کرد. آیا عثمان اشتباه کرده است؟ واقعیت امر این است که او به خطاء نرفته است بلکه این فضیلت بزرگی است برای او رضی الله عنه، زیرا او خویشاوند و والی خودش را شلاق زد و عزل کرد، و با او رودرواسی ننمود، و آیا ولید بن عقبه معصوم است؟ ما در آغاز سخن گفتیم که ما مدعی نیستیم که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله معصوم بوده‌اند، و در زمان عمر نیز چنین اتفاقی افتاد و ابن مظعون شراب نوشید و فرموده الهی را تاویل کرد آن جا که می‌فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾. [المائدة: ۹۳].

«بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، گناهی در آنچه خورده‌اند نیست؛ (و نسبت به نوشیدن شراب، قبل از نزول حکم تحریم، مجازات نمی‌شوند؛) اگر تقوا پیشه کنند، و ایمان بیاورند، و اعمال صالح انجام دهند؛ سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند؛ سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد».

آنگاه عمر مفهوم درست آیه را برای او بیان کرد و سپس او را عزل نمود، پس از والیان عثمان تنها کسی که می‌توان به او اعتراض کرد ولید بن عقبه است و اشتباه ولید را نمی‌توان به گردن عثمان انداخت و از او خرده گرفت، و اگر عیبی است پس بر خود ولید است.

اعتراض دوم: تبعید کردن ابوذر به ربذه:

طبری و دیگران از سیف بن عمر روایت کرده‌اند که میان معاویه و عمر سخنانی رد و بدل شد، و معاویه به عثمان پیام فرستاد که ابوذر کاری کرده که مردم خراب می‌شدند و

۱- العواصم من القواصم ص ۱۰۷-۱۰۸ حاشیه.

علیه ما قرار خواهند گرفت، عثمان به او گفت که ابوذر را پیش من بفرست و معاویه ابوذر را پیش عثمان فرستاد، عثمان او را سرزنش کرد و سپس ابوذر به ربه رفت^(۱).

این روایت سیف بن عمر است. پیش‌تر بیان کردیم که ما روایات صحیحی داریم که آن را می‌پذیریم و اینک روایتی که بخاری در صحیح خود درباره این مسئله ذکر کرده است را بیان می‌داریم. زید بن وهب می‌گوید از ربه گذر کردم ناگهان ابوذر را دیدم به او گفتم چه چیز تو را بر آن داشته است که در اینجا سکونت کنی؟

ابوذر گفت در شام بودم و من و معاویه در مورد کسانی که طلا و نقره می‌اندوزند و انبار می‌کنند اختلاف کردیم معاویه گفت این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است، و من گفتم در مورد ما و آنها نازل شده است^(۲).

بخاطر این از همدیگر ناراحت شدیم، و او به عثمان نامه‌ای نوشت و از من شکایت کرد که من در مورد این مسایل سخن می‌گویم و مردم را تحریک می‌کنم آن گاه عثمان به من نامه نوشت که به مدینه بیایم و من به مدینه آمدم، مردم چنان بر من هجوم آوردند که گویا اصلاً مرا ندیده بودند، این قضیه را با عثمان در میان گذاشتم، او گفت اگر می‌خواهی به گوشه‌ای برو بنابراین به اینجا آمدم و اگر غلامی حبشی را به عنوان امیر من مقرر کنند گوش می‌کنم و اطاعت می‌نمایم^(۳).

۱- تاریخ طبری ۳/۳۵۳.

۲- مذهب ابوذر در مورد مسئله طلا و نقره که هیچ چیزی از طلا و نقره نباید پیش کسی باشد، و هیچ کس بیشتر از نیاز خود نباید طلا و نقره پس‌انداز کند. اصحاب همه با این مذهب مخالف بودند، و تقریباً مسلمین در این مورد اجماع دارند که مسلمان می‌تواند طلا و نقره پس‌انداز کند به شرط آن که زکاتشان را بپردازد. بنابراین بخاری در صحیح خود بابی تحت این عنوان ذکر کرده که هر آنچه زکات آن داده شود گنج نیست، و همین نظریه از عبدالله بن عمر و دیگر اصحاب نقل شده است. و فقط مذهب و نظر ابوذر این بود که کسی حق ندارد اضافه بر نیاز خود طلا و نقره داشته باشد گرچه زکات آن را بپردازد، و معاویه در این مورد با او مخالفت کرد.

۳- صحیح بخاری کتاب الزکاة باب ما أدى زکاته فلیس بکنز حدیث ۱۴۰۶.

بنابراین عثمان بن عفان ابوذر را به ربه تبعید نکرد و معاویه او را با خواری و ذلت از شام به مدینه نفرستاد، و همه اینها دروغ‌هایی هستند که به آنان نسبت داده شده‌اند. و این بود داستان ابوذر در بخاری، و ابن سعد روایت کرده است که ابوذر وقتی به ربه رفت گفت از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت هر گاه ساختمانها به کوه سلع رسید از مدینه بیرون بروند^(۱).

پس رفتن ابوذر به ربه به فرمان پیامبر ﷺ بوده است. و از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: خدا بر ابوذر رحم نماید او تنها می‌رود، و تنها می‌میرد، و روز قیامت تنها برانگیخته می‌شود^(۲).

اعتراض سوم: می‌گویند به مروان خمس آفریقا را داد.

این دروغ است و از عثمان ثابت نشده که چنین کرده باشد.

اعتراض چهارم: می‌گویند نسخه‌های قرآن را سوزاند.

حذیفه بن الیمان به عثمان رضی الله عنه پیام فرستاد که مردم در خواندن قرآن به شدت دچار اختلاف شده‌اند، و بیم آن می‌رود که به قرآن کفر بورزند، و از عثمان خواست که همه مردم را بر یک قرائت جمع کند و قرآن را برای بار دوم جمع‌آوری نماید^(۳). بنابراین عثمان رضی الله عنه دستور داد تا قرآن را دوباره جمع کنند. و نسخه‌هایی از قرآن را که عثمان آن را سوزاند قسمت‌هایی بودند که تلاوت آن منسوخ شده بود، و بعضی از اصحاب آن را نگاه داشته بودند، و در آن نسخه‌ها سوره‌ها به آن ترتیب نبودند که جبرئیل در آخرین عرضه قرآن به پیامبر ﷺ قرآن را به آن ترتیب به وی عرضه کرده بود، و در بعضی نسخه اصحاب تفسیرهایی بر قرآن نوشته بودند، بنابراین عثمان دستور داد تا آن

۱- طبقات ابن سعد ۴/۲۲۶.

۲- الحاکم ۵۰/۲ و آن را صحیح دانسته است و ذهبی می‌گوید یکی از راویان آن یزید بن سفیان است و او بسیار ضعیف است.

۳- بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب جمع القرآن حدیث ۴۹۸۷.

نسخه‌های قرآن را بسوزانند، و فقط یک نسخه نوشت و در آن همه قرائت‌ها بودند، و قرائت‌های ثابت از پیامبر صلی الله علیه و آله را ملغی نکرد. و بعضی از علما گفته‌اند که او فقط یک قرائت که بر زبان قریش بود را گذاشت.

ابن العربی در مورد جمع‌آوری قرآن و سوزاندن دیگر نسخه‌ها می‌گوید: این کار نیکی و کار خوب بزرگ عثمان بود، او اختلاف را به طور قطع از بین برد و خداوند به دست او قرآن را محفوظ گرداند^(۱).

پس این کار فضیلتی از فضایل عثمان و از شاهکارهای اوست، که دشمنان آن را برای او عیب شمرده و بهانه‌ای برای خرده گرفتن از او قرار داده‌اند.

و عین الرضا عن کل عیب کليلة ولكن عین السخط تبدي المساویا

«و آن که راضی است از همه عیب‌ها چشم می‌پوشد».

و آن نادیده می‌گیرد و آن کس که ناخوشنود است بدی‌ها را آشکار می‌کند.

اعتراض پنجم: می‌گویند ابن مسعود را چنان زد که روده‌هایش پاره شد، و عمار بن یاسر را زد و پهلوهایش را شکست.

این دروغ است چون اگر روده‌ها و شکم ابن مسعود پاره می‌شد زنده نمی‌ماند، پس نه شکم ابن مسعود پاره شد و نه پهلوهایی عمار شکسته شده‌اند.

اعتراض ششم: اضافه کردن به حریم پیامبر صلی الله علیه و آله، پیامبر صلی الله علیه و آله حریمی داشت، و فرمود: حریم، حریم خدا و پیامبر است^(۲).

و عمر برای شتران صدقه منطقه خاصی را در نظر گرفت که فقط شتران بیت المال در آن چرانده می‌شوند، تا چاق شوند و مردم از آن استفاده کنند، وقتی عثمان به خلافت رسید و اموال زکات بیشتر شدند او این مرتع و حریم را گسترش داد، بنابراین بر او اعتراض کردند، و به او گفته شد حریمی که تعیین کرده‌ای آیا خداوند به تو اجازه چنین

۱- العواصم من القواصم ص ۸۰

۲- بخاری کتاب المساقات، باب لا حمی إلا لله و لرسوله حدیث ۲۳۷۰.

کاری را داده است یا بر خدا دروغ می‌بندی؟ عثمان رضی الله عنه گفت: عمر قبل از من برای شتران صدقه حریمی را تعیین کرده بود، وقتی من به حکومت رسیدم شتران بیت المال و صدقه بیشتر شدند بنابراین من حریم را اضافه کردم^(۱).

اعتراض هفتم: نماز را در سفر کامل خوانده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در سفر دو رکعت می‌خواندند و عثمان در ابتدای خلافت خود در سفر دو رکعت خواند، و سپس نماز را در سفر کامل می‌خواند. پاسخ این است که اولاً این یک مسئله فقهی و اجتهادی است که عثمان در آن اجتهاد کرد و به خطا رفت، و چه اشکال دارد؟ اگر اشتباه کرده باشد، این هم اگر اشتباه کرده باشد، و آیا به خاطر این کار ریختن خون عثمان حلال است؟.

و چه کسی غیر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معصوم است؟ و علاوه بر این باید گفت که علماء در مورد این مسئله با هم اختلاف دارند، و نظر بیشتر اهل علم این است که قصر و شکستن نماز در سفر یک سنت مستحب است^(۲)، پس اگر عثمان کاری کرده او فقط یک امر مستحب را ترک گفته است، و کار جایزی را انجام داده است، و یا اینکه رخصت را ترک نموده، و به عزیمت عمل کرده است.

اما چرا عثمان نماز را در سفر کامل خواند؟ گفته‌اند که او به دو خاطر چنین کرد:

۱- چون او در مکه ازدواج کرده بود و مکه را شهر خود می‌دانست بنابراین آن جا نماز را کامل خواند.

۲- او می‌ترسید که بادیه‌نشین‌ها دچار فتنه شوند و وقتی به سرزمین خود برگردند آن جا نیز نماز را شکسته بخوانند، بنابراین عثمان نماز را کامل خواند تا برایشان بیان کند که در اصل نماز چهار رکعت است، و خداوند بهتر می‌داند.

۱- احمد با سند صحیح در فضائل الصحابه ۴۷۰/۱ حدیث ۷۶۵.

۲- این گفتار: مالک، شافعی، اوزاعی و أحمد است. نکا: المغنی ۵۴/۲.

و وقتی عایشه در سفر نماز را کامل خواند به عروه گفتند: عایشه چرا در سفر نماز را کامل خواند؟ گفت: او همانند عثمان تاویل کرد، پس منظور این است که عثمان تأویل کرد^(۱).

اعتراض هشتم و نهم و دهم: در جنگ بدر حاضر نشد، روز أحد فرار کرد، و در بیعت الرضوان حضور نداشت.

پاسخ به این اعتراض در صحیح بخاری بیان شده است: عثمان بن موهب می گوید: مردی از اهل مصر آمد و گفت: این قوم چه کسانی هستند؟ گفتند: آنها قریش هستند. گفت: بزرگ شما کیست؟ گفتند: عبدالله بن عمر، آنگاه آن مرد پیش عبدالله بن عمر آمد و گفت: ای ابن عمر من تو را از چیزی می پرسم پاسخ آن را به من بگو.

آیا می دانی که عثمان در روز أحد فرار کرد؟ گفت: بله.

آیا می دانی که عثمان در جنگ بدر شرکت نداشت؟ گفت: بله.

آیا می دانی که عثمان در بیعت الرضوان حضور نداشت؟ گفت: بله.

مصری گفت: الله اکبر، یعنی حقی که می خواستم ثابت شد. آنگاه عبدالله بن عمر به او گفت: بیا تا برایت توضیح دهم، درباره فرار کردن او از جنگ أحد باید بگویم که خداوند او را بخشیده و آمرزیده است چنان که او تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ۖ وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾. [آل عمران: ۱۵۵].

«آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، چرا که خداوند آمرزنده و شکبیا است».

۱- در کتاب الکافی کلینی ۵۲۴/۴ از جعفر صادق روایت شده که کامل خواندن نماز در حرمین بهتر است.

اما در شرکت نکردن او در جنگ بدر برای آن بود که دختر پیامبر ﷺ که همسر عثمان بود بیمار بود، و پیامبر به او گفت تو از همسرت پرستاری کن و پاداش فردی که در جنگ حضور دارد به تو می‌رسد و نیز سهمیه غنیمت تو هم به تو می‌رسد، بنابراین عثمان به دستور پیامبر ﷺ در جنگ شرکت نکرد و پیامبر ﷺ از غنیمت‌های به دست آمده از این جنگ به او سهمیه داد.

و اما حاضر نبودن او در بیعت الرضوان برای آن بود که کسی در مکه محترم‌تر از او نبود که پیامبر ﷺ او را به جای عثمان بفرستد^(۱). و بیعت الرضوان بعد از رفتن عثمان به مکه انجام شد، و پیامبر ﷺ دست راست خود را به جای دست عثمان قرار داد و گفت این دست عثمان است.

آنگاه ابن عمر به آن مرد مصری گفت پس اینها را به خاطر بسپار و برو^(۲).

اعتراض یازدهم: می‌گویند که عثمان عبیدالله بن عمر را به خاطر کشتن هرمان قصاص نکرد.

در کتابهای تاریخ معروف است که بعد از آن که ابو لؤلؤ مجوسی عمر بن الخطاب را کشت، وقتی مردم چادری بر او انداختند او خودکشی کرد^(۳)، و بعد از آن عبیدالله بن عمر مردی را به نام هرمان به قتل رساند، هرمان مجوسی بود که مسلمان شد، وقتی به عبیدالله گفتند که چرا او را کشتی؟ گفت: سه روز قبل از کشته شدن عمر او با ابو لؤلؤ مجوسی همراه بود و خنجری که عمر با آن کشته شده است پیش آنها گذاشته بود،

۱- پیامبر عثمان را به مکه فرستاد تا به اهل مکه بگوید که او برای ادای عمره آمده است و بعد از رفتن عثمان بیعت الرضوان انجام شد، و عثمان حضور نداشت و او به دستور پیامبر ص به مکه رفته بود و بیعت رضوان به خاطر گرفتن خون عثمان انجام شد، چون وقتی شایع شد که عثمان کشته شده است. پیامبر اصحاب را جمع کرد و برای گرفتن خون عثمان از آنها بیعت گرفت، و کسی برای مردم مکه عزیزتر از عثمان نبود که پیامبر او را بفرستد.

۲- صحیح بخاری کتاب فضائل الصحابه باب مناقب عثمان حدیث ۳۶۹۸.

۳- بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب قصة البيعة حدیث ۳۷۰۰.

بنابراین عیدالله بن عمر گمان می‌کرد که هرمزان در ارتکاب این جنایت با ابو لؤلؤ مشارکت داشته است، از این رو به سوی او رفت و او را به قتل رساند.

از سعید بن مسیب روایت است که گفت: وقتی عمر کشته شد عبدالرحمن بن ابی بکر گفت: از کنار ابو لؤلؤ گذر کردم او و جفینه و هرمزان با هم در گوشی حرف می‌زدند وقتی خواستم به سوی آنها بروم بلند شدند و خنجری از میان آنها به زمین افتاد که دو سر داشت و دسته آن در وسط قرار داشت، پس نگاه کنید که خنجری که عمر با آن کشته شده چگونه است، وقتی عیدالله بن عمر این سخنان عبدالرحمن بن ابی بکر را شنید. همراه با شمشیر به راه افتاد و هرمزان را فراخواند وقتی هرمزان به سوی او آمد. عیدالله به او گفت: با من بیا تا اسبم را نگاه کنیم، آنگاه عیدالله کمی خود را از او عقب‌تر نگاه داشت و وقتی او جلو شد عیدالله با شمشیر او را زد، عیدالله می‌گوید: وقتی او احساس شدت درد شمشیر اصابت شده کرد گفت: لا اله الا الله، و عیدالله می‌گوید: جفینه را فراخواندم او از نصارای حیره بود، وقتی شمشیر را برای او بلند کردم علامت صلیب را بر پیشانی‌اش قرار داد، سپس عیدالله رفت و دختر کوچک ابو لؤلؤ را که ادعای اسلام می‌کرد به قتل رساند، و خواست که همه اسیرهایی که به مدینه آورده شده‌اند را به قتل برساند، آنگاه مهاجران با او مخالفت کردند و او را از این کار باز داشته و تهدیدش کردند، عیدالله گفت: سوگند به خدا آنها و کسانی دیگر غیر از آنها را می‌کشم و با این سخن به بعضی از مهاجران اشاره کرد، آنگاه عمرو بن العاص با او حرف زد تا آن که توانست شمشیر را از دست عیدالله بگیرد، وقتی عیدالله شمشیر را به او داد، سعد بن ابی وقاص آمد و آنها هر یک سر یکدیگر را گرفتند سپس آنها را از هم جدا کردند، و سپس عثمان قبل از آن که با او بیعت شود آمد و با عیدالله درگیر شد تا آن که از هم جدا شدند، و روزی که عیدالله جفینه و هرمزان و دختر ابو لؤلؤ را کشت برای مردم روز سختی بود، و بعد از آن وقتی عثمان خلیفه شد مهاجران و انصار را فراخواند و گفت در مورد کشتن این مردی که در دین رخنه و شکاف ایجاد کرده به من مشوره دهید، مهاجران همه اتفاق کرده و عثمان را می‌گفتند که او را به قتل برسان، اما بیشتر مردم با عیدالله بودند و جفینه و هرمزان را نفرین می‌کردند، و می‌گفتند: شاید شما می‌خواهید

پسر عمر را به دنبال او بفرستید؟ اختلاف و غوغا در این مورد زیاد شد آنگاه عمرو بن العاص به عثمان گفت: ای امیر المؤمنین این قضیه پیش از آن که تو فرمانروای مردم شوی اتفاق افتاده است پس از آنها روی گردانی کن و بگذر، آن گاه با سخنان عمرو مردم متفرق شدند و عثمان نظر او را پذیرفت و خون بهای آن دو مرد و آن دختر پرداخت شد؟^(۱).

پس کشته نشدن عبیدالله به قصاص هرمان سه توجیه دارد:

اول: اینکه هرمان برای کشتن عمر با ابو لؤلؤ همدست شده بود چنان که عبدالرحمن بن ابی بکر آنها را دیده بود، و بنابراین مستحق کشتن بود چنان که عمر می‌گوید: اگر تمام اهل صنعاء برای کشتن مردی همدست شوند همه آنها را به قصاص او خواهم کشت^(۲)، پس ریختن خون هرمان جایز بوده چون او در کشتن عمر مشارکت داشته است.

دوم: اینکه در زمان پیامبر ﷺ وقتی اسامه فردی را کشت چون تاویل کرده بود پیامبر او را قصاص نکرد، و واقعه از این قرار بود که در یکی از جنگ‌ها اسامه دید که مردی از مشرکان مسلمانان زیادی را کشت، آنگاه اسامه به سوی او رفت وقتی مشرک او را دید فرار کرد و پشت درختی پنهان شد و گفت أشهد أن لا إله إلا الله، اما اسامه او را به قتل رساند، وقتی این خبر به پیامبر ﷺ رسید اسامه را فرا خواند و گفت: آیا او را بعد از آن که لا اله الا الله گفت کشتی؟ اسامه گفت: او از ترس شمشیر کلمه لا اله الا الله را گفت، پیامبر ﷺ فرمود: آیا دلش را شکافتی؟ می‌گوید: پیامبر همواره تکرار می‌کرد که آیا او را بعد از گفتن لا اله الا الله کشتی؟! تا آن که من آرزو کردم ای کاش اکنون تازه مسلمان می‌شدم^(۳). و پیامبر ﷺ اسامه را قصاص نکرد چون او کارش را توجیه می‌کرد، پس همچنین عثمان عبیدالله را نکشت چون که عبیدالله کارش را توجیه و تاویل می‌کرد.

۱- طبقات ابن سعد ۳/۳۵۵ با سند صحیح.

۲- بخاری کتاب الدیات، باب إذا أصاب قومن من رجل حدیث ۶۸۹۶.

۳- بخاری کتاب المغازی باب بعث النبی اسامة الى الحرقات حدیث ۴۲۶۹ مسلم کتاب الایمان ۱۵۹.

سوّم: اینکه هر زمان ولی نداشت و مقتولی که ولی نداشته باشد ولی او حاکم و پادشاه است، و عثمان به عنوان حاکم از گرفتن قصاص او صرف نظر کرد، و گفته‌اند که هر زمان فرزندی به نام قامذبان داشت و او از خون پدرش گذشت کرد^(۱).

اعتراض دوازدهم: عثمان اذان دوّم روز جمعه را اضافه کرد:

پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم می‌فرماید: «به سنّت من و سنّت خلفای راشدین بعد از من تمسک بجوئید»^(۲) و اضافه کردن اذان دوم در روز جمعه از سنت خلفای راشدین است، و تردیدی نیست که عثمان از خلفای راشدین بود و مصلحت دید که این اذان اضافه شود تا مردم متوجه شوند که وقت نماز جمعه نزدیک است، و این بعد از آن بود که شهر مدینه بزرگ شده بود، بنابراین عثمان اجتهاد کرد و اصحاب با او موافقت کردند، و این کار همچنان ادامه یافت و در زمان علی و معاویه و در دوران بنی امیه و بنی عباس کسی با آن مخالفت نکرد و تا امروز هیچ کس از مسلمین با این کار مخالفت نکرده است بنابراین به اجماع مسلمین سنت است. و در شریعت هم اصل و ریشه دارد، چنان که در صبح دو اذان گفته می‌شود و شاید عثمان این اذان را بر اذان اول صبح قیاس کرده است.

اعتراض سیزدهم: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم حکم را تبعید کرده بود عثمان او را باز گرداند.

به این اتهام به سه صورت می‌توان پاسخ داد:
اوّل: اینکه چنین چیزی با سند صحیح ثابت نیست.

۱- تاریخ طبری ۳/۳۰۵ اما واقعه گذشت قامذبان از خون پدرش از طریق سیف بن عمر دروغگو روایت شده است.

۲- ابو داود کتاب السنّة - باب فی لزوم السنّة حدیث ۴۶۰۷، ترمذی کتاب العلم باب ما جاء فی الاخذ بالسنّة ۲۶۷۶.

دوم: اینکه حکم از کسانی بود که در فتح مکه مسلمان شد و او از طلقاء بود، طلقاء در مکه سکونت می‌کردند و در مدینه زندگی نکرده‌اند پس چگونه پیامبر ﷺ او را از مدینه تبعید می‌کند و حال آن که او اصلاً از اهالی مدینه نیست.

سوم: اینکه تبعید معروف در شریعت ما نهایت آن یک سال است، و در شریعت چنین چیزی نیست که کسی را تمام عمر تبعید کنند، و چه گناهی کرده که باید تمام تبعید شود؟.

بنابراین تبعید مجازاتی تعزیری از سوی حاکم است، پس به فرض آن که پیامبر ﷺ او را تبعید کرده باشد، و او در دوران پیامبر ﷺ و در خلافت ابوبکر و عمر در تبعید باشد و سپس عثمان او را باز گرداند، عثمان بعد از چند سال او را باز گردانده است؟ بعد از بیش از پانزده سال، پس چه اشکالی دارد؟.

این هم در صورتی است که داستان تبعید او صحت داشته باشد، که صحت ندارد، سپس پیامبر ﷺ شفاعت و سفارش عثمان را در مورد عبدالله بن سعد بن ابی السرح پذیرفت، و حال آن که عبدالله بن سعد مرتد شده بود و تردیدی نیست که حکم جرم بزرگتری از او مرتکب نشده بود، پس چگونه پیامبر ﷺ این را می‌بخشد و آن را نمی‌بخشد.

اینها اعتراضاتی بودند که بر عثمان می‌شوند که برخی چیزهای دروغی هستند و بعضی کارهای نیک او می‌باشند که زشت جلوه داده می‌شوند، و بعضی امور اجتهادی هستند که یا او درست عمل کرده و یا به خطا رفته است. و بعضی اشتباهاتی هستند که از او سر زده‌اند اما خداوند آنها را بخشیده است، و اشتباهاتی هستند که در دریای نیکی‌های او ناپدید می‌گردند.

کشته شدن عثمان

بعد از مطرح شدن این اعتراضات بر عثمان در سال سی و پنج هجری مردمانی از کوفه و مصر و بصره به بهانه حج به سوی مدینه حرکت کردند و آنها در حقیقت قصد شورش علیه عثمان را داشتند، در مورد تعداد آنها اختلاف شده است گفته‌اند که دو هزار از اهل مصر و دو هزار از اهل کوفه و دو هزار از بصره بودند، و گفته‌اند که همه دو

هزار نفر بوده‌اند، چیزهایی دیگری نیز گفته شده است ولی آمار دقیقی نیست، اما آنها از دو هزار نفر کمتر نبوده و از شش هزار نفر بیشتر نبوده‌اند.

آنها وارد مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله شدند، و این افراد از جنگجویان قبیله‌هایشان بودند و آمده بودند تا عثمان را با تهدید یا با زور عزل کنند، بنابراین در اواخر ذی القعدة خانه عثمان رضی الله عنه را محاصره کردند و به او دستور دادند تا از خلافت استعفا کند، محاصره تا هجدهم ذی حجه ادامه یافت، و در این روز عثمان رضی الله عنه کشته شد. و گفته‌اند که محاصره چهل روز ادامه یافت و چیزهای دیگری نیز گفته شده است، اما محاصره از چهل و یک روز بیشتر نبوده است.

وقتی عثمان رضی الله عنه در خانه‌اش محاصره شد و از خواندن نماز در مسجد باز داشته شد و بلکه حتی از رسیدن آب به او جلوگیری شد در این وقت بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پیش او رفتند و همه می‌خواستند از او دفاع کنند، معروف‌ترین کسانی که در خانه عثمان پیش او نشستند الحسن بن علی و الحسین بن علی و عبدالله بن الزبیر و ابو هریره و محمد بن طلحه بن عبیدالله (السجاد) و عبدالله بن عمر بودند، اینها در مقابل شورشانی که می‌خواستند عثمان رضی الله عنه را بکشند شمشیر کشیدند^(۱).

اما عثمان به صحابه دستور داد تا جنگ نکنند، بلکه در روایت‌ها آمده که کسانی که برای دفاع از عثمان آمدند فرزندان اصحاب بودند که تعدادشان بیش از هفتصد نفر بود، اما باز هم تعداد این هفتصد نفر به تعداد شورشانی که حداقل دو هزار نفر بودند نمی‌رسید.

عبدالله بن عامر بن ربیع می‌گوید: من با عثمان در خانه بودم، عثمان گفت: هر کسی که حرف را می‌شنود و اطاعت می‌کند از او قاطعانه می‌خواهم که دست نگاه دارد^(۲). و ابن سیرین می‌گوید: زید بن ثابت پیش عثمان رضی الله عنه رفت و گفت: انصار دم در هستند و می‌گویند اگر می‌خواهی ما بار دوم انصار خدا باشیم در کنار تو خواهیم بود چنان که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم.

۱- البدایة والنهایة ۱۸۴/۷.

۲- مصنف ابن ابی شیبة با سند صحیح ۲۴/۱۵ حدیث ۱۹۵۰۸.

عثمان گفت: جنگ نه^(۱). و ابن عمر پیش عثمان آمد، عثمان گفت: ای ابن عمر نگاه کن اینها چه می گویند، می گویند از خلافت دست بکش و خودت را به کشتن مده. ابن عمر گفت: آیا اگر از خلافت دست بکشی همیشه در دنیا خواهی ماند؟ عثمان گفت نه. ابن عمر گفت: اگر از خلافت دست نکشی آیا جز اینکه تو را بکشند اضافه بر آن چه خواهند کرد؟ عثمان گفت: هیچی. گفت: آیا بهشت و دوزخ در اختیار اینهاست؟ عثمان گفت: نه.

عبدالله بن عمر گفت: پس به نظر من نباید لباسی را که خداوند به تو پوشانده بیرون بکشی و این سنتی بشود، که هر گاه قومی از خلیفه یا امام خود ناراضی شوند او را عزل کنند^(۲).

و عثمان به همه غلامهایش گفت: هر کس سلاح خود را به زمین بگذارد برای رضای خدا آزاد است. پس عثمان خودش مردم را از جنگیدن منع کرد.

عثمان را چه کس به قتل رساند؟

بعد از آن که عثمان محاصره شد، از دیوار خانه بالا رفتند و وارد خانه اش شده و او را در حالی که قرآن پیش روی او بود کشتند. به حسن بصری گفته شد (حسن بصری در آن دوران زندگی کرده بود چون که او از بزرگان تابعین بود) آیا در میان کسانی که عثمان را کشتند کسی از مهاجران و انصار بود؟ گفت: افراد بی تربیت و فاسدی از اهل مصر بودند^(۳). ولی سران قاتلان عثمان معروف و شناخته شده هستند و آنها کنانه بن بشر، رومان الیمانی، و فردی به نام جبله و سودان بن حمران و مردی که از بنی سدوس که به الموت الاسود (مرگ سیاه) ملقب بود و مالک بن اشتر النخعی بودند.

اینها سران فتنه و شورش بود که علیه عثمان رضی الله عنه انجام گرفت. عمره بنت اوطاه می گوید: در سالی که عثمان کشته شد همراه با عایشه به مکه رفتیم، از مدینه گذشتیم و

۱- منبع سابق با سند صحیح ۲۰۵/۱۵ حدیث ۱۹۵۰۹.

۲- أحمد در کتاب فضائل الصحابة به سند صحیح ۴۷۳/۱ حدیث ۷۶۷.

۳- تاریخ خلیفه ص ۱۷۶ با اسناد صحیح.

قرآنی را دیدیم که در دامن عثمان بود و عثمان کشته شد و اولین قطره خون او روی این آیه ریخته شده بود: ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنُتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. [البقرة: ۱۳۷].

«اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند؛ و اگر سربلندی کنند، از حق جدا شده‌اند و خداوند، شر آنها را از تو دفع می‌کند؛ و او شنونده و داناست».

عمره می‌گوید: پس هیچ کسی از آنها درست و به خوبی نمرده^(۱). و محمد بن سیرین می‌گوید: کعبه را طواف می‌کردم ناگهان مردی را دیدم که می‌گفت: بار خدایا مرا ببخش و گمان نمی‌کنم که مرا ببخشی. ابن سیرین می‌گوید از او تعجب کردم و گفتم: ای بنده خدا از هیچ کسی نشنیده‌ام که سخنی مانند سخن تو بگوید. مرد گفت: من با خدا عهد بسته بودم اگر به عثمان دسترسی پیدا کنم او را یک سیلی بزنم، و وقتی او کشته شد و در خانه روی تابوت گذاشته شد، مردم می‌آمدند و بر او نماز می‌خواندند و او در خانه‌اش بود، من به بهانه اینکه می‌خواهم بر او نماز بخوانم وارد شدم، و وقتی دیدم که کسی در خانه نیست پارچه را از چهره‌اش دور کردم و او را که مرده بود یک سیلی زدم آنگاه دستم خشک شد. ابن سیرین می‌گوید: دست او را دیدم که چون چوبی خشک شده بود^(۲).

چگونه عثمان رضی الله عنه کشته شد و هیچ کس از اصحاب از او دفاع نکرد؟ علت اول این بود که عثمان خودش قاطعانه از آنها خواسته بود که برای دفاع از او با کسی نجنگند بنابراین به آنها دستور داد تا شمشیرهایشان را غلاف کنند و آنان را از جنگیدن بازداشت، و تسلیم تقدیر و فیصله الهی شد.

۱- فضائل الصحابة ۵۰۱/۱ حدیث ۸۱۷ و اسناد آن صحیح است و همچنین نگا: ۷۶۶/۷۶۵.

۲- البداية والنهاية ۲۰۰/۷ و راویان آن ثقة هستند به جز عیسی بن المنهال که ابن حبان او را ثقة قرار داده و ابن ابی حاتم او را در الجرح والتعديل ۲۸۸/۶ در مورد او سکوت کرده است و بخاری نیز در التاریخ الکبیر ۳۹۹/۶ او را نام برده و در مورد او سکوت کرده است.

و این نشانگر دو چیز است:

اول شجاعت عثمان، و دوم مهربانی او با امت محمد ﷺ، چون عثمان می فهمید که شورشیان بادیه نشین هایی خشن و فاسد هستند، بنابراین چنین به نظرش رسید که اگر اصحاب با اینها بجنگند فسادى پیش می آید که از فساد کشته شدن یک نفر بزرگتر است، و شاید سبب شود تا تعداد زیادی از اصحاب کشته شوند، و ممکن است شورشیان به ناموس مردم تجاوز کنند و اموال آنها را غارت کنند، بنابراین مصلحت را در آن دید که خودش کشته شود و کسی از اصحاب پیامبر خدا ﷺ کشته نشود و حرمت مدینه پیامبر خدا ﷺ هتک نگردد.

علت دوم: تعدا اصحاب خیلی کمتر از تعداد شورشیان بود، زیرا اصحاب پیامبر خدا ﷺ در چهار جا بودند:

جای اول: مکه چون که موسم حج بود و افراد زیادی برای ادای مناسک حج رفته بودند و حضور نداشتند، و عثمان عبدالله بن عباس را در حج امیر قرار داده بود.

جای دوم: بیرون از مکه، بعضی از اصحاب در شهرها اقامت گزیده بودند و در کوفه و بصره و مصر و دیگر شهرها زندگی می کردند.

جای سوم: جهاد، و بعضی از اصحاب پیامبر ﷺ در جهاد به سر می بردند.

جای چهارم: و کسانی از اصحاب که در مدینه بودند تعدادشان با تعداد شورشیان برابر نبود.

علت سوم: اصحاب فرزندان شان را فرستادند تا از عثمان دفاع کنند و فکر نمی کردند که قضیه به کشتن خلیفه می انجامد بلکه آنها فکر می کردند فقط محاصره می کنند و اظهار مخالفت می کنند و سپس بعد از آن بر می گردند، اما اینکه آنها جرأت می کنند و عثمان را به قتل می رساند، بعضی از اصحاب فکر می کردند که کار به اینجا نمی رسد. و راجح ترین قول، قول اول است یعنی دلیل دفاع نکردن اصحاب از عثمان این بود که عثمان ﷺ آنها را از جنگیدن و شمشیر کشیدن منع کرد.

خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از سال (۳۵) تا (۴۰ هـ)

او علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شوهر سیده زنان عالم فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و او پدر الحسن و الحسین علیهما السلام است.

مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است ^(۱).

کنیه‌اش ابو الحسن است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را ابو تراب خواند و این را کنیه او گرداند، او در کودکی در هشت سالگی مسلمان شد ^(۲).

محمد بن الحنفیه (محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام) می‌گوید: علی به خانه عثمان آمد و او کشته شده بود، بعد از آن که عثمان کشته شد علی به خانه‌اش آمد و در را به رویش بست، مردم باید خلیفه‌ای داشته باشند، و هیچ کس را که از تو به خلافت سزاوارتر باشد سراغ داریم. علی به آنها گفت: مرا انتخاب نکنید، من اگر وزیر شما باشم بهتر است از آن که امیر شما باشم. مردم گفتند: نه، سوگند به خدا که کسی را که از تو به خلافت سزاوارتر باشد سراغ نداریم، علی گفت: پس وقتی اصرار می‌کنید و مرا رها نمی‌کنید بیعت با من به صورت پنهانی انجام نمی‌شود، و بلکه به مسجد می‌روم و هر کس خواست با من بیعت کند بیاید و بیعت کند. آنگاه علی به مسجد رفت و مردم با او بیعت کردند ^(۳).

و مهاجران و انصاری که در مدینه بودند با او بیعت نمودند، و گفته‌اند که بعضی از اصحاب مانند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه و دیگران با او بیعت نکردند، و گفته‌اند که همه با او بیعت کردند، و همین معروف است، و سعد و ابن عمر و محمد مسلمه در کنار او ننگیدند اما با او بیعت کردند.

عوف بن ابی جمیل می‌گوید: وقتی عثمان کشته شد حسن بصری در مدینه بود و من نیز پیش او بودم، ذکر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به میان آوردند، ابن جوشن الغطفانی گفت:

۱- معرفة الصحابة ۲۷۸/۱.

۲- معرفة الصحابة ۲۸۷/۱، و ذکر فضیلت او در باب چه کسی بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه است، خواهد آمد.

۳- معرفة الصحابة ۲۸۷/۱ و فضائل علی در باب خلیفه پیامبر کیست بیان خواهد شد.

ای ابا سعید ابو موسی به خاطر پیروی کردن از علی عیبجویی می‌شود، حسن خشمگین شد که آثار خشم بر چهره‌اش نمایان گشت و گفت: پس از چه کسی باید پیروی کرد؟ امیر المؤمنین مظلومانه کشته شد، و مردم به سوی بهترین خود رفتند و با او بیعت کرد، پس باید از چه کسی پیروی کرد؟! و او چند بار این سخن را تکرار کرد^(۱).

اهل سنت بر این اجماع دارند که بعد از عثمان بن عفان علی بن ابی طالب رضی الله عنه از همه اصحاب بهتر و افضل است. ابن تیمیه می‌گوید: احمد بن حنبل کسی را که در مورد خلافت علی توقف کند بدعت‌گذار نامیده است، و می‌گوید چنین کسی از خر گمراه‌تر است، و به قطع رابطه با چنین فرد فرمان داد، و ابن تیمیه می‌گوید: امام احمد و هیچ امامی از ائمه اهل سنت در اینکه علی بر حق بوده است تردیدی ندارند^(۲).

پس اهل سنت بر این اجماع دارند که بعد از پیامبر خدا از همه اصحاب ابوبکر و بعد از او عمر افضل است و در مورد عثمان و علی چنان که گفتیم اختلاف کرده‌اند، و جمهور اهل سنت بر این عقیده هستند که عثمان از علی افضل و برتر است، و بعد از این اتفاق کرده‌اند که علی بن ابی طالب چهارمین خلیفه بعد از عثمان از همه افضل است.

جنگ جمل سال ۳۶ هـ

وقتی با علی بیعت شد، طلحه و الزبیر رضی الله عنهما از علی اجازه گرفتند که به مکه بروند و علی رضی الله عنه به آنها اجازه داد، آنها به مکه رفتند و در آن جا با ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها ملاقات کردند، عایشه اطلاع یافته بود که عثمان رضی الله عنه کشته شده است، بنابراین آنها آن جا در مکه گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند انتقام خون عثمان را بگیرند. و یعلی بن منیه از بصره آمد، و عبدالله بن عامر از کوفه آمد، و در مکه با هم اتفاق کردند که انتقام خون عثمان را بگیرند.

آنها و همراهانشان از مکه به سوی بصره رهسپار شدند و می‌خواستند آن جا با قاتلان عثمان درگیر شوند، زیرا باورشان این بود که آنها در دفاع از عثمان رضی الله عنه کوتاهی کرده‌اند، و

۱- احمد در فضائل الصحابه با سند صحیح ۵۷۳/۲ حدیث ۶۹۶ این را روایت کرده است.

۲- مجموع الفتاوی ۴/۴۳۸.

علی علیه السلام در مدینه بود، و عثمان بن حنیف از سوی علی فرماندار و والی بصره بود، وقتی آنها به بصره رسیدند عثمان بن حنیف به آنها پیام فرستاد که چه می‌خواهند؟ گفتند: به دنبال قاتلان عثمان هستیم. او گفت: صبر کنید تا علی بیاید، و به آنها اجازه ورود به بصره را نداد. سپس جبلة که یکی از کسانی بود که در کشتن عثمان مشارکت ورزیده بود با هفتصد نفر به جنگ آنها رفت و آنان موفق شدند او را شکست دهند و افراد زیادی از همراهانش را کشتند، و تعداد زیادی از اهالی بصره به لشکر طلحه و زبیر و عایشه رضی الله عنهم پیوستند.

در این وقت علی از مدینه به سوی کوفه حرکت کرد، چون او خبر شده بود که در بصره جنگی میان والی بصره عثمان بن حنیف و طلحه و زبیر و عایشه و همراهانشان رخ داده است، بنابراین علی علیه السلام با لشکری ده هزار نفری به جنگ طلحه و زبیر رفت، در اینجا به روشنی برای ما مشخص می‌شود که علی بن ابی طالب خودش به جنگ آنها رفت، و آنها علیه او شورش نکرده و قصدشان چنان که بدعت‌گذاران و هواداران می‌گویند جنگیدن با او نبود، چون که اگر آنها می‌خواستند علیه علی علیه السلام قیام کنند مستقیم به مدینه می‌رفتند و به بصره نمی‌آمدند، و علی، المقداد بن الأسود و القعقاع بن عمرو را فرستاد تا با طلحه و الزبیر حرف بزنند، آنها رفتند و مقداد و قعقاع از این طرف و از آن سو طلحه و زبیر همه با هم اتفاق کردند که با یکدیگر نجنگند، و هر گروهی دیدگاه خود را بیان کرد. نظر طلحه و زبیر این بود که رها کردن قاتلان عثمان جایز نیست، و نظر علی این بود که اکنون مصلحت نیست که قاتلان عثمان تحت پیگرد قرار بگیرند، بلکه زمان مناسب برای محاکمه قاتلان عثمان وقتی است که اوضاع سامان بگیرد. بنابراین در اینکه قاتلان عثمان باید کشته شوند همه اتفاق نظر داشتند و فقط در این اختلاف داشتند که چه زمانی باید کشته شوند.

و بعد از این اتفاق هر دو گروه با خیال راحت و شب خوبی را می‌گذراندند، اما قاتلان عثمان شب سختی برایشان بود چون هر دو گروه اتفاق کرده بودند که آنها را

مجازات کنند، و مؤرخین امثال طبری^(۱) و ابن کثیر^(۲) و ابن اثیر^(۳) و ابن حزم^(۴) و غیره که این واقعه را در تاریخ‌های خود نوشته‌اند این مطلب را بیان کرده‌اند.

در این هنگام سبایی‌ها همه بر این اتفاق کردند که اجازه ندهند توافق آنها به جایی برسد، بنابراین به هنگام سحر وقتی آنها خواب بودند گروهی از سبایی‌ها به لشکر طلحه و زبیر حمله کردند و بعضی از افراد لشکر را به قتل رساندند و پا به فرار گذاشتند، و لشکر طلحه گمان می‌کرد که لشکر علی به آنها خیانت کرده است بنابراین وقتی صبح شد با لشکر علی درگیر شدند و لشکریان علی وقتی این عمل آنها را دیدند گمان بردند که لشکر طلحه و زبیر عهدشکنی کرده است، بنابراین درگیری‌ها میان هر دو گروه تا ظهر ادامه یافت و آنگاه آتش جنگ شعله‌ور شد.

بزرگان هر دو لشکر تلاش کردند تا جنگ را متوقف نمایند اما موفق نشدند، طلحه می‌گفت ای مردم آیا ساکت می‌شوید؟ اما آنها گوش نمی‌دادند، آنگاه طلحه گفت: وای وای بر شما پروانه‌های آتش (دمدمی مزاج) و چون مگس‌های طمع هستید^(۵)، و علی آنها را منع می‌کرد اما جواب او نمی‌دادند، و عایشه کعب بن سور را با قرآن فرستاد تا جنگ را متوقف کند اما سبایی‌ها او را با تیر زدند تا اینکه او را کشتند.

چون جنگ‌ها وقتی در بگیرند و مشتعل شوند هیچ کس نمی‌تواند آن را متوقف نماید و امام بخاری اشعاری از امرؤ القیس ذکر کرده است:

الحرب أول ما تكون فتية تسعي بزيتها لكل جهول

«جنگ در آغاز چون دختر جوانی است که خود را آراسته و به سوی افراد جاهل

می‌دود».

ولّت عجوزاً غير ذات حليل

حتى إذا اشتعلت و شب ضرامها

۱- تاریخ الطبری ۵۱۷/۳.

۲- البداية والنهاية ۲۵۰۹/۷.

۳- الكامل فی التاريخ ۱۲۰/۳.

۴- الفصل فی الملل والأهواء والنحل ۲۹۳/۴.

۵- تاریخ خلیفه بن خیاط ۱۸۲.

«تا آتش آن مشتعل می‌شود و فروزان می‌گردد آنگاه چون پیرزنی می‌شود که شوهری ندارد».

شمطاء ینکر لونها وتغیرت مکروهة للشتم والتقییل^(۱)

«موهایش سفید می‌شود و رنگش دوست داشتنی نیست و دیگر کسی دوست ندارد آن را ببوید و بیوسد».

جنگ جمل در سال سی و شش هجری رخ داد، یعنی در آغاز خلافت علی علیه السلام جنگ بعد از ظهر کاملاً آغاز شد و تا اندکی قبل از غروب خورشید ادامه یافت. لشکر علی ده هزار نفر بودند، و اهل جمل پنج تا شش هزار نفر بودند، و پرچم لشکر علی به دست محمد بن علی بن ابی طالب بود و پرچم اهل جمل در دست عبدالله بن الزبیر بود. در این روز بسیاری از مسلمین کشته شدند، و آن فتنه‌ای است که خداوند شمشیرهای ما را از آغشته شدن به خون‌هایی که آنجا ریخته شده مصون داشته است، و از خداوند مسئلت داریم که از آنها راضی باشد و آنان را بیامرزد.

طلحه و زبیر و محمد بن طلحه کشته شد، زبیر و طلحه در این جنگ شرکت نداشتند، زیرا روایت است که زبیر وقتی وارد معرکه شد علی بن ابی طالب را دید، علی به او گفت: آیا به خاطر می‌آوری که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: که تو با من می‌جنگی و ستمگر هستی، آنگاه در همان روز زبیر برگشت و نجات یافت^(۲).

صحیح این است که زبیر نجات یافت، اما آیا چنین سخنانی بین او و علی رد و بدل شده است؟ خدا بهتر می‌داند، چون روایت سند قوی ندارد ولی در کتاب‌های تاریخ معروف است، و بیشتر از آن این مشهور است که زبیر در جنگ مشارکت نکرد و به دست مردی به نام جرموز کشته شد. و طلحه در حالی که می‌کوشید مردم را از جنگیدن باز دارد ناگهان به صورت اتفاقی تیری به پایش اصابت کرد او در گذشته در همین جا زخمی

۱- بخاری کتاب الفتنة باب الفتنة التي تموج كموج البحر.

۲- ابن ابی شیبۀ ۲۸۳/۱۵ حدیث ۱۹۶۷۴ و در میان راویان فرد مجهولی است و ابن حجر این روایت را در المطالب العالیة ۴۴۱۲ بیان کرده است.

داشت، جنگ به پایان رسید و افراد زیادی کشته شدند به خصوص افرادی زیادی در دفاع از شتر عایشه که به عنوان سنبل لشکر بود بنابراین آنها جانانه از آن دفاع می‌کردند کشته شدند، و به محض اینکه شتر از پای در آمد جنگ آرام گرفت و پایان پذیرفت و علی بن ابی طالب علیه السلام پیروز شد.

حقیقت و درست این است که هیچ کسی پیروز نشد، بلکه در این جنگ اسلام و مسلمین خسارت دیدند.

وقتی جنگ پایان یافت علی علیه السلام در حالی که میان کشته شدگان می‌گشت چشمش به طلحه بن عبیدالله افتاد او طلحه را بلند کرد و خاک‌های چهره‌اش را پاک کرد و گفت: برای من دشوار است که تو را می‌بینم که زیر ستارگان آسمان آشیانه گرفته‌ای، و علی علیه السلام گریه کرد و گفت: دوست دارم ای کاش بیست سال قبل از این می‌مردم^(۱).

و همچنین علی علیه السلام محمد بن طلحه را دید، و گریه کرد، محمد بن طلحه از بس که عبادت زیاد می‌کرد به (السَّجَّاد) ملقب شده بود. و همه کسانی از اصحاب که در این جنگ شرکت کرده بودند بدون استثناء همه از آنچه اتفاق افتاده بود پشیمان شدند.

ابن جرموز در حالی که شمشیر زبیر را به همراه داشت پیش علی آمد و گفت: زبیر را کشتم، زبیر را کشتم، وقتی علی سخنان او را شنید گفت: این شمشیر همواره سختی‌ها را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور می‌کرد، سپس گفت: قاتل پسر صفیه را به جهنم مژده بده، و علی اجازه نداد که ابن جرموز پیش او بیاید^(۲).

چرا علی قاتلان عثمان را نکشت؟

علی علیه السلام مصلحت را در آن می‌دید که قاتلان عثمان بعداً قصاص شوند، نه اینکه اصلاً قصاص نشوند، بنابراین او قصاص را به تاخیر انداخت، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در واقع افک چنین کرد، و وقتی بعضی از مردم به عایشه تهمت زدند و معروف‌ترین افرادی که در

۱- تاریخ دمشق ابن عساکر ۲۰۷/۱۱، أسد الغابة ۸۸/۳ والبوصیری می‌گوید راویان آن ثقة هستند وحافظ

ابن حجر در المطالب العالیة ۳۰۲/۴ با اختلاف اندکی ذکر کرده است.

۲- طبقات ابن سعد ۱۰۵/۳ با سند حسن.

مورد عایشه سخنانی گفتند حسان بن ثابت و حمنه بنت جحش و مسطح بن أثاثه بود، و کسی که این سخن را بزرگ و شایعه کرد عبدالله بن ابی بن سلول بود. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت و گفت: چه کسی خیال مرا در مورد مردی راحت می‌کند که اذیت و آزار او به خانواده‌ام رسیده است؟ (یعنی عبدالله بن ابی بن سلول) آنگاه سعد بن معاذ بلند شد و گفت: من خیال تو را از او راحت می‌کنم. اگر از ما اوسی‌ها باشد، او را به قتل می‌رسانیم، و اگر از برادران خزرج ما باشد به ما دستور بده او را می‌کشیم.

آنگاه سعد بن عبادۀ بلند شد و سخن سعد بن معاذ را رد کرد، و اسید بن حضیر بلند شد و سخن سعد بن عبادۀ را رد کرد، و پیامبر آنها را به آرامش فرا می‌خواند^(۱). و دانست که قضیه مهم است، زیرا قبل از آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه قبیله اوس و خزرج اتفاق کردند تا عبدالله بن ابی ابن سلول را به عنوان پادشاه خود انتخاب کنند. و او نزد آنها جایگاه والایی داشت و او در جنگ احد یک سوم لشکر را با خود از جنگ برگرداند، و پیامبر صلی الله علیه و آله عبدالله بن ابی ابن سلول را شلاق نزد چرا؟ چون مصلحت در همین بود؛ و چنین به نظرش آمد که اگر او را شلاق بزند فساد بزرگی رخ می‌دهد. و همچنین نظر علی علیه السلام این بود که به تاخیر انداختن گرفتن قصاص فساد کمتری از گرفتن فوری آن دارد، چون علی علیه السلام نمی‌تواند قاتلان عثمان رضی الله عنه را به قتل برساند زیرا آنها قبیله‌هایی دارند که از آنان دفاع می‌کنند، و هنوز امنیت برقرار نشده و فتنه همچنان وجود داشت، و چه کسی می‌گوید که آنها هرگز با علی نمی‌جنگیدند؟ در حالی که بعد از آن او کشتند.

و به خاطر این وقتی خلافت به معاویه رسید قاتلان عثمان را نکشت، چرا؟ چون او همان فکری را می‌کرد که علی فکر می‌کرد، علی آن را یک واقعیت می‌دید، و معاویه آن را یک تئوری می‌دید، اما وقتی خلافت به معاویه رسید آن را به صورت یک واقعیت می‌دید، و معاویه بعضی از آنها را کشت ولی کسانی دیگر از قاتلان عثمان تا زمان حجاج در دوران خلافت عبدالملک بن مروان باقی ماند و تا آن که همه کشته شدند.

مهم این است که علی علیه السلام نمی‌توانست آنها را بکشد، نه اینکه ضعیف بود، بلکه علی برای امت می‌ترسید.

۱- بخاری کتاب المغازی حدیث ۴۱۴۱، مسلم کتاب التوبه ۲۷۷۰.

وقتی جنگ به پایان رسید، علی علیه السلام ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها را گرفت و با احترام به مدینه فرستاد چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دستور داده بود.

علی رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: در میان تو و عایشه مسئله ای رخ می دهد، علی گفت: پس من بدبخت ترین فرد هستم ای پیامبر خدا؟، گفت: نه ولی اگر چنین چیزی شد عایشه را به پناهگاهش برگردان^(۱).

و علی کاری را که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به انجام آن فرمان داده بود انجام داد.

معرکه صفین سال سی و هفت:

معاویه از بیعت کردن با علی امتناع ورزید و گفت تا قاتلان عثمان قصاص نشوند بیعت نخواهم کرد، وقتی علی رضی الله عنه کار لشکر جمل را تمام کرد گفت: معاویه باید الان بیعت کند، و لشکری برای جنگیدن با معاویه آماده کرد و گفت یا بیعت کند و یا با او می جنگم و علی با لشکری صد هزار نفری به سوی صفین در شام حرکت کرد، وقتی معاویه خبر شد که علی برای جنگیدن با او حرکت کرده است بر منبر بالا رفت و گفت: علی همراه با اهل عراق به سوی شما می آید نظرتان چیست؟ مردم سرهایشان را پایین انداختند و سکوت کردند آنگاه ذو الکلاع الحمیری بلند شد و گفت: شما نظر بدهید و ما اقدام می کنیم، مردم همه ساکت بودند.

و علی بالای منبر رفت و بعد از حمد و ستایش خدا گفت: معاویه همراه با اهل شام به جنگ شما می آید نظرتان چیست؟ اهل مسجد غوغا کردند، و می گفتند ای امیر المؤمنین چنین است و چنان نظر ما این است. چون افراد زیادی حرف می زدند و هیاهو زیاد بود علی سخن آنها را متوجه نشد و از منبر پایین آمد در حالی که می گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون^(۲).

پس اهل شام آن گونه بودند و عراقی ها چنین حالتی داشتند، اهل شام اطاعت می کردند، و عراقی ها چنان که بیان شد هرج و مرج درست می کردند، و همین ها بودند

۱- مسند احمد ۳۹۳/۶ و حافظ در الفتح گفته سند آن حسن است ۶۰/۱۳.

۲- تاریخ الاسلام، عهد الخلفاء الراشدین ص ۵۴۰.

که بعداً با علی جنگیدند و او علیه السلام را کشتند. خلاصه اینکه در صفر سال سی و هفت هجری علی علیه السلام به صفین رسید.

آیا معاویه به خاطر خلافت با علی درگیر بود.

ابو مسلم الخولانی می‌گوید که پیش معاویه آمدم و به او گفتم: تو با علی درگیر می‌شوی آیا تو همانند او هستی؟ معاویه گفت: نه، سوگند به خدا که می‌دانم که علی برتر و افضل است و به خلافت سزاوارتر است، ولی آیا شما نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شده است؟ و من پسر عموی او هستم و خون او را می‌خواهم، پس پیش علی بروید و به او بگویید که قاتلان عثمان را به من تحویل دهد و من امور حکومت را به او می‌سپارم، آنها پیش علی آمدند و با او سخن گفتند، علی نپذیرفت و قاتلان را تحویل نداد^(۱).

بنابراین معاویه نگفت که او خلیفه است، و هرگز به خاطر خلافت با علی درگیر نشد، بنابراین وقتی با هم درگیر شدند و مسئله به تحکیم رسید و نویسنده نوشت این عهدی است که امیرالمؤمنین علی با معاویه بن ابی سفیان می‌بندد، معاویه گفت: امیر المؤمنین ننویس، اگر با تو بیعت می‌کردم که تو امیرالمؤمنین هستی با تو نمی‌جنگیدم، و بلکه فقط اسم من و اسم خودت را بنویس، و آنگاه معاویه رو به نویسنده کرد و گفت: اسم او را قبل از اسم من بنویس چون او فضیلت بیشتری دارد و در پذیرفتن اسلام از من پیشگام بوده است^(۲).

بنابراین جنگ علی و معاویه دو خلیفه نبود، و بلکه علت آن بود که علی می‌خواست معاویه را عزل کند و معاویه عزل را نمی‌پذیرفت مگر آن که قاتلان پسر عمویش کشته می‌شدند و یا به او تحویل داده می‌شدند. پس چنان که شایع است موضوع اختلاف خلافت نبود. تعداد لشکریان علی صد هزار نفر بود و تعداد افراد معاویه هفتاد هزار نفر بودند، و در این

۱- تاریخ الاسلام، عهد الخلفاء الراشدين ص ۵۴۰ و سند آن صحیح است.

۲- البدایة والنهایة ۲۸۸/۷.

جنگ عمار بن یاسر که در میان لشکر علی بود کشته شد و پیامبر ﷺ به عمار گفته بود: ای عمار گروه شورشی تو را خواهند کشت^(۱).

احمد بن حنبل را در مورد این حدیث پرسیدند که چه درباره آن چه می‌گویی؟ گفت: در مورد آن حرفی نمی‌زنم نپرداختن به آن بهتر است، چنان که پیامبر خدا ﷺ گفت: گروهی شورشی او را می‌کشند، و سکوت کرد^(۲).

ابن حجر می‌گوید: جمهور اهل سنت بر این باورند که کسانی که همراه علی می‌جنگیده‌اند بر حق بوده‌اند، و کسانی که علیه علی می‌جنگیده‌اند شورشی بوده‌اند، اما اهل سنت همه بر این اتفاق دارند که از این گروه کسی مذمت نمی‌شود بلکه می‌گویند آنها اجتهاد کردند و به خطا رفتند^(۳).

و می‌گوید: اهل سنت بر این اتفاق کرده‌اند که نباید کسی از اصحاب به خاطر آنچه از آنها سر زده مورد عیب‌جویی قرار بگیرند چون آنها براساس اجتهاد خود جنگیدند^(۴).

و طبری در تایید مذهب حامیان علی ﷺ می‌گوید: اگر در هر اختلافی که میان مسلمین می‌افتد فرار کردن از آن و خانه‌نشین شدن لازم و واجب می‌بود، حدی اقامه نمی‌شد و باطلی از بین نمی‌رفت و فاسقان راهی برای ارتکاب کارهای حرام می‌یافتند^(۵).

گفتم: اگر قضیه واضح و روشن باشد این درست است، ولی اگر امور مشتبه و نامشخص بودند باید دوری کرد، به خاطر این بسیاری در این جنگ شرکت نکردند. پس آنچه باید بدان معتقد باشیم این است که طلحه و زبیر و عایشه و همراهانش و همچنین علی و همراهانش براساس اجتهاد خود جنگ کردند، و یک فتنه بود که رخ داد، و برای جنگ جمل آنها آمادگی نکرده بودند و نمی‌خواستند با یکدیگر بجنگند.

۱- متفق علیه بخاری کتاب الصلاة باب التعاون فی بناء المسجد حدیث ۴۴۷ و مسلم کتاب الفتنه ۲۹۱۵.

۲- السنه خلال ص ۴۶۳ حدیث ۷۲۲.

۳- فتح الباری ۷۲/۱۳.

۴- منبع سابق ۳۷/۱۳.

۵- منبع سابق.

و ابن حزم و ابن تیمیه از جمهور نقل کرده‌اند که در این مسئله نباید سخن گفت. ابن تیمیه می‌گوید: اگر کسی بگوید علی ابتدا با آنها جنگید، به او گفته می‌شود. آنها ابتدا از اطاعت و بیعت کردن با او سرباز زدند و او را ستمگر و مشارک در ریختن خون عثمان قرار دادند و گواهی دروغ را علیه او پذیرفتند چنان در میان اهل شام شایع شده بود که علی به کشتن عثمان راضی بوده است. و به چهار دلیل این شایعه در میان شامی‌ها قوت گرفته بود:

۱- نکشتن قاتلان عثمان.

۲- جنگ جمل.

۳- ترک گفتن علی مدینه را و سکونت گزیدن او در کوفه که اردوگاه و پناهگاه قاتلان عثمان بود.

۴- افرادی که متهم به قتل عثمان بودند در لشکر علی قرار داشتند.

به خاطر این چهار چیز شامی‌ها (به خصوص افراد جاهل آنها) مشکوک شدند که علی علیه السلام در کشتن عثمان رضی الله عنه دست دارد، و در حقیقت علی هیچ مشارکتی در قتل عثمان نداشت و بلکه او قاتلان عثمان را نفرین می‌کرد، اگر گفته شود این به تنهایی جنگیدن با آنها را توجیه نمی‌کند، گفته می‌شود برای آنها جایز نبود که با علی رضی الله عنه بجنگند چون علی توانایی کشتن قاتلان عثمان را نداشت، و اگر هم او می‌توانست قاتلان عثمان را به قتل برساند و این کار را نمی‌کرد نباید در جماعت مسلمین تفرقه ایجاد می‌شد، و از بیعت کردن با او امتناع به عمل می‌آمد، بلکه به هر حال بیعت کردن با او بیشتر به مصلحت دین و برای مسلمین سودمندتر بود.

چه کسانی از اصحاب در این جنگ‌ها شرکت کردند؟

اصحابی که در جنگ‌های جمل و صفین شرکت کردند عبارتند از: علی، الزبیر، طلحه، عایشه، ابن الزبیر، الحسن، الحسین، عمار، ابن عباس، معاویه، عمرو بن العاص، قیس بن سعد، القعقاع بن عمرو، جریر بن عبدالله، خزیمه بن ثابت، ابو قتاده، ابو الهیثم بن التیهان،

سهل بن سعد، جابر بن عبدالله، عبدالله بن جعفر، عدی بن حاتم، الأشعث بن قیس، جاریه بن قدامه، فضاله بن عبید و النعمان بن بشیر.

و کسانی که در این جنگ‌ها شرکت نکردند عبارتند از: سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه، اسامه بن زید، ابو هریره، زید بن ثابت، عمران بن حصین، انس بن مالک، ابوبکره الثقفی، الأحنف بن قیس، ابو ایوب الأنصاری، ابوموسی الأشعری، ابو مسعود الأنصاری، الولید بن عقبه، سعید بن العاص، عبدالله بن عامر، عبدالله بن عمرو بن العاص، ابو برزه الأسلمی، أهبان بن صیفی و سلمه بن الأكوع و بلکه بیشتر اصحاب رضی الله عنهم در این جنگ‌ها شرکت نکردند.

داستان تحکیم

جنگ صفین با تحکیم پایان یافت، قرآن‌ها را بر نیزه‌ها بلند کردند و علی رضی الله عنه تحکیم را پذیرفت، و علی به کوفه و معاویه به شام برگشت به این شرط که تحکیم در رمضان انجام شود، و علی ابو موسی الأشعری را فرستاد و معاویه عمرو بن العاص را فرستاد. در مورد داستان تحکیم این گونه مشهور است که عمرو بن العاص و ابو موسی الأشعری اتفاق کردند که علی و معاویه را عزل کنند، بنابراین ابوموسی الأشعری بالای منبر رفت و گفت: من علی را از خلافت عزل می‌کنم چنان که این انگشترم را بیرون می‌کشم، و سپس انگشترش را از دست خود بیرون آورد، و آنگاه عمرو بن العاص بلند شد و گفت من علی را از خلافت بیرون می‌کنم چنان که ابو موسی او را بیرون کرد و معاویه را به عنوان خلیفه برقرار می‌دارم چنان که این انگشترم را برقرار می‌گذارم. در این هنگام شلوغ شد و ابو موسی ناراحت و خشمگین بیرون آمد و به مکه بازگشت و به کوفه پیش علی نرفت و عمرو بن العاص به شام برگشت^(۱).

این داستان ساختگی و دروغ است، و قهرمان و سازنده آن ابو مخنف است، و داستان درست و صحیح این قضیه همان است که بخاری با سند صحیح روایت کرده است که: عمرو بن العاص وقتی برای تحکیم آمد با ابو موسی الأشعری ملاقات کرد و گفت:

۱- تاریخ الطبری ۵۱/۴ و الکامل فی التاریخ ۱۶۸/۳.

نظرت در مورد این مسئله چیست؟ ابو موسی گفت: او را از کسانی می‌بینم که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت در حالی که از آنها راضی بود^(۱)، عمرو بن العاص گفت: پس جایگاه من و معاویه از نظر تو کجاست؟ گفت: اگر از شما کمک خواسته شود توانایی کمک کردن دارید، و اگر به شما نیازی نباشد پس همواره امر الهی از شما بی‌نیاز بوده است^(۲). سپس کار تمام شد و عمرو بن العاص با این خبر پیش معاویه برگشت، و ابو موسی نزد علی بازگشت.

و بدون تردید روایت اول باطل است، به سه دلیل:

اول: سند آن ضعیف است و ابو مخنف دروغگو آن را روایت کرده است.

دوم: اینکه خلیفه مسلمین را ابوموسی الأشعری و غیره نمی‌توانند عزل کنند، چون نزد اهل سنت عزل کردن خلیفه به این سادگی نیست پس چگونه دو نفر با هم اتفاق می‌کنند که امیر المؤمنین را عزل کنند، پس این سخن درستی نیست، و آنچه در قضیه تحکیم اتفاق افتاد این بود که آنها توافق کردند که علی در کوفه بماند و خلیفه مسلمین است و معاویه به عنوان امیر شام در شام بماند و جنگ میان آنها متوقف شود. سوم: روایت صحیح همان است که ذکر کردیم.

جنگ نهروان سال ۳۸ هـ

علی به کوفه بازگشت، و خوارج علیه او شورش کردند، خوارج قضیه تحکیم را نپذیرفتند و گفتند حکم و داوری فقط از آن خداست، و آنها هیاهو به راه می‌انداختند و حتی در مسجد وقتی علی را می‌دیدند بلند می‌شدند و فریاد می‌زدند حکم و داوری فقط از آن خداست، حکم و داوری فقط از آن خداست، و علی علیه السلام می‌گفت: سخن حق است که به اراده باطل گفته می‌شود^(۱).

۱- منظورش علی علیه السلام بود.

۲- تفصیل قضیه تحکیم را در کتاب مرویات ابی مخنف در تاریخ طبری مطالعه کنید و او آن را از

التاریخ الكبير ۳۹۸/۵ نقل می‌کند.

۱- این سخن علی ضرب المثل شد.

سپس بعد از آن خوارج صحابی بزرگوار عبدالله بن حَبَّاب را کشتند و زنش را نیز به قتل رساندند و شکمش را پاره کردند و او حامله بود و در ماه آخرش بود، وقتی علی از این اتفاق با خبر شد به آنها پیام فرستاد که چه کسی این صحابی را کشته است؟ آنها پاسخ دادند که همه ما او را کشته‌ایم، آنگاه علی علیه السلام با لشکری ده هزار نفری به جنگ آنها رفت و در نهروان با آنها جنگید.

امام احمد بن حنبل می‌گوید: اسحق بن عیسی الطباع به روایت از یحیی بن سلیم و او به روایت از عبدالله بن عثمان بن خثیم و او از عبیدالله بن عیاض بن عمرو القاری روایت می‌کند که گفت: پیش عایشه نشسته بودیم که عبدالله بن شداد نزد او آمد، او از عراق می‌آمد و در شب‌هایی که علی کشته شده بود در عراق بود، عایشه به او گفت: ای عبدالله بن شداد آیا در مورد آنچه از تو می‌پرسم به من راست می‌گویی؟ در مورد این قومی که علی آنها را کشته است به من خبر ده؟ گفت: چرا به تو راست نگویم! عایشه گفت: پس داستان آنها را به من بگو، گفت: وقتی علی برای معاویه نامه نوشت و دو حکم و داور تعیین کردند و داورها قضاوت کردند هشت هزار نفر از قاریان قرآن علیه علی قیام کردند و آنها در سرزمین حروراء به سمت کوفه اقامت گزیدند و به علی اعتراض کردند و گفتند: تو لباسی را که خدا به تو پوشانده بود بیرون آوردی، و اسمی را که خدا بر تو گذاشته بود را کنار زدی و در دین خدا افراد را حاکم قرار دادی و حال آن که حکم و داوری فقط از آن خدا است. وقتی علی از آنچه آنها او را به خاطر آن سرزنش می‌کردند و از او جدا شده بودند خبر شد، به منادی دستور داد تا اعلام کند که همه کسانی که حافظ قرآن هستند پیش امیر المؤمنین بیایند. وقتی خانه از قاریان قرآن پر شد مصحف بزرگی را خواست و آن را جلوی خود گذاشت و با دستش آن را می‌زد و می‌گفت ای مصحف (قرآن) با مردم حرف بزن و به آنها بگو!

مردم او را صدا زدند و گفتند: ای امیر المؤمنین تو از چه می‌پرسی؟ این مصحف ورق و دوات است! و ما در مورد آنچه برای ما روایت شده می‌گوییم! پس تو چه می‌خواهی؟

علی علیه السلام گفت: این افرادی که علیه ما خروج کرده‌اند، کتاب خدا میان من و آنها قضاوت می‌کند، خداوند متعال در کتابش درباره زن و مردی می‌گوید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا﴾. [النساء: ۳۵].

«و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند؛ زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیات همه، با خبر است)».

پس اُمّت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مهمتر از یک زن و مرد است. و به من اعتراض کرده‌اند که وقتی برای معاویه نامه نوشتم چنین نوشتم که علی بن ابی طالب نوشت^(۱). و حال آن که سهیل بن عمرو پیش ما آمد و ما به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیبیه بودیم وقتی که پیامبر با قوش قریش صلح کرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشت بسم الله الرحمن الرحيم سهیل گفت: بسم الله الرحمن الرحيم ننویس، پیامبر فرمود چه بنویسیم؟ گفت: بنویس باسمک اللهم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت بنویس محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، سهیل گفت: اگر می‌دانستم که پیامبر خدا هستی با تو مخالفت نمی‌کردم. آنگاه پیامبر گفت بنویسید این قرارداد صلحی است بین محمد بن عبدالله و قریش. و خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾. [الأحزاب: ۲۱].

«مسلمانان برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند».

آنگاه علی علیه السلام عبدالله بن عباس را پیش آنها فرستاد و من همراه او رفتم تا آن که به وسط لشکرشان رسیدیم، ابن الکواء بلند شد و برای مرد سخنرانی کرد و گفت: ای حاملان و حافظان قرآن، این عبدالله بن عباس است، هر کس او را نمی‌شناسد من او را

۱- یعنی آنها بر او اعتراض کردند که چرا ننوشت امیرالمؤمنین و فقط اسم خود را نوشت.

معرفی می‌کنم این از کسانی است که قرآن در مورد او و قومش می‌گوید: ﴿وَقَالُوا ءَالِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾. [الزخرف: ۵۸].

«و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او (مسیح)؟ (اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است، چرا که معبود واقع شده)!» ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند؛ آنان گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند».

پس او را به نزد یارانش برگردانید و در مورد قرآن و مفاهیم آن با او گفتگو نکنید، آنگاه سخنگویان آنها بلند شدند و گفتند ما او را از دیدگاه‌ها و برداشت‌هایمان از قرآن آگاه می‌کنیم و او ما را از نظرهای خود آگاه کند، اگر حقی ارائه بدهد که ما آن را می‌دانیم از او پیروی می‌کنیم، و اگر باطلی ارائه بدهد و او و باطلش را نکوهش خواهیم کرد. و تا سه روز درباره کتاب خدا با عبدالله بحث و گفتگو کردند، و چهار هزار نفر از آنها توبه کرد و بازگشتند، و ابن الکواء نیز از آنها بود، و آنها توبه کرده و عبدالله آنها را به کوفه پیش علی آورد^(۱).

و علی به باقیماندگان آنها پیام فرستاد و گفت: شما وضعیت ما را با مردم می‌دانید که چگونه است پس در جای خود بایستید تا امت محمد ﷺ یکپارچه شود، قرارداد ما و شما این است که خونی را به ناحق نریزید و راهزنی نکنید و بر کسی ستم روا مدارید، و اگر این کارها را بکنید همه ما با شما خواهیم جنگید، بی‌گمان خداوند خیانت‌کاران را دوست ندارد، عایشه گفت: ای ابن شداد علی آنها را کشته است، عبدالله گفت: سوگند به خدا علی به جنگ آنها نرفت تا آن که راه را بستند و خونریزی کردند و اهل ذمه را کشتند، عایشه گفت: سوگند به خدا؟ گفت: سوگند به خدایی که هیچ معبود به حقی جز او نیست که آنها چنین کردند، عایشه گفت: این چیست که از اهل ذمه به من رسیده که از آن حرف می‌زنند و می‌گویند ذو الثدی؟ گفت: همراه با علی در میان کشته شدگان بالای سر او ایستادم علی مردم را صدا زد و گفت: آیا این را می‌شناسید؟ بیشتر می‌گفتند در مسجد بنی فلان او را دیده‌ام که نماز می‌خواند، و یکی می‌گفت در مسجد بنی فلان او

را دیدم که نماز می‌خواند و دیگر اطلاعی از او نداشتند، عایشه گفت: علی وقتی بالای سر او ایستاد چه گفت؟ عبدالله گفت: از علی شنیدم که می‌گفت: خدا و پیامبرش راست گفتند، عایشه گفت: آیا غیر از این سخنی دیگر از او شنیدی که بگویند؟ گفت نه، عایشه گفت: بله خدا و پیامبرش راست گفته‌اند، خداوند بر علی رحم نماید او هر چیزی شگفت‌انگیزی را ببیند می‌گوید خدا و پیامبرش راست گفته‌اند و سپس عراقی‌ها دروغ به او نسبت می‌دهند و سخن او را از طرف خود اضافه می‌کنند^(۱).

در میان کشته شدگان ذو النذیه بود که علی او را دید و پیامبر صلی الله علیه و آله چنان که در صحیح مسلم آمده فرموده بود: در زمانی که مسلمین با هم اختلاف دارند گروهی بیرون می‌آید، و همان گروه که به حق نزدیکتر است با این گروه می‌جنگد، و در حدیثی دیگر گفت که ذا النذیه در میان آنهاست، بنابراین علی در میان کشته شدگان به دنبال او می‌گشت تا آن که او را دید و آنگاه به سجده افتاد تا شکر خدا را به جا آورد زیرا دانست که طبق قول پیامبر او بر حق است^(۲).

کشته شدن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (سال ۴۰هـ).

بعد از جنگ نهروان تا مدت کوتاهی نزدیک به دو سال اوضاع آرام گرفت، در این وقت سه نفر از خوارج در مکه جمع شدند و با هم عهد بستند که علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص را بکشند.

و گفتند با کشتن این سه نفر خدا را راضی می‌کنیم و تصمیم گرفتند آنها را به قتل برسانند تا به گمان خود مردم را از آنها راحت کنند.

عبدالرحمن بن ملجم المرادی گفت من علی بن ابی طالب را می‌کشم، و البرک التمیمی گفت کشتن معاویه با من، و عمرو بن بکر التمیمی گفت من عمرو بن العاص را می‌کشم، و با هم اتفاق کردند که روز هفدهم رمضان به کشتن این افراد اقدام کنند.

۱- مسند احمد تحقیق احمد شاکر حدیث ۶۵۶ و می‌گوید که سند آن صحیح است.

۲- البدایة والنهایة ۲۹۸/۷.

عمرو در مصر بود، و معاویه در شام، و علی در کوفه بود، و ابن ملجم موفق شد با خنجری که یک هفته آن را زهرآلود کرده بود علی را در حالی که برای نماز صبح می‌رفت ضربه بزند، وقتی علی علیه السلام ضربه خورد گفت اگر بهبودی یافتم طرف او خود من هستم، و اگر مُردم او را به قصاص من به قتل برسانید ابن ملجم گفت: سوگند به خدا که شفا نخواهی یافت زیرا من یک هفته آن خنجر را در سم گذاشتم. وقتی علی علیه السلام وفات یافت، دست‌های ابن ملجم را قطع کردند و چشمهایش را در آوردند و او استوار و پا برجا بود و داد و فریاد نمی‌زد، و بی‌تابی نکرد، وقتی خواستند زبانش را قطع کنند ترسید، به او گفتند: آیا الان می‌ترسی؟! گفت: می‌ترسم از آن که مدتی زنده بمانم بدون آن که در آن مدت ذکر خدا را گفته باشم.

سبحان الله!! چه گمراهی آشکاری، والعیاذ بالله، خون ولی از اولیاء خدا را می‌ریزد و سپس می‌ترسد که لحظه را بدون ذکر خدا بگذراند!

و البرک نیز در نماز صبح برای کشتن معاویه رفت و به او ضربه زد، ضربه‌ای اصابت کرد اما معاویه را نکشت و معالجه شد، ولی گفته‌اند که همین ضربه سبب شد تا او دیگر صاحب فرزند نشود.

و آن که می‌خواست عمرو بن العاص را به قتل برساند به نماز رفت اما عمرو بن العاص اسم‌های بود و برای نماز نیامده بود، بنابراین او پیش‌نمازی را که فکر می‌کرد عمرو بن العاص است به قتل رساند، و پیش‌نماز خارجه بن ابی حبیب بود، و او آمد و خارجه را در نماز ضربه زد و او را کشت، مردم او را دستگیر کردند و گفتند چه کار کردی؟ گفت: مردم را از عمرو بن العاص راحت کردم، گفتند تو عمرو را نکشته‌ای و بلکه خارجه را کشتی. گفت: می‌خواستم عمرو را بکشم اما خداوند خواست که خارجه کشته شود^(۱)، آنگاه مردم او را کشتند و البرک و عبدالرحمن بن ملجم نیز کشته شدند^(۲).

۱- بعدها این ضرب المثل شد.

۲- الطبقات الکبری ۳۵/۳ البدایة والنهاية ۳۳۸/۷.

علت اختلاف میان اصحاب رضی الله عنهم:

معروف است که طلحه و زبیر و عایشه برای گرفتن انتقام عثمان رضی الله عنه بیرون آمدند، اما در مورد معاویه این گونه بود که علی وقتی زمام خلافت را به دست گرفت بعضی از والیان را که عثمان مقرر کرده بود عزل کرد و آنها خالد بن سعید بن العاص و معاویه بن ابی سفیان بودند، وقتی خبر به معاویه رسید که علی او را عزل کرده است معاویه نپذیرفت و گفت از سوی چه کسی عزل می‌شوم؟

گفتند از سوی علی گفت: قاتلان پسر عمویم کجا هستند؟ گفتند بیعت کن سپس قاتلان عثمان را بخواه. گفت: نه بلکه او باید ابتدا قاتلان عثمان را به من تحویل بدهد سپس با او بیعت می‌کنم. چون معاویه می‌دید که او در شام قدرت دارد و او حاضر نبود که این قدرت را که به او توانایی گرفتن انتقام از قاتلان عثمان را می‌دهد از دست بدهد، بنابراین گفت تا قاتلان عثمان کشته نشوند بیعت نمی‌کنم، و علی می‌گفت تو بیعت کن سپس در مورد قاتلان عثمان فکری می‌کنیم. پس اختلاف علی و معاویه رضی الله عنه در این بود که بیعت مقدم باشد، یا مجازات قاتلان عثمان. نظر علی این بود که ابتدا باید او بیعت کند سپس وقتی وضعیت آرام یافت و امنیت برقرار شد در مورد قاتلان عثمان اقدام می‌کنیم، و معاویه بر عکس این می‌گفت و نظرش این بود که اولیه کاری که آنها باید انجام دهند کشتن قاتلان عثمان است و بعد از آن در مورد موضوع خلافت تصمیم بگیرند.

بنابراین معاویه و علی در اولویت‌ها اختلاف داشتند، و نظر طلحه و الزبیر همان نظر معاویه بود یعنی هر چه زودتر باید قاتلان عثمان کشته شوند، اما طلحه و الزبیر با علی بیعت کرده بودند و معاویه هنوز بیعت نکرده بود.

دیدگاه اصحاب در برابر این جنگ‌ها:

اصحاب به سه گروه تقسیم شدند:

گروه اول: طلحه و الزبیر و عایشه و معاویه، نظر این گروه این بود که باید هر چه زودتر قاتلان عثمان کشته شوند.

گروه دوم: علی و همراهانش بودند نظر اینها این بود که اولین کاری که باید انجام شود این است امر خلافت سامان داده شود و بعداً در مورد قاتلان عثمان فکر شود.

گروه سوم: که سعد، ابن عمر، ابوهریره، محمد بن مسلمه، الأحنف، اسامه، ابوبکره الثقفی و بزرگان اصحاب آن را نمایندگی می‌کردند، نظر این گروه این بود که از همه کنار بکشند و گوشه‌گیر انتخاب کنند.

علت اختلاف آن بود که قضایا قضایای مشتهی بود و زمان هم زمان فتنه بود بنابراین کسی نتوانست متوجه مسئله شود و به وضوح به حقیقت امر پی ببرد^(۱).

و حافظ ابن حجر می‌گوید: طبری با سند صحیح روایت می‌کند که الأحنف بن قیس رضی الله عنه گفت: بعد از محاصره شدن عثمان طلحه و زبیر را دیدم و گفتم شما به من چه دستوری می‌دهید به نظر من او کشته می‌شود؟ گفتند: پیش علی برو. و بعد از کشته شدن عثمان در مکه با عایشه ملاقات کردم و گفتم: به من چه دستوری می‌دهی؟ گفت: پیش علی برو و با او همراه باش^(۲).

و وقتی این اصحاب برای جنگ جمل بیرون آمدند الأحنف به آنها گفت: سوگند به خدا با شما نمی‌جنگم که ام المؤمنین همراه شماست، و با مردی نمی‌جنگم که شما مرا به بیعت کردن با او دستور دادید^(۳).

و پیش‌تر گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیان کردیم که به علی گفت: ای علی بین تو و عایشه اختلافی پیش خواهد آمد با او به نرمی رفتار کن. علی گفت: پس من بدبخت‌ترین فرد هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ولی اگر چنین اتفاقی پیش آمد او را به پناهگاهش برگردان^(۴).

۱- چنان که در جنگ کویت شاهد اختلافات و آشفتگی‌ها بودیم چنان که بسیاری از عقلا بر اثر این فتنه چون افراد عادی ابلهانه فکر می‌کردند.

۲- از این روایت چنین بر می‌آید که طلحه و زبیر و عایشه در مورد خلافت هیچ اختلافی با علی نداشتند چون آنها بودند که قبل از همه با او بیعت کردند، و به آن امر می‌کردند.

۳- فتح الباری ۳/۳۸، نگا: تاریخ طبری.

۴- فتح الباری ۶۰/۱۳.

دیدگاه اهل سنت دربارهٔ عبدالرحمن بن ملجم و قاتلان عثمان و قاتلان الزبیر و قاتلان حسین و امثالشان.

امام ذهبی می‌گوید: ابن ملجم از دیدگاه ما کسی است که انتظار داریم به جهنم برود، اما این هم ممکن می‌دانیم که خداوند او را ببخشد، و حکم او حکم قاتل عثمان و قاتل زبیر و قاتل طلحه و قاتل سعید بن جبیر و قاتل عمار و قاتل خارجه و قاتل حسین^(۱) است، ما از همهٔ قاتلان این بزرگواران اظهار بیزار می‌کنیم و به خاطر رضای خدا نسبت به آنها کینه می‌ورزیم. و امرشان را به خدا می‌سپاریم^(۲).

در اختلاف اصحاب حق کجاست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد عمار فرمود که گروه شورشیان او را می‌کشند، و دربارهٔ خوارج گفت: که اینها در زمانی قیام می‌کنند که مسلمان‌ها با هم اختلاف دارند، و همان گروهی که اینها را می‌کشد به حق نزدیک‌تر است. این دو حدیث به صراحت می‌گویند که علی نسبت به مخالفتش در جنگ جمل و صفین به حق نزدیکتر بوده است، ولی کاملاً بر حق نبوده چون که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به حق نزدیکتر است، و نه گفت که کاملاً بر حق است. و این توهینی به علی علیه السلام نیست و بلکه این را برای آن می‌گوییم که بیان کنیم که آن کسانی که در فتنه اصلاً شرکت نکردند آنها کاملاً بر حق بودند، بنابراین اگر علی جنگ و پیکار نمی‌کرد برایش بهتر بود، و بنابراین علی وقتی طلحه را دید که کشته شده بود، گفت: کاش که بیست سال پیش مرده بودم، و بعد از جنگ صفین وقتی الحسن بن علی نزد علی آمد و با او از آنچه اتفاق افتاده بود سخن گفت، علی فرمود: سوگند به خدا گمان نمی‌کردم که کار به اینجا می‌رسد، و همه از مشارکت در این جنگ‌ها پشیمان شدند، و بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن را می‌ستاید و می‌فرماید: این پسر سرور و سردار است و امید است خداوند بوسیله او میان دو گروه از مسلمین صلح برقرار کند^(۳) پس

۱- این قاتلان را کافر نمی‌دانیم ولی تردیدی نیست که فاسق و جنایتکارند مگر آنها که توبه کرده باشند.

۲- تاریخ الاسلام عصر الخلفاء الراشدين ۶۴۵ شرح حال عبدالرحمن بن ملجم.

۱- بخاری کتاب فضائل الصحابة باب مناقب الحسن والحسين حدیث ۳۷۴۶.

پیامبر حسن را به خاطر صلح می‌ستاید و علی را به خاطر جنگیدن با آنها ستایش نمی‌کند.

خلافت امیر المؤمنین الحسن بن علی (سال ۴۰)

بعد از کشته شدن علی (ع) اهل کوفه با حسن بن علی بیعت کردند، و او بعد از آن که با او بیعت شد از کوفه به سوی شام حرکت کرد چون آنها تاکنون اطاعت از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را نپذیرفته بودند، حسن به علی حرکت کرد و در اصل نیت و هدف او صلح بود، او جنگیدن را دوست نداشت و بلکه حسن با رفتن علی برای جنگ اهل شام مخالف بود^(۱)، و از نشانه‌هایی که نشانگر این است که هدف او صلح بود این است که او قیس بن عباد را از فرماندهی عزل کرد و فرماندهی را به دست عبدالله بن عباس (ع) سپرد^(۲).

حسن بصری می‌گوید: وقتی حسن بن علی همراه با دسته‌ها به سوی معاویه حرکت کرد عمرو بن العاص به معاویه گفت: دسته‌ای را می‌بینم که تا همه کشته نشوند بر نمی‌گردند.

و حسن بصری می‌گوید از ابابکره شنیدم که می‌گفت: در حالی که پیامبر (ص) سخنرانی می‌کرد حسن آمد، پیامبر (ص) گفت: «این پسر سردار است و امید است خداوند بوسیله او میان دو گروه از مسلمین صلح و آشتی برقرار نماید»^(۳).

و الزهری می‌گوید: معاویه به حسن نامه‌ای فرستاد و در آخر آن نوشته شده بود هر چه می‌خواهی در آن بنویس و هر چه بخواهی از آن تو است. عمرو بن العاص گفت: با او می‌جنگیم، معاویه (که از عمرو مرد بهتری بود) گفت: صبر کن ای ابا عبدالله آنها تا به اندازه افراد خود از شامی‌ها نکشند تو از آنها رهایی نمی‌یابی، و بعد از آن زندگی چه فایده‌ای دارد، و سوگند به خدا من جنگ نمی‌کنم مگر آن که ببینم که هیچ چاره‌ای جز جنگیدن نیست^(۴).

۱- نگا: البداية والنهاية ۲۴۵/۷.

۲- فتح الباری ۶۷/۱۳.

۳- بخاری کتاب الفتنة، باب قول النبی (ص): إن ابني هذا سيد حديث ۷۱۰۹.

۴- المصنف عبدالرزاق ۴۶۲/۵.

و بعد از آن معاویه و حسن با هم دیدار کردند و حسن بن علی علیه السلام به نفع معاویه از خلافت دست کشید و معاویه امیر المؤمنین شد و این سال را سال جماعت نامیدند، و مدت حکومت حسن شش ماه بود.

فضائل حسن علیه السلام

ابی بکره می گویند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر بود و حسن در کنارش بود و ایشان صلی الله علیه و آله یک بار به مردم نگاه می کرد و یک بار به حسن می نگریست و می گفت: این پسر سردار است و امید است خداوند بوسیله او میان دو گروه از مسلمین صلح و آشتی برقرار نماید.^(۱)

و اسامه بن زید می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله او و حسن را به آغوش می گرفت و می گفت: بار خدایا من اینها را دوست دارم، تو آنها را نیز دوست بدار.^(۲)

و عقبه بن الحارث می گوید: ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که حسن را به آغوش گرفته بود و می گفت: پدرم فدایش باد شبیه پیامبر است و با علی شباهت ندارد، و علی می خندید.^(۳)

۱- بخاری کتاب فضائل الصحابة باب مناقب الحسن والحسين حدیث ۳۷۴۶.

۲- منبع سابق حدیث ۳۷۴۷.

۳- منبع سابق حدیث ۳۷۵۰.

خلافت امیر المؤمنین معاویه بن اُبی سفیان رضی اللہ عنہ (از ۴۱ تا ۶۰ هـ)

خلافت معاویه مایه خیر برکت برای مسلمین بود، چون که دوران هرج و مرج به پایان رسید و مسلمان‌ها آنچه را که دشمنان از دست آنها گرفته بودند بازپس گرفتند و طمع کفار قطع گردید، زیرا مسلمین همه بر یک خلیفه اتفاق کردند و قدرت خود را به بیرون معطوف داشتند، و پرچم جهاد دوباره بر افراشته شد، و فتوحات باز شروع شدند، و معاویه با مردم رفتاری خوبی داشت، و در ایام او کسی با او مخالف نبود و بلکه همه اطاعت از او را پذیرفتند (به جز گروه اندکی از خوارج) و جنگ‌های تابستانی و زمستانی در دوران او شهرت یافت.

جایگاه معاویه رضی اللہ عنہ:

از ابن المبارک درباره معاویه پرسیدند او گفت: چه می‌توانم درباره مردی بگویم که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفت «سمع الله لمن حمده و او گفت ربنا ولك الحمد»^(۱).

و به ابن المبارک گفتند عمر بن عبدالعزیز برتر است یا معاویه؟ او گفت: خاک‌هایی که در معیت پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به بینی معاویه رفته است از عمر بن عبدالعزیز افضل و بهتر است^(۲).

و از المعافی بن عمران پرسیدند که معاویه افضل و برتر است یا عمر بن عبدالعزیز؟ او خشمگین شد و به پرسشگر گفت: آیا مردی از اصحاب را با مردی از تابعین قرار می‌دهی، معاویه همراه و یار پیامبر و برادر خانمش و نویسنده و امین پیامبر بر وحی بوده است^(۳).

و ابن ابی ملیکه می‌گوید به ابن عباس گفته شد: امیر المؤمنین معاویه یک رکعت نماز وتر می‌خواند. ابن عباس گفت: او فقیه است^(۴).

۱- البدایة والنهاية ۸/۱۳۰.

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق.

۴- بخاری - کتاب فضائل الصحابة - باب ذکر معاویه حدیث ۳۷۶۵.

مهمترین کارهایی که در زمان معاویه انجام شد

۱- کارخانه کشتی سازی در مصر در سال ۵۴ هـ راه اندازی کرد.

۲- جنگ قسطنطنیه سال ۵۰ هـ.

پیامبر خدا ﷺ گفت: اولین لشکر امت من که برای جهاد وارد دریا می شوند بهشت برای آنان واجب گردید است، و اولین لشکر امتم که به جنگ قیصر می رود خداوند آنها را بخشیده است. و بار دیگر در سال ۵۳ هـ معاویه به جنگ شهر قیصر رفت و آن را محاصره کرد و محاصره تا سال ۵۷ هـ ادامه یافت. و تکریت، رودوس، بنزرت، سوسه، سجستان، قهستان، سرزمین سند در زمان او فتح شدند.

۳- ساختن قیروان:

از خلافت به ملوکیت:

وقتی زمام امور را معاویه به عهده گرفت خلافت به پادشاهی و ملوکیت تبدیل شد، سفینه ابو عبدالرحمن غلام پیامبر خدا ﷺ می گوید که پیامبر ﷺ فرمود: خلافت به شیوه نبوت سی سال خواهد بود، سپس خداوند پادشاهی را به هر کس بخواهد می دهد، سفینه می گوید خلافت ابوبکر دو سال، و خلافت عمر ده سال، و خلافت عثمان دوازده سال، و خلافت علی شش سال بود^(۱).

و وقتی به کتاب های تاریخ مراجعه می کنیم می بینیم که کتاب های تاریخ می گویند که ابوبکر دو سال و سه ماه حکومت کرد، و عمر ده سال و دو ماه، و عثمان دوازده سال، و علی چهار سال و نه ماه، و حسن شش ماه حکومت کرد که مجموع آن سی سال می شود. ابن کثیر می گوید: حسن در ربیع الاول سال چهل و یکم که سی سال بعد از وفات پیامبر ﷺ تکمیل شد از خلافت دست کشید^(۲).

۱- ابو داود با سند صحیح این را روایت کرده است - کتاب السنه باب فی الخلفاء حدیث ۴۶۴۶ و

احمد در سند ۲۷۳/۴، ۵۰۲۴۴/۵.

۲- البدایة والنهاية ۱۷/۸.

و ابی عبیده عامر بن الجراح می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اول دین شما نبوت، و رحمت است، سپس پادشاهی و رحمت است، سپس پادشاهی غبارآلودی است، و سپس پادشاهی و سرکشی است^(۱).

و اینکه پیامبر فرمود: اول دین شما نبوت و رحمت است یعنی در آغاز پیامبر صلی الله علیه و آله پیشوا و رهبر مومنان است، و سپس ابوبکر و عمر و عثمان و علی و الحسن پیشوا می‌باشند، و اینکه فرمود بعد از آن پادشاهی و رحمت است یعنی زمان معاویه، و فرمود بعد از آن پادشاهی غبارآلود یعنی دورانی که خوب نیست و گویا پیامبر این دوران را مذمت کرده است، و سپس پادشاهی و سرکشی اینها بعد از حکومت معاویه در دوران پادشاهی یزید و پادشاهان بعد از یزید به جز عمر بن عبدالعزیز، مصداق پیدا می‌کنند. معاویه تقریباً بیست سال تا سال شست هجری بر مسلمانان حکمرانی کرد، و در این دوران فتوحات و استقرار آرامش بود، و در این دوران الحسن بن علی رضی الله عنه در سال ۴۹هـ وفات یافت.

عمیر بن اسحاق می‌گوید: من و یکی از همراهانم برای عیادت الحسن بن علی پیش او رفتیم، او به دوستم گفت: ای فلانی از من بپرس؟. گفت: من تو را از چیزی نمی‌پرسم. سپس بلند شد و به دستشویی رفت و وقتی از آن بیرون آمد گفت: گفت از من بپرس قبل از آن که فرصت پرسیدن از من را از دست بدهی، سوگند به خدا که پیش‌تر قسمتی از جگرم را استفراغ کردم و آن را با تکه چوبی که همراه داشتم زیر و رو نمودم، و بارها مسموم شده‌ام ولی تاکنون به چنین سمی مسموم نشده بودم.

او گفت: من از تو چیزی نمی‌پرسم، خداوند به تو تندرستی بدهد، سپس بیرون رفتیم و فردا پیش او آمدم و دیدم که او در حال جان دادن است، سپس حسین آمد و بالای سر او نشست و گفت: برادرم به من بگو چه کسی تو را مسموم کرده است. گفت: چرا؟. آیا او را می‌کشی؟ حسین گفت: بله.

۱- سنن دارمی - کتاب الاشربة - باب ما قيل في المسكر ۱۱۴/۲ راویان آن ثقة هستند و گفته‌اند که مکحول از ابی ثعلبه الخشنی نشنیده است.

گفت به تو چیزی نمی‌گویم، اگر آن کس مرا مسموم کرده که به او مظنون هستم، خداوند سخت‌تر از تو او را مجازات خواهد کرد، و اگر او نیست، پس سوگند به خدا اجازه نمی‌دهم که فرد بی‌گناهی در عوض من کشته شود^(۱).
و گفته‌اند کسی که او را مسموم کرد همسرش جعده بنت الأشعث بود، اما این ثابت نیست.

ذهبی می‌گوید: این درست نیست، و چه کسی از آن اطلاع داشته است^(۲).
و ابن کثیر می‌گوید از دیدگاه من چنین چیزی درست نیست^(۳).

بیعت گرفتن معاویه برای یزید

در سال پنجاه و شش هجری معاویه از مردم برای یزید بیعت گرفت که بعد از او زمام حکومت را به دست بگیرد، و معاویه با این کار از روش کسانی که پیش از او بودند فراتر رفت، چون که پیامبر ﷺ جانشینی برای خود تعیین نکرد یا اینکه ابوبکر را تعیین کرد، سپس ابوبکر آمد و عمر را تعیین کرد، و سپس عمر آمد و شش نفر را بعد از خودش تعیین کرد و پسر عمویش سعید بن زید و پسرش عبدالله را از این شش نفر بیرون کرد و گفت که حق انتخاب شدن برای خلافت را ندارند، سپس عثمان آمد و کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نکرد، سپس علی آمد و کسی را تعیین نکرد و حسن بن نفع معاویه از خلافت دست کشید.

بنابراین به معاویه گفتند یا قضیه خلافت را بگذارد و کسی را تعیین نکن چنان که پیامبر ﷺ کسی را تعیین نکرد، و یا همانند ابوبکر الصدیق کسی را که از خانواده‌ات نباشد به عنوان جانشین خود تعیین کن، و یا به شیوه عمر شش نفر را که از خانواده‌ات نباشند برای خلافت نامزد کن تا از میان خود یکی را برگزینند، و یا اینکه بگذار

۱- الطبقات الکبری ص ۳۳۵ حدیث ۲۹۴.

۲- تاریخ الاسلام عهد معاویه ص ۴۰.

۳- البدایة والنهاية ۴/۸.

مسلمان‌ها خودشان کسی را انتخاب کنند، اما معاویه نپذیرفت و یزید را بعد از خودش خلیفه قرار داد.

و شاید به خاطر آن او از شیوه‌ای که بهتر و افضل بود عدول کرد چون فکر می‌کرد که اگر بعد از خود خلافت را به شورایی محول کند بیم آن می‌رود که فتنه و شری به پا شود، و به نظرش چنین می‌آمد که اطاعت و قدرت و امنیت با انتخاب پسرش یزید بهتر تامین می‌شود^(۱).

دیدگاه اهل و سنت و جماعت درباره بیعت گرفتن معاویه برای یزید

اهل سنت می‌گویند که بیعت درست است، اما به خاطر دو چیز اهل سنت از این بیعت خرده گرفته‌اند:

اول اینکه می‌گویند این بدعتی تازه بود که معاویه پسرش یزید را بعد از خود خلیفه گرداند، پس گویا امر خلافت را بعد از آن که براساس شورا و تعیین فردی غیر از خانواده بود موروثی گرداند، بنابراین اصل کار قطع نظر از فردی که تعیین شده بود پذیرفته نشده است، و اهل سنت موروثی بودن امر خلافت را قبول ندارند.

دوم اینکه افرادی بودند که برای خلافت از یزید شایسته‌تر بودند همانند ابن عمر و ابن الزبیر و ابن عباس و حسین و افراد زیاد دیگری.

ابن العربی می‌گوید: افضل و بهتر این بود که معاویه خلافت را بعد از خود به شوری واگذار کند و فردی از خویشاوندانش را برای آن تعیین نکند، چه برسد به آن که فرزندش را خلیفه کند، و او برای پسرش بیعت گرفت و مردم با پسرش بیعت کردند و خلافت پسرش شرعاً شروع گردید^(۲).

اما اهل بدعت معتقدند که امامت و خلافت فقط در علی و فرزندان او می‌باشد، بنابراین آنها تنها بیعت یزید را مورد طعن قرار نمی‌دهند، بلکه هر بیعتی که با غیر از علی و فرزندان او شده را مورد عیب‌جویی قرار می‌دهند، بنابراین آنها بیعت با ابوبکر و عمر و

۱- مقدمه بن خلدون فصل فی ولایه العهد ۱۶۶.

۲- العواصم من القواصم ص ۲۲۸.

عثمان و معاویه رضی الله عنهما را قطع نظر از اینکه با چه کسی بیعت شده قبول ندارند، زیرا آنها بر این باورند که تا قیام قیامت حکومت و امامت از آن علی و فرزندان اوست و آنها از سوی خدا تعیین شده‌اند.

آیا یزید شایسته خلافت بود یا نه؟

ابن کثیر^(۱) داستان عبدالله بن مطیع و یارانش را بیان کرده که پیش محمد بن الحنفیه پسر علی بن ابی طالب و برادر پدری الحسن و الحسین رضی الله عنهما رفتند و از او خواستند که یزید را خلع کند، اما محمد الحنفیه نپذیرفت، ابن مطیع گفت: یزید بن معاویه شراب می‌نوشد و نماز نمی‌خواند. محمد گفت: من از او آنچه شما می‌گویید ندیده‌ام، و من پیش او رفته و اقامت کرده‌ام و دیدم که او به نماز پایبند است، و خیر و خوبی را در نظر می‌گیرد، و از فقه می‌پرسد، و به سنت پایبند است.

گفتند: او پیش تو تظاهر به چنین کارهایی می‌کرده است.

محمد بن الحنفیه می‌گوید: او چه ترسی از من داشت؟ یا چه امیدی داشت که چنین تصنع کند؟ آیا آنچه درباره او می‌گویید از او دیده‌اید؟ گفتند: از دیدگاه ما واقعیت است گرچه ما ندیده‌ایم، محمد بن الحنفیه می‌گوید: خداوند کسانی را که گواهی می‌دهند از چنین شهادتی باز داشته است و سپس فرموده الهی را برای آنها خواند که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾. [الزخرف: ۸۶].

«کسانی را که غیر از او می‌خوانند قادر بر شفاعت نیستند؛ مگر آنها که شهادت به حق داده‌اند و بخوبی آگاهند».

اما فسقی که به یزید نسبت داده شده که او شراب می‌نوشید یا با میمون بازی می‌کرده است، یا کارهای زشتی که به او نسبت داده‌اند با سند صحیح ثابت نیست، و ما آن را تصدیق نمی‌کنیم، و اصل عدالت است، و ما می‌گوییم خدا آن را می‌داند، اما آنچه از

روایت محمد بن الحنفیه بر می آید این است که او چنین کارهایی را نمی کرده است، و خدا حالت یزید را بهتر می داند، و این برای ما مهم نیست، او هر چه می کرده حسابش با خداست، و به فرض اینکه او فاسق بوده باشد، فاسق بودن امام شورش علیه او را توجیه نمی کند، چنانچه خواهد آمد.

خلافت یزید بن معاویه (از سال ۶۰ تا سال ۶۴ هـ)

در سال شصت هجری با یزید بیعت شد، و در آن وقت سن او سی و چهار سال بود، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر با او بیعت نکردند و در مدینه بودند، و وقتی از آن دو خواسته شد که با یزید بیعت کنند عبدالله بن زبیر گفت: امشب فکر می‌کنم و شما را از نظر خودم آگاه می‌نمایم، گفتند: خوب است، وقتی شب شد او شبانه از مدینه به سوی مکه فرار کرد و بیعت نکرد.

و وقتی حسین بن علی را آوردند و به او گفتند که بیعت کن: گفت: من به صورت پنهانی بیعت نمی‌کنم بلکه آشکارا در میان مردم بیعت خواهم کرد. گفتند خوب است، و وقتی شب شد او به دنبال عبدالله بن الزبیر حرکت کرد.

اهل عراق به حسین نامه می‌نویسند:

به اهل عراق خبر رسید که حسین با یزید بن معاویه بیعت نکرده است، عراقی‌ها یزید بن معاویه را نمی‌خواستند و بلکه خود معاویه را نیز نمی‌خواستند، و آنها کسی جز علی و فرزندان او را قبول نداشتند، بنابراین به حسین نامه‌هایی فرستادند و همه در نامه‌هایشان می‌گفتند: ما با تو بیعت کرده‌ایم و فقط تو را می‌خواهیم و یزید در گردن ما بیعتی ندارد، بلکه بیعت ما با تو است، نامه‌های زیادی به حسین بن علی رسید تا اینکه بیش از پانصد نامه به او فرستادند، و همه این نامه‌ها را اهل کوفه می‌فرستادند و او را به سوی خود فرا می‌خواندند.

آنگاه حسین بن علی پسر عمویش مسلم بن عقیل بن ابی طالب را فرستاد تا امور را در آن جا بررسی کند و حقیقت امر را بداند، وقتی مسلم بن عقیل به کوفه رسید پرس‌وجو کرد تا آن که دانست که مردم یزید را نمی‌خواهند بلکه حسین بن علی را می‌خواهند، و مسلم پیش هانی بن عروه اقامت گزید و مردم گروه گروه و به تنهایی می‌آمدند و با مسلم بن عقیل به نمایندگی از حسین بیعت می‌کردند، و بیعت انجام شد. و النعمان بن بشیر از سوی یزید امیر کوفه بود وقتی به او خبر رسید که مسلم بن عقیل در میان آنهاست و مردم پیش او می‌آیند و برای حسین با او بیعت می‌کنند، اما نعمان آن را شنیده می‌گرفت و به قضیه توجه نکرد، تا اینکه افرادی به شام پیش یزید رفتند و قضیه

را به اطلاع او رساندند. و گفتند که مردم با مسلم بیعت می‌کنند و نعمان بن بشیر به این امر توجه نمی‌کند، آنگاه یزید دستور عزل نعمان بن بشیر را صادر کرد و عبیدالله بن زیاد را که امیر و فرمانروای بصره بود به عنوان امیر بصره و کوفه، به کوفه فرستاد تا این قضیه را حل کند، عبیدالله بن زیاد شبانه در حالی که نقاب زده بود وارد کوفه شد و وقتی از کنار مردم رد می‌شد به آنها سلام می‌کرد و آنها در جواب می‌گفتند و علیک السلام یا ابن بنت رسول الله، مردم گمان می‌بردند که او حسین است و او مخفیانه در شب نقاب زده وارد کوفه شده است.

عبیدالله بن زیاد دانست که قضیه جدی است و مردم منتظر حسین بن علی هستند، در این وقت او وارد قصر شد و سپس یکی از غلامهایش را به نام معقل فرستاد تا بررسی کند و بداند که چه کسی در رأس این کار قرار دارد، او رفت و خودش را به دروغ چنین معرفی کرد که فردی از اهالی حمص است و سه هزار دینار به همراه دارد که برای حسین آورده است، او همچنان می‌پرسید تا آن که او را به خانه هانی بن عروه راهنمایی کردند، او وارد خانه شد، مسلم بن عقیل را دید و با او بیعت کرد و سه هزار دینار را به او داد و او چند روز پیش مسلم بن عقیل رفت و آمد می‌کرد تا آن که از وضعیت آنها کاملاً اطلاع یافت و بعد از آن پیش عبیدالله بن زیاد بازگشت و ماجرا را به اطلاع او رسانید.

خروج حسین علیه السلام از مکه به کوفه

بعد از آن که بسیاری از مردم با مسلم بن عقیل بیعت کردند او به حسین پیام فرستاد که بیا همه چیز آماده است، آنگاه حسین بن علی علیه السلام در روز هشتم ذی الحجه به سوی کوفه حرکت کرد، عبیدالله از کارهای مسلم با خبر بود و گفت: هانی بن عروه را پیش من بیاورید، هانی را پیش او آوردند، عبیدالله از او پرسید، مسلم بن عقیل کجاست؟ گفت: نمی‌دانم.

آنگاه عبیدالله غلامش معقل را صدا زد، او وارد شد و گفت: آیا او را می‌شناسی؟ گفت: بله، پس او متوجه شد و دانست که عبیدالله بن زیاد آنها را فریب داده است، و در

این وقت عبیدالله بن زیاد گفت: مسلم بن عقیل کجاست؟ او گفت: سوگند به خدا اگر زیر پاهایم باشد پاهایم را بلند نمی‌کنم، آنگاه عبیدالله بن زیاد او را زد و سپس دستور داد او را زندانی کنند.

خبر به مسلم بن عقیل رسید او به همراه چهار هزار نفر بیرون آمد و قصر عبیدالله بن زیاد را محاصره کرد و اهل کوفه همراه او بیرون آمدند، و در این دقت اشراف و سران مردم پیش عبیدالله بودند، با تطمیع سران و اشراف و ترساندن آنها از لشکر شام به آنها گفت که مردم را از حمایت کردن از مسلم باز دارید، بنابراین سران از مردم می‌خواستند که از حمایت از مسلم دست بردارند، مسلم چهار هزار نفر به همراه داشت و شعارشان یا منصور امت بود، سران قبایل و اشراف همچنان مردم را از همراهی مسلم بر حذر داشتند که اندک اندک مردم پراکنده شدند و زن‌ها می‌آمدند و فرزندان‌شان را با خود می‌بردند، و مردها می‌آمدند و برادرانشان را با خود می‌بردند، و امیر قبیله می‌آمد و مردم را نهی می‌کردند، تا آن که از چهار هزار نفر فقط سی نفر با مسلم باقی ماند! و هنوز خورشید غروب نکرده بود که مسلم بن عقیل تنها باقی ماند و همه مردم او را رها کردند و او تنها در کوچه‌های کوفه می‌گشت و نمی‌دانست که به کجا برود، او در خانه‌ای را زد و زنی از قبیله کنده که صاحب خانه بود در را باز کرد، و آب خواست، زن تعجب کرد و به او گفت: تو چه کسی هستی؟ گفت: من مسلم بن عقیل هستم و ماجرا را به اطلاع او رسانید و گفت که مردم او را رها کرده‌اند، و حسین به زود می‌آید چون او به حسین پیام فرستاده که بیاید، آن زن مسلم را در اتاق مجاور وارد کرد و نشانده، و آب و غذا برایش آورد اما فرزند آن زن رفت و عبیدالله بن زیاد را از محل اقامت مسلم بن عقیل آگاه کرد، آنگاه عبیدالله هفتاد نفر را به سوی او فرستاد و آنها او را محاصره کردند و مسلم با آنها جنگید و در نهایت وقتی به او امان دادند تسلیم شد، او را دستگیر کردند و به قصر فرمانداری که عبیدالله بن زیاد در آن بود بردند، وقتی مسلم وارد شد عبیدالله بن زیاد از او پرسید که علت قیام او چیست.

گفت: با حسین بن علی بیعت کرده‌ایم.

عبدالله گفت: من تو را می‌کشم، مسلم گفت: مرا بگذار که وصیت کنم، گفت: خوب است وصیت کن، مسلم به اطرافش نگاه کرد و عمر بن سعد بن ابی وقاص را دید و به او گفت: تو از همه مردم از نظر خویشاوندی به من نزدیکتر هستی بیا تو را سفارش کنم، و او را به گوشه‌ای از خانه برد و به او سفارش کرد که به حسین پیام بفرستد تا برگردد، بنابراین عمر بن سعد بن ابی وقاص مردی را به سوی حسین فرستاد تا او را خبر کند که کار تمام شد و اهل کوفه او را فریب داده‌اند.

و مسلم سخن معروفش را گفت: به همراه خانواده‌ات برگرد و اهل کوفه تو را فریب ندهند، اهل کوفه به تو دروغ گفتند و به من هم دروغ گفتند و رأی و نظر فرد دروغگو اعتباری ندارد. در این وقت در روز عرفه مسلم بن عقیل کشته شد، و حسین در روز ترویبه (هشتم ذی الحجه) یک روز قبل از کشته شدن مسلم بن عقیل از مکه حرکت کرده بود.

مخالفت اصحاب با خروج حسین:

بسیاری از اصحاب کوشیدند تا حسین را از خروج و رفتن به کوفه باز دارند، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمرو بن العاص، ابو سعید الخدری، عبدالله بن الزبیر و برادر حسین محمد الحنفیه، همه اینها وقتی دانستند که او می‌خواهد به کوفه برود او را منع کردند، و اینک گفته‌های بعضی از آنها ارائه می‌گردد:

۱- وقتی حسین خواست به کوفه برود عبدالله بن عباس به او گفت. اگر مردم به من و تو طعنه نمی‌زدند دستم را به موی سرت چنگ می‌زدم و نمی‌گذاشتم که بروی^(۱).

۲- شعبی می‌گوید ابن عمر در مکه بود او را خبر کردند که حسین به سوی عراق رهسپار شده است، عبدالله بن عمر به دنبال او حرکت کرد و به فاصله سه روز از مکه به او رسید و گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: به عراق، و نامه‌هایی از عراق برای او فرستاده بودند و در آن اعلام کرده بودند که آنها با او هستند را بیرون آورد و گفت: این نامه‌هایشان است و با من بیعت کرده‌اند، (اهل عراق او ﷺ را فریب داده بودند).

۱- منبع سابق ۱۶۱/۸.

ابن عمر به او گفت: پیش آنها مرو، اما حسین نپذیرفت. آنگاه ابن عمر گفت: من حدیثی را برای تو بیان می‌کنم، جبرئیل پیش پیامبر ﷺ آمد و او را اختیار داد تا از دنیا و آخرت یکی را انتخاب کند، پیامبر آخرت را انتخاب کرد و دنیا را نخواست، و تو پاره تن پیامبر هستی، سوگند به خدا که هیچ کسی از شما به حکومت دنیا نمی‌رسد، و خداوند آن را از شما دور نداشته مگر به سبب آن چیزی که برای شما بهتر است، حسین نپذیرفت و برنگشت، آنگاه عبدالله بن عمر او را به آغوش گرفت و گریه کرد و گفت: تو را از آن که کشته شوی به خدا می‌سپارم^(۱).

۳- عبدالله بن الزبیر به حسین گفت: کجا می‌روی؟! پیش قومی می‌روی که پدرت را کشتند و برادرت را زخمی کردند. نرو^(۲)، اما حسین نپذیرفت و رفت.

۴- ابو سعید الخدری گفت: ای ابا عبدالله، من خیرخواه و دلسوز تو هستم، خبر شده‌ام که گروهی از شیعیان شما در کوفه از تو خواسته‌اند که پیش آنها بروی، پیش آنها مرو، من از پدرت شنیدم که در کوفه می‌گفت: سوگند به خدا که آنها را خسته و خشمگین کرده‌ام و آنها مرا خسته و خشمگین کرده‌اند، هرگز وفادار نیستند، و هر کس که آنها بهره او باشند تیر معیوبی بهره او شده است، سوگند به خدا که تصمیم و اراده برای انجام کاری ندارند و در برابر شمشیر کوچکترین صبری ندارند^(۳).

۵- حسین پس از حرکت به سوی کوفه در راه فرزدق شاعر را دید، و به او گفت: از کجا می‌آیی، فرزدق گفت: از عراق می‌آیم، حسین گفت: حالت اهل عراق چگونه بود؟ گفت: دل‌هایشان با تو است و شمشیرهایشان با بنی امیه، اما حسین گفت: می‌روم و امید به خدا^(۴).

حسین بوسیله قاصدی که عمر بن سعد فرستاد از وضعیت مسلم خبر شد، بنابراین خواست که باز گردد و با فرزندان مسلم بن عقیل سخن گفت، و آنها گفتند: نه، سوگند

۱- منبع سابق ۱۶۲/۸.

۲- منبع سابق ۱۶۳/۸.

۳- منبع سابق ۱۶۳/۸.

۴- منبع سابق ۱۶۸/۸.

به خدا بر نمی‌گردیم مگر آن که انتقام خون پدرمان را بگیریم، و آن گاه حسین نظر آنها را قبول کرد، عبیدالله پس از آن که خبر شد که حسین به سوی آنها می‌آید به الحر بن یزید التمیمی دستور داد تا با لشکری هزار نفری برود تا در راه با حسین ملاقات کند، او حرکت کرد و نزدیک قادسیه با حسین روبرو شد.

الحر به او گفت: کجا می‌روی ای فرزند دختر پیامبر خدا؟! گفت: به عراق می‌روم. گفت: من به تو می‌گویم برگرد تا خداوند مرا به گناه جنگ با تو مبتلا نکند، به همان جا که آمده‌ای برگرد، یا به شام برو که یزید آنجاست، به کوفه نیا. اما حسین نپذیرفت، و حسین به سوی عراق می‌آمد و الحر بن یزید برایش مزاحمت ایجاد می‌کرد و او را منع می‌کرد.

حسین به او گفت: از من دور شو مادرت به عزایت بنشیند. الحر بن یزید گفت: سوگند به خدا اگر غیر از تو کسی دیگر از عرب‌ها این را می‌گفت از او و مادرش قصاص می‌کردم، ولی چه می‌توانم بگویم که مادرت بانوی زنان جهان است.

رسیدن حسین به کربلا

در این وقت حسین توقف کرد، سپس دنباله لشکر که چهار هزار نفر بودند و عمر بن سعد آنها را فرماندهی می‌کرد آمدند، و حسین در جایی بود که به آن کربلا گفته می‌شود، او پرسید که این کجاست؟ گفتند: کربلا است، گفت کرب و بلا است. وقتی لشکر عمر بن سعد رسید او با حسین سخن گفت و به او گفت که با من به عراق بیا که عبیدالله بن زیاد آنجاست، اما حسین نپذیرفت، و وقتی حسین دید که کار جدی است به عمر بن سعد گفت: من شما را در سه چیز مختار قرار می‌دهم یکی از این سه چیز را انتخاب کن، او گفت: آنها چه هستند؟ یکی اینکه مرا بگذاری تا برگردم، یا به مرزی از مرزهای اسلام بروم، و یا اینکه به شام پیش یزید بروم و دستم را در دست او بگذارم. عمر بن سعد گفت: خوب است، تو به یزید پیام بفرست و من کسی را پیش عبیدالله بن زیاد می‌فرستم، و نگاه می‌کنیم که چه خواهد شد، و آنگاه عمر بن سعد کسی را پیش عبیدالله بن زیاد فرستاد، ولی حسین کسی را پیش یزید نفرستاد، وقتی قاصد پیش عبیدالله بن زیاد آمد و

او را خبر کرد که حسین می‌گوید من شما در سه چیز مختار می‌گذارم یکی را انتخاب کنید، عیدالله بن زیاد گفت هر کدام را که حسین انتخاب کرد می‌پذیریم، مردی پیش عیدالله بن زیاد بود که به او شمر بن ذی الجوشن می‌گفتند، او از مقربان و نزدیکان عیدالله بن زیاد بود، او گفت: نه، سوگند به خدا تا آن که حکم تو را بپذیرد، بنابراین عیدالله فریب سخن او را خورد و گفت: بله باید حکم مرا بپذیرد (یعنی به کوفه بیاید و من خودم او را به شام یا به یکی از مرزها می‌فرستم یا او را به مدینه باز می‌گردانم). آنگاه عیدالله بن زیاد شمر بن ذی الجوشن را فرستاد و گفت برو تا او تسلیم فرمان من شود، اگر عمر بن سعد پذیرفت که خوب است، و اگر نپذیرفت پس به جای او تو فرمانده هستی.

و عیدالله بن زیاد عمر بن سعد را با لشکری چهار هزار نفری آماده کرده بود تا به ری برود و به او گفت کار حسین را تمام کن سپس به ری برو، و عیدالله به او وعده داده بود که فرمانداری ری را به او واگذار کند، پس شمر بن ذی الجوشن به سویی که حسین بن علی و الحر بن یزید و عمر بن سعد در آن جا بودند حرکت کرد، وقتی به حسین خبر دادند که او باید تسلیم حکم و دستور عیدالله بن زیاد شود نپذیرفت و گفت: نه! سوگند به خدا هرگز تسلیم حکم و فرمان عیدالله بن زیاد نخواهد شد.

همراهان حسین هفتاد و دو اسب سوار بودند، و لشکر کوفه پنج هزار نفر بودند و وقتی هر دو گروه رو در روی هم قرار گرفتند حسین به لشکر ابن زیاد گفت: به خودتان بازگردید و خویشان را مورد بازخواست قرار دهید، آیا برای شما شایسته است که با فردی چون من بجنگید؟ و حال آن که من پسر دختر پیامبر شما هستم و غیر از من روی زمین پسر دختر پیامبر دیگری نیست، و پیامبر به من و برادرم گفته است: «این دو سرداران جوانان اهل بهشت هستند»^(۱).

و حسین همچنان آنها را تشویق می‌کرد که عیدالله بن زیاد را ترک کنند و به او پیوندند بنابراین سی نفر از آنها به حسین پیوست، که یکی از این سی نفر الحر بن یزید

۱- ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسين حديث ۳۷۶۸ از طریق حسين ضعيف است ولی از روایت حذیفه و ابو سعید و غیره صحیح است.

التمیمی فرمانده پیشقراولان لشکر ابن زیاد بود. به الحر بن یزید گفتند: تو با ما آمدی در حالی که فرمانده پیشقراولان بودی و اکنون به سوی حسین می‌روی؟! گفت: وای بر شما سوگند به خدا باید از جهنم و بهشت یکی را انتخاب کنم، و سوگند به خدا که هیچ چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم گرچه قطعه قطعه شوم یا سوزانده شوم. بعد از آن امام حسین نماز ظهر و عصر روز پنجشنبه را خواند و هم لشکر بن زیاد پشت سر او نماز گذاردند. و هم یاران خودش، و او به آنها گفته بود که یک امام از شما باشد و یک امام از ما. گفتند نه، بلکه ما پشت سر تو نماز می‌خوانیم، بنابراین نماز ظهر و عصر را پشت سر او خواندند، نزدیک غروب آنها همراه با اسب‌هایشان به سوی حسین پیش آمدند، حسین وقتی آنها را دید گفت: این چیست؟! گفتند: آنها جلو آمده‌اند، گفت: نزد آنها بروید و به آنها بگویید که چه می‌خواهند؟ پس بیست اسب سوار که یکی از آنها برادر حسین العباس بن علی بن ابی طالب بود به سوی آنها رفتند و با آنها حرف زدند و از آنها پرسیدند که چه می‌خواهند؟ گفتند: یا تسلیم شود و حکم عیدالله بن زیاد را بپذیرد و یا اینکه با او می‌جنگیم. گفتند: ما می‌رویم و ابا عبدالله را خبر می‌کنیم، بنابراین به سوی حسین علیه السلام برگشتند و او را خبر کردند، حسین گفت: به آنها بگویید امشب به ما فرصت دهید فردا شما را خبر می‌کنیم تا من امشب با پروردگارم مناجات کنم و نماز بخوانم زیرا دوست دارم برای پروردگارم نماز بخوانم، و حسین و یارانش آن شب را با دعا و نماز استغفار سپری کردند.

واقعه الطف سال ۶۱ هـ

در صبح روز جمعه وقتی حسین گفت که تسلیم ابن زیاد نمی‌شوم جنگ میان هر دو گروه در گرفت، جنگ، جنگ نابرابری بود و یاران حسین دیدند که نمی‌توانند با این لشکر بزرگ بجنگند بنابراین تنها هدفشان این بود که مانع از رسیدن دشمن به حسین شوند و از او دفاع کنند و یکی پس از دیگری در دفاع از حسین کشته می‌شدند تا اینکه همه کشته شدند و کسی جز خود حسین بن علی علیه السلام باقی نماند.

بعد از آن تا مدتی طولانی کسی به حسین نزدیک نمی‌شد تا او بر گردد و هیچ کس نمی‌خواست که دستش با خون حسین علیه السلام آلوده شود، و وضعیت چنان ادامه یافت تا آن که شمر بن ذی الجوشن آمد و فریاد زد: وای بر شما مادرانتان به عزایتان بنشینند او را محاصره کنید و او را بکشید، آنگاه آمدند و حسین را محاصره کردند او چون شیر درنده در میان آنها این سو و آن سو شمشیر می‌زد تا اینکه افرادی از آنها را کشت، اما تعداد زیاد بر شجاعت غالب می‌آید. و شمر بن ذی الجوشن فریاد زد: وای بر شما منتظر چه چیزی هستید؟!.

جلو بروید. آنگاه آنها به سوی حسین رفتند و او علیه السلام را کشتند، و کسی که حسین را کشت و سرش را از تنش جدا کرد سنان بن انس النخعی بود، و گفته‌اند که شمر بن ذی الجوشن - قبحه الله - او را کشت. بعد از کشته شدن حسین سر او را به کوفه پیش عبیدالله بن زیاد بردند، وقتی سرش را پیش عبیدالله بن زیاد آوردند او سرش را می‌زد و چوبی که همراه داشت را به دهان حسین وارد می‌کرد و می‌گفت: گر چه بهترین دهان است. انس بن مالک آن جا نشسته بود بلند شد و گفت: سوگند به خدا تو را رسوا می‌کنم، پیامبر خدا را دیده‌ام که همین جایی از دهان حسین که تو چوب در آن داخل می‌کنی را بوسیده است^(۱).

ابراهیم النخعی علیه السلام می‌گوید: اگر من از قاتلان حسین می‌بودم و سپس به بهشت می‌رفتم از نگاه کردن به چهره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرم می‌آمد^(۲).

چه کسانی در آن جا با حسین کشته شدند؟

بسیاری از اهل بیت همراه حسین کشته شدند، از جمله کسانی که در این جنگ در کنار حسین کشته شدند، از فرزندان علی بن ابی طالب خود حسین و جعفر و عباس و ابوبکر و محمد و عثمان کشته شدند.

۱- المعجم الكبير طبرانی ۲۰۶/۵ حدیث ۵۱۰۷ و بخاری کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب الحسن والحسين حدیث ۳۷۴۸.

۲- المعجم الكبير ۱۱۲/۳ حدیث ۲۸۲۹ و سند آن صحیح است.

و از فرزندان حسین، عبدالله و علی الأكبر (او علی زین العابدین نیست) چون او علی الأكبر و علی الأصغر داشت.

و از فرزندان حسن، عبدالله و قاسم و ابوبکر کشته شدند.

و از فرزندان عقیل، جعفر و عبدالله و عبدالرحمن و عبدالله بن مسلم بن عقیل در کربلا کشته شدند و مسلم بن عقیل خودش در کوفه کشته شد.

و از فرزندان عبدالله بن جعفر، عون و محمد کشته شدند^(۱).

هیچده نفر که همه از اهل بیت پیامبر خدا ﷺ بودند در این جنگ نابرابر کشته شدند.

و تعجب اینجاست که ابوبکر بن علی و عثمان بن علی و ابوبکر بن حسن در این جنگ در دفاع از حسین کشته شده‌اند، اما اهل بدعت از آنها یادی نمی‌کنند و وقتی به نوارهایشان گوش می‌کنیم و کتابهایی که در مورد کشته شدن حسین ﷺ تالیف کرده‌اند را می‌خوانیم یادی از این شهدا نشده است و حتی آنها نمی‌گویند که علی بن ابی طالب اسم فرزندان را ابوبکر و عمر و عثمان گذاشته است و هیچ گاه حاضر نیستند که بگویند که حسن اسم فرزندان را ابوبکر گذاشته است، و این چیز بسیار عجیبی است.

ام سلمه می‌گوید: جبرئیل پیش پیامبر ﷺ بود و حسین پیش من بود و گریه کرد من او را گذاشتم و او نزد پیامبر رفت و به پیامبر ﷺ نزدیک شد جبرئیل گفت: ای محمد، آیا او را دوست می‌داری؟ فرمود: بله، گفت: امت تو او را خواهند کشت و اگر می‌خواهی خاک زمینی که او در آن کشته می‌شود را به تو نشان می‌دهم و آنگاه جبرئیل آن سرزمین را به او نشان داد که سرزمینی به نام کربلا بود^(۲).

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط ۲۳۴.

۲- فضائل الصحابة ۷۸۲/۲ حدیث ۱۳۹۱ حدیث معروفی است ولی همه طرقي که آن را از ام سلمه روایت کرده‌اند ضعیف هستند.

و ام سلمه می‌گوید: وقتی حسین کشته شد صدای جن‌ها را می‌شنیدم که برای او گریه می‌کردند.^(۱)

اما آنچه روایت شد که از آسمان خون می‌بارید، و روی دیوارها خون بود، و هر سنگی را که بلند می‌کردند زیر آن خون بود، و هر گوسفندی را که سر می‌بریدند همه آن خون می‌شد، اینها همه دروغ و خرافات هستند و سند صحیحی ندارند که به پیامبر یا به کسانی که در دوران واقعه کربلای زیسته‌اند برسد، و حتی سند ضعیفی هم ندارند، بلکه دروغ‌هایی هستند که برای تحریک عواطف و احساسات گفته می‌شوند. و یا با سندهای منقطعی از کسانی روایت شده‌اند که در زمان آن واقعه نبوده‌اند.

ابی رجاء العطار دی می‌گوید: همسایه‌ای از قبیلهٔ بله‌جین داشتیم او به کوفه آمد و گفت: درباره این فاسق، و فرزند فاسق چه می‌گویید (منظورش حسین بن علی بود که او را فاسق فرزند فاسق می‌خواند) العطار دی می‌گوید آنگاه خداوند دو ستاره از آسمان بر او زد و چشمهایش کور شدند.^(۲)

و ابن عباس می‌گوید: پیامبر ﷺ را در خواب دیدم که به هنگام ظهر موهایش ژولیده و غبار آلود بود و شیشه‌ای به همراه داشت که در آن خون بود که او آن را جمع‌آوری می‌کرد، گفتم: ای پیامبر خدا، این چیست؟ گفت: خون حسین و یارانش است از اول روز به دنبال آن هستم. عمار راوی حدیث می‌گوید: ما آن را به خاطر داشتیم و دیدیم که او در همان روز کشته شد...^(۳)

و پیامبر ﷺ می‌گوید: هر کس مرا در خواب ببیند به راستی که مرا دیده است.^(۴) و ابن عباس از همه مردم بهتر پیامبر ﷺ را می‌شناخت.

۱- فضائل الصحابة ۷۶۶/۲ حدیث ۱۳۷۳ و سند آن حسن است.

۲- المعجم الكبير ۱۱۲/۳ حدیث ۲۸۳۱ و سند آن صحیح است.

۳- فضائل الصحابة ۷۷۸/۲ حدیث ۱۳۸۰ و سند آن صحیح است.

۴- بخاری کتاب التعبير، باب من رأى النبی فی المنام حدیث ۶۹۹۴، و مسلم کتاب الرؤیا حدیث ۲۲۶۶.

و اینگونه الحسین بن علی علیه السلام کشته شد، و کسی که فرمان قتل او را داد عبیدالله بن زیاد بود اما بعد از مدت کوتاهی کشته شد، او را المختار بن ابی عبید به انتقام حسین کشت، مختار از کسانی بود که از حمایت کردن مسلم بن عقیل دست بر داشتند، بنابراین اهل کوفه می‌خواستند ابتدا از خودشان انتقام بگیرند چون آنها مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند تا آن که او کشته شد و هیچ کس از آنها کاری نکرد و بعد وقتی حسین آمد هیچ کس از اهل کوفه از او دفاع نکرد به جز الحر بن یزید و کسانی که با او بودند، اما اهل کوفه حسین را تنها گذاشتند و بنابراین آنها را می‌بینی که بر سر و سینه خود می‌زنند تا گناهی را که پدرانشان مرتکب شده‌اند به گمان خود پاک کنند^(۱).

عماره بن عمیر می‌گوید: وقتی سر عبیدالله بن زیاد و یارانش را آوردند، سرها را در مسجد ردیف گذاشتند، می‌گوید: من به سوی آنها رفتم دیدم که می‌گویند: آمد، آمد، ناگهان دیدم که ماری در میان سرها رفت تا آن که وارد بینی عبیدالله بن زیاد شد و اندکی آن جا ماند سپس بیرون رفت و پنهان شد، سپس دوباره گفتند: آمد آمد و آن مار آمد و همان کار را دوباره یا سه بار انجام داد^(۲).

و این انتقام خدا از مردی بود که نقش بزرگی در کشتن حسین بن علی علیه السلام داشت.

حکم خروج حسین؟

خروج حسین علیه السلام هیچ منفعت دینی و دنیوی نداشت، به خاطر این بزرگان اصحاب در آن وقت او را از رفتن به کوفه نهی کردند، و این رفتن سبب شد تا آن ستمگران و سرکشان به نوه پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کنند و او را مظلومانه به شهادت رسانند، و اگر او در شهر خودش می‌نشست و بیرون نمی‌رفت چنان فساد رخ نمی‌داد و او کشته نمی‌شد.

۱- لشکر مختار که انتقام حسین را گرفت خود را لشکر توأین نامید و به کوتاهی خود که در حق حسین کرده بودند اعتراف کردند، و این آغاز ظهور شیعه به عنوان مذهبی سیاسی بود، اما ظهور شیعه به عنوان مذهبی اعتقادی و فقهی خیلی بعدها انجام یافت و بعد از منقرض شدن دولت بنی امیه، شیعه به عنوان مذهبی اعتقادی فقهی درست شد.

۲- ترمذی کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین حدیث ۳۷۸۰ و سند آن صحیح است.

اما آنچه خداوند مقدر کرده باشد رخ می‌دهد گرچه مردم نخواهند. و کشته شدن حسین، از کشته شدن پیامبران چیز بزرگتر و بالاتری نیست، سر یحیی بن زکریا صلوات الله و سلام علیه به عنوان مهریه و پیشکش زن زناکاری تقدیم شد، و زکریا را کشتند، و خواستند موسی را به قتل برسانند، و خواستند عیسی را بکشند و پیامبرانی دیگر کشته شده‌اند، و همچنین عمر و عثمان و علی کشته شده‌اند و اینها همه از حسین علیه السلام افضل و برتر بوده‌اند، بنابراین جایز نیست که انسان وقتی کشته شدن حسین را یادآوری می‌کند به سر و صورت خود بزند و گریبانش را پاره کند، بلکه از همه این چیزها نهی شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس به صورت بزند و گریبانش را پاره کند از ما نیست»^(۱). و ایشان صلی الله علیه و آله فرمود: «من از زنی که فریاد می‌زند و آن که مویش را می‌تراشد و آن که گریبانش را چاک می‌کند بیزار هستم»^(۲). و فرمود: «نوحه‌خوان اگر توبه نکند روز قیامت در حالی حشر می‌شود که جامعه و شلواری از قیر بر تن خواهد داشت»^(۳).

بنابراین هر گاه چنین مصیبت‌هایی پیش می‌آید مسلمان همان چیزی را بگوید که خداوند متعال فرموده: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. [البقره: ۱۵۶].

«آنها که هر گاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خدائیم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم!».

موضع مردم درباره قتل حسین

مردم درباره قتل حسین سه گروه هستند گروه:

گروه اول: نظرشان این است که حسین علیه امام شورش کرد و می‌خواست مسلمین را متفرق کند، بنابراین حق او بوده که کشته شود، و می‌گویند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده

۱- بخاری کتاب الجنائز - باب لیس منا من شق الجيوب حدیث ۱۲۹۴.

۲- مسلم کتاب الایمان حدیث ۱۶۷.

۳- مسلم کتاب الجنائز حدیث ۹۳۴.

است: «وقتی شما همه بر یک نفر اتفاق کرده بودید و کسی پیش شما آمد و خواست جماعت شما را متفرق کند او را بکشید هر کس که باشد»^۱. و حسین می‌خواست جماعت مسلمین را متفرق کند و پیامبر فرموده چنین کسی هر کس که بود او را بکشید، بنابراین کشتن او کار درستی بوده است، این قول و دیدگاه ناصبی‌ها است، آنهایی که نسبت به حسین بن علی علیه السلام و عن ابیه دشمنی می‌ورزند.

گروه دوم: می‌گویند حسین امام بود و اطاعت از او واجب بود بنابراین باید زمام امور به او سپرده شد.

گروه سوم: این گروه اهل سنت و جماعت هستند اینها معتقدند که حسین مظلومانه به شهادت رسیده است، و او حاکم و امام نبود، و او شورشی نبود، بلکه او مظلومانه به شهادت رسید چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین سرداران جوانان بهشت هستند^۲. زیرا حسین می‌خواست برگردد یا به شام پیش یزید برود اما آنها به او اجازه ندادند و گفتند باید او را اسیر کنند و پیش ابن زیاد ببرند.

یزید و قتل حسین:

یزید دستی در کشتن حسین نداشت، نمی‌خواهم از یزید دفاع کنم و بلکه حقیقت را می‌گویم و از آن دفاع می‌کنم. یزید عبیدالله بن زیاد را فرستاد تا نگذارد که حسین به کوفه برسد و او را به کشتن حسین دستور نداد، بلکه خود حسین نسبت به یزید گمان نیک داشت و گفت مرا بگذارید که پیش یزید می‌روم و دستم را در دست او می‌گذارم. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: به اتفاق اهل نقل یزید به کشتن حسین دستور نداد و بلکه به ابن زیاد نوشت که به حسین اجازه ندهد که بر عراق فرمانروایی کند، و وقتی یزید از کشته شدن حسین خبر شد از این چیز دردمند و ناراحت شد و در خانه‌اش گریه کرد و زنان آنها را اسیر نکرد بلکه اهل بیت حسین را گرامی داشت و آنها را به شهرشان باز گرداند، اما روایاتی که در کتاب‌های اهل بدعت آمد که زنان اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱- مسلم کتاب الإمامة حدیث ۱۸۵۲.

۲- ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب الحسن والحسین حدیث ۳۷۶۸.

توهین شدند و به اسارت گرفته شده و به شام برده شدند و آنها مورد توهین قرار گرفتند همه اینها دروغ و سخنان پوچی هستند، بلکه بنی امیه بنی هاشم را گرامی می‌داشتند، بنابراین وقتی الحجاج بن یوسف با فاطمه بنت عبدالله بن جعفر ازدواج کرد، عبدالملک بن مروان این را نپذیرفت و به حجاج دستور داد تا او را طلاق دهد، سپس بنی امیه بنی هاشم را بزرگ و گرامی می‌داشتند و هرگز زنی هاشمی به اسارت گرفته نشده است^(۱).

بنابراین، زنان هاشمی در آن زمان محترم و گرامی بودند، و آنچه می‌گویند که یزید زنان اهل بیت را به اسارت گرفت و به عنوان اسیر جنگی آنها را کنیز قرار داد باطل و دروغ است. و آنچه گفتند که سر حسین پیش یزید فرستاده شد نیز واقعیت ندارد بلکه سر حسین نزد عیدالله در کوفه ماند، و حسین دفن شد و قبر او معلوم نیست، ولی مشهور است که او در کربلا در همان جا کشته و دفن شد.

موضع اهل سنت درباره یزید بن معاویه:

مهمترین رخدادهای دوران یزید واقعه حره و جنگ با عبدالله بن الزبیر و کشتن الحسین بن علی بود.

و به خاطر این امور بعضی لعنت فرستادن بر یزید بن معاویه را جایز قرار می‌دهند و بعضی آن را جایز نمی‌دانند، و کسانی که لعنت فرستادن بر یزید بن معاویه را جایز می‌دانند باید سه چیز را ثابت کنند.

اول: اینکه باید ثابت کنند که یزید فاسق بوده است.

دوم: اینکه باید ثابت شود که او از آن فسق توبه نکرده است، چون کافر وقتی توبه کند خداوند توبه او را می‌پذیرد، پس چه برسد به فاسق.

سوم: اینکه باید ثابت کنند که لعنت فرستادن بر فرد معین جایز است.

و لعنت فرستادن بر مرده‌ای که خدا و پیامبرش او را لعنت نکرده‌اند جایز نیست، چون وقتی ابوجهل را ناسزا گفتند پیامبر ﷺ فرمود: «مرده‌ها را ناسزا نگوئید، آنها به آنچه کرده‌اند رسیده‌اند»^(۱).

و اساس دین الهی بر پایه دشنام و ناسزا نیست، و بلکه اسلام بر خوبی‌های اخلاقی استوار است، بنابراین دشنام و ناسزا گفتن از دین نیست، بلکه پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: ناسزا گفتن به مسلمان فسق است و جنگیدن با او کفر است^(۲).

پس ناسزا گفتن به مسلمان فسق و گناه است، و هیچ کسی نگفته که یزید از دین اسلام خارج است، بلکه نهایت آنچه در مورد او گفته‌اند این است که او فاسق است، و فسق او چنان که گفتیم باید ثابت شود، و خداوند آن را می‌داند، بلکه پیامبر ﷺ فرمود: اولین لشکری که با شهر قیصر می‌جنگند بخشیده شده‌اند^(۳). و این لشکر را یزید بن معاویه فرماندهی می‌کرد و گفته می‌شود که بزرگان اصحاب چون ابن عمر و ابن الزبیر و ابن عباس و ابو ایوب در این جنگ همراه او بودند، و این جنگ در سال ۴۹ هجری اتفاق افتاد.

ابن کثیر می‌گوید: یزید در اینکه به فرمانده خود مسلم بن عقبه دستور داد که تا سه روز حرمت مدینه را بشکند که افراد زیادی از اصحاب و فرزندان‌شان در این واقعه که به حرّه معروف است کشته شدند، اشتباه بسیار بزرگی کرد^(۴).

و خلاصه سخن اینکه کار و قضیه یزید با خداست و او تعالی بهتر می‌داند، و همان طور که ذهبی می‌گوید: او را ناسزا نمی‌گوییم و او را دوست هم نداریم^(۵).

۱- بخاری کتاب الجنائز، باب ما ینهی عن سب الأموات حدیث ۱۳۹۳.

۲- بخاری کتاب الإیمان، باب خوف المؤمن أن یحبط عمله حدیث ۴۸۰، مسلم کتاب الإیمان حدیث ۱۱۶.

۳- بخاری کتاب الجهاد باب ما قیل فی قتال الروم حدیث ۲۹۳۴.

۴- البدایة والنهاية ۲۲۵/۸.

۵- سیر أعلام النبلاء ۳۶/۴.

عدالت اصحاب عليه السلام

تعریف صحابه در لغت: صحابی در لغت معانی دارد که همه بر محور همراهی و اطاعت دور می‌زنند^(۱).

و صحابی در اصطلاح یعنی کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و به او ایمان داشته است و بر اسلام وفات یافته است^(۲).

و تعریف‌های دیگری برای واژه صحابه ارائه داده‌اند.

و اصحاب در همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله و در مقام و فضل با یکدیگر متفاوت هستند. و عدالت و درستکاری بودن اصحاب امری بدیهی و پذیرفته شده نزد اهل سنت و جماعت است، و اقوال علمای اهل سنت در مورد عدالت اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بیان خواهد شد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾. [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی (یعنی فتح خیبر) بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

خداوند در این آیه بیان نموده است که او تعالی از مؤمنانی که زیر درخت با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند راضی و خوشنود است.

چون خداوند ایمان و صداقتی که در دلهایشان نهفته بود را می‌دانست بنابراین آرامش را بر آنها فرود آورد، پس در اینجا خداوند به صداقت و راستی ایمان این قومی که زیر درخت با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرده‌اند گواهی می‌دهد.

۱- لسان العرب ۵۱۹/۱.

۲- الاصابة ۱۰/۱.

۳- الاصابة ۱۰/۱.

و پیامبر ﷺ فرمود: «از کسانی که زیر درخت بیعت کرده‌اند هیچ کس به جهنم نمی‌رود مگر صاحب شتر سرخ»^(۱).

و صاحب آن شتر فردی از منافقان به نام الجد بن قیس بود که همراه پیامبر بیرون آمده بود، و تعداد کسانی که زیر درخت با پیامبر ﷺ بیعت کردند هزار و چهار صد نفر بود و گفته‌اند که هزار و پانصد نفر بودند، خداوند به ایمان اینها گواهی داد و ثابت کرد که دل‌های اینان همانند ظاهرشان است، و هیچ منافقی در میان آنها نیست به جز یک نفر که پیامبر ﷺ او را معرفی کرده است و آن منافق با پیامبر همراه بود اما در بیعت حضور نداشت و با پیامبر بیعت نکرد و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أُولِيكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾. [الحديد: ۱۰].

«چه عذری برای شماست که در راه خدا انفاق نمی‌کنید در حالی که میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست (و کسی چیزی را با خود نمی‌برد)! کسانی که قبل از پیروزی فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلندمقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو وعده نیک داده؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است و پاداش آن را به شما خواهد داد».

یعنی به کسانی که قبل از فتح انفاق کرده و در راه خدا جنگیده‌اند وعده نیک داده است و همچنین کسانی را که بعد از فتح مکه اموال خود را بخشیده و در راه خدا جنگیده‌اند وعده نیک داده است، و مصداق این گفته الهی است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا

۱- الترمذی کتاب المناقب، باب فی فضل من بايع تحت الشجرة حديث ۳۸۶۳ و اصل این روایت در مسلم

کتاب فضائل الصحابة حديث ۱۴۹۶.

وَهُمْ فِي مَا أَشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا تَحْزَنْهُمْ أَلْفَزُ الْأَكْبَرِ وَتَتَلَقَّهُمْ الْمَلَيْكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٢﴾. [الأنبياء: ۱۰۱-۱۰۳].

«(اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده (مؤمنان صالح) از آن دور نگاهداشته می‌شوند. آنها صدای آتش دوزخ را نمی‌شنوند؛ و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند، وحشت بزرگ، آنها را اندوهگین نمی‌کند؛ و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند، (و می‌گویند): این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد.» این هم شهادت و گواهی الهی برای همه اصحاب است کسانی که قبل از فتح ایمان آورده و انفاق کرده‌اند، و کسانی که بعد از فتح مکه ایمان آورده و انفاق کرده‌اند.

و خداوند متعال در بیان محل مصرف مال غنیمت می‌گوید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾. [الحشر: ۸].

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنها راستگویانند.»

خداوند حالت دل‌های آنان را بیان می‌دارد و می‌گوید که آنها خوشنود و فضل خدا را می‌خواهند. و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا تَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنَنَفْسِهِ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. [الحشر: ۹].

«و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند، هر مسلمانی را به سویشان هجرت کند دوست دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند، و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند، و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده‌اند، رستگارانند.»

و خداوند درباره امت محمد ﷺ می گوید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾. [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید. و اگر اهل کتاب، (به چنین برنامه و آیین درخشانی)، ایمان آورند، برای آنها بهتر است! (ولی تنها) عده کمی از آنها با ایمانند، و بیشتر آنها فاسقند، (و خارج از اطاعت پروردگار)».

امکان ندارد که این امتی که خداوند می‌گوید بهترین امت است به گونه‌ای باشد که بعضی از فرقه‌های گمراه می‌گویند که مهاجرین و انصار همه مرتد شده‌اند به جز سه نفر^(۱)، کسانی که همه مرتد می‌شوند و فقط سه نفر باقی می‌ماند خداوند درباره آنها نمی‌گوید که آنها بهترین امتی هستند که به سود انسانها آفریده شده‌اند.

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اصحاب مرا ناسزا نگوئید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر کسی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق کند به اندازه مشت یا نیم مشت آنها نخواهد رسید»^(۲).

و پیامبر ﷺ فرمود: «روز قیامت نوح فراخوانده می‌شود او می‌گوید: پروردگارا حاضرم، خداوند متعال به او می‌گوید آیا پیام مرا رساندی؟ می‌گوید: بله. آنگاه به امت نوح گفته می‌شود، آیا نوح پیام الهی را به شما رساند؟ می‌گویند: بیم‌دهنده‌ای نزد ما نیامده است، خداوند به نوح می‌گوید: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد که پیام الهی را به آنها رسانده‌ای؟ نوح می‌گوید محمد و امت او، و آنگاه پیامبر و امت برای نوح گواهی می‌دهند، و پیامبر ﷺ فرمود: در این آیه همین بیان شده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾. [البقرة: ۱۴۳].

۱- اصول الکافی ۲/۲۴۴.

۲- مسلم: کتاب فضائل الصحابه حدیث ۲۵۴.

«شما را امتی میانه‌ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط) تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است».

سپس پیامبر ﷺ در تفسیر این آیه فرمود: «وسط و میانه‌روی یعنی عدالت و درستکاری»^(۱)، پس پیامبر خودش وسط و میانه‌روی را به درستکاری و عدالت تفسیر می‌نماید، بنابراین خداوند خودش تایید می‌کند که این امت، امت عادل است و خداوند آن را درست و راست نموده است.

و همچنین از اموری که به صورت اجمالی و کلی بر عدالت اصحاب دلالت می‌کند این است که علما روایت‌هایی را که اصحاب پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند بررسی نموده‌اند و حتی یک صحابی را نیافته‌اند که دروغی به پیامبر ﷺ نسبت داده باشد، و با وجود آن که در آخر دوران اصحاب ﷺ بدعت‌های قدریه و شیعه و خوارج رواج یافت اما هیچ کسی از اصحاب به این فرقه‌ها گرایش نداشتند و از آنها نبودند، و این دلیلی است بر آن که خداوند آنها را برگزیده و برای همراهی پیامبرش انتخاب کرده است.^(۲)

و سپس باید به امر مهمی گوشزد کرد و آن اینکه عدالت به معنای عصمت نیست، و ما گرچه معتقد به عدالت اصحاب پیامبر ﷺ هستیم ولی نمی‌گوییم که آنها معصومند، زیرا آنها انسان بوده‌اند، و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «همه فرزندان آدم خطاکارند»^(۳). بنابراین اصحاب از فرزندان آدم هستند و ممکن است خطا از آنها سر زده باشد، گرچه اشتباهات و خطاهای آنان در دریای نیکی‌هایشان پوشیده و پنهان می‌ماند.

۱- بخاری کتاب التفسیر، باب وکذلک جعلناکم أمة وسطاً حدیث ۴۴۸۷.

۲- عبدالله بن مسعود می‌گوید: خداوند به دل‌های بندگان نگاه کرد پس دید که قلب محمد از قلب‌های همه بندگان بهتر است بنابراین او را برگزید و به پیامبری مبعوث کرد و بعد از قلب محمد بهترین قلب‌ها قلوب اصحاب او بود، بنابراین خداوند آنها را وزیرانی برای پیامبرش گرداند. مسند احمد ۳۷۹/۱.

۳- مسند احمد ۱۹۸/۳.

ابن عبدالبر می‌گوید: اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت اجماع کرده‌اند که همه اصحاب عادل و درستکارند^(۱).

و ابن حجر السعقلانی می‌گوید: اهل سنت همه بر این اتفاق دارند که همه اصحاب عادل و درستکارند، و در این مورد جز افرادی از اهل بدعت کسی مخالفت نکرده است^(۲).

و همچنین تاعراقی و الجوینی و ابن الصلاح و ابن کثیر و کسانی دیگر نقل کرده‌اند که مسلمین بر این اجماع دارند که همه اصحاب عادل و درستکارند^(۳).

الخطیب البغدادی می‌گوید: اگر خداوند چیزی در مورد آنها نمی‌گفت باز هم هجرت و جهاد و جانفدایی آنها برای اسلام و بذل اموال در راه خدا و جنگیدن با پدران و برادران و خیرخواهی در راه دین و قوت ایمان و یقین دلیلی قطعی برای عدالت آنهاست و باید در پرتو به پاکی و اینکه آنها از همه پاکان و درستکارانی که بعد از آنها تا ابد خواهند آمد افضل و بهتر است باید معتقد بود^(۴).

چه کسانی عدالت اصحاب را خرده می‌گیرند؟

چهار گروه عدالت اصحاب را مورد عیب‌جویی قرار می‌دهند، گروه اول شیعه، و گروه دوم خوارج، و گروه سوم نواصب و گروه چهارم معتزله هستند، و مخالفت همه اینها در اجماع مسلمین تاثیر ندارد، چون نظر اینها اعتباری ندارد. و آنها به دلایل زیر به اصحاب طعنه می‌زنند.

اول: اینکه بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب گناه شده‌اند.

دوم: اینکه بعضی از اصحاب طبق تصریح قرآن و سنت منافق بوده‌اند.

۱- الاستیعاب ۸/۱.

۲- الإصابة ۱۷/۱.

۳- برای توضیح بیشتر به کتاب: (صحابه رسول الله فی الكتاب والسنة) باب چهارم مبحث عدالة الصحابة مراجعه کنید.

۴- الکفاية فی علم الرواية ص ۹۶.

سوم اینکه: می‌گویند اگر همه اصحاب عادل شمرده شوند پس باید همه آنها برابر باشند و وقتی که مقام همه برابر نیست پس همه عادل نیستند.

چهارم: می‌گویند دلیلی بر عدالت همه اصحاب پیامبر ﷺ وجود ندارد.

پاسخ: اینکه بعضی از آنها مرتکب گناه شده‌اند، به عدالت آنها زیانی وارد نمی‌کند، چنان که بیان کردیم. و ما می‌گوییم آنها عادل هستند و معصوم نیستند.

و اما اینکه می‌گویند بعضی از اصحاب منافق بوده‌اند این دروغ است. و منافقان از اصحاب نیستند، چون صحابی به کسی گفته می‌شود که در حالی که ایمان داشته پیامبر را دیده است و بر ایمان وفات یافته است، و منافقان در حال ایمان پیامبر را ندیده‌اند و نیز بر ایمان نمرده‌اند، بنابراین تعریف صحابی آنها را شامل نمی‌شود.

اما اینکه می‌گویند اگر بگوییم اصحاب همه عادل هستند از این لازم می‌شود که همه را برابر قرار دهیم، باید گفت که این درست نیست و لازم نمی‌شود که همه را برابر قرار دهیم، ابوبکر از همه اصحاب پیامبر ﷺ افضل و برتر است و بعد از او عمر و بعد از او عثمان و بعد از او علی و بعد از او دیگر ده نفری که به بهشت مژده داده شده‌اند افضل و برترند، و بعد از آنها اهل بدر و بعد از آنها اهل بیعت الرضوان افضل و برترند، پس اصحاب در فضیلت و برتری برابر نیستند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾. [الحديد: ۱۰].

«چه عذری برای شماست که در راه خدا انفاق نمی‌کنید در حالی که میراث آسمانها و زمین همه از آن خداست (و کسی چیزی را با خود نمی‌برد)! کسانی که قبل از پیروزی فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلندمقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو وعده نیک داده؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است و پاداش آن را به شما خواهد داد.»

و وقتی پیامبران در فضل و برتری برابر نیستند چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾. [البقره: ۲۵۳]. «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم» این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم پس اصحاب هم اینگونه هستند.

اما اینکه می‌گویند دلیلی بر عدالت همه اصحاب وجود ندارد، پیش‌تر دلایلی از قرآن و سنت در این مورد بیان شد، و تردیدی نیست که بدعت‌گذاران از دلایلی استدلال کرده‌اند ولی ما قبل از بیان دلایل آنها گفته‌ایم که می‌کنیم که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. [آل عمران: ۷].

«او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» (صریح و روشن) است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد.) و قسمتی از آن، «متشابه» است (آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد.) اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند)».

پس کسانی که می‌گویند اصحاب عادل نیستند شبهاتی از کتاب خدا و از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دارند. و اینک این شبهات را بیان می‌کنیم و به آن پاسخ می‌دهیم.

شبهاتی پیرامون اصحاب و رد آن

شبهه اول: اهل بدعت این حدیث را به عنوان شبه‌ای در عدالت اصحاب ارائه می‌دهند، پیامبر ﷺ در مورد حوض می‌گوید: مردانی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند، و از حوض دور کرده می‌شوند آنگاه می‌گویم، اصحاب من هستند، اصحاب من هستند، گفته می‌شود تو نمی‌دانی که بعد از تو چه چیزهایی پدید آورده‌اند^(۱).

این حدیث طرق و روایت‌های زیادی دارد، از آن جمله در روایتی آمده است: من در کنار حوض قرار می‌گیرم تا ببینم که چه کسانی از شما پیش من می‌آیند و افرادی از رسیدن به من جلوگیری می‌شوند، آنگاه می‌گویم پروردگارا از من و از امت من هستند، گفته می‌شود آیا نمی‌دانی که آنها بعد از تو چه کرده‌اند؟ سوگند به خدا که آنها بعد از تو به عقب چرخ زدند. ابن ابی ملیکه یکی از راویان این حدیث می‌گوید: بار خدایا از اینکه به عقب چرخ بزنیم به تو پناه می‌بریم.

و روایت دوم این است که فرمود من پیش از شما به حوض می‌روم، و در مورد افرادی به کشمکش می‌پردازم و سپس مغلوب می‌شوم، و می‌گویم پروردگارا اصحاب من هستند، اصحاب من هستند، گفته می‌شود که تو نمی‌دانی بعد از تو چه چیزهایی پدید آورده‌اند.

این دو حدیث را مسلم در صحیح خود^(۲) روایت کرده است. و اینک پاسخ به این شبهه:

اول اینکه منظور از اصحاب منافقان هستند، آنهایی که در دوران پیامبر ﷺ تظاهر به اسلام می‌کردند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ

۱- بخاری کتاب التفسیر باب کما بدأنا اول خلق نعیده حدیث ۴۷۴۰ و کتاب الفتنه، باب قول الله: واتقوا فتنة.

۲- صحیح مسلم کتاب الطهارة حدیث ۲۴۹.

إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿١﴾
[المنافقون: ۱].

«هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند، ما شهادت می‌دهیم که حتماً تو رسول خدائی، خداوند می‌داند که تو فرستاده‌ء او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند».

و منافقانی بودند که پیامبر ﷺ آنها را نمی‌شناخت چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ خُنَّ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾. [التوبة: ۱۰۱].

«و از (میان) اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم. بزودی آنها را دو بار مجازات می‌کنیم (مجازاتى با رسوائى در دنیا، و مجازاتى به هنگام مرگ)؛ سپس بسوى مجازات بزرگى (در قیامت) فرستاده می‌شوند».

پس اینها منافقانی هستند که پیامبر ﷺ آنها را از اصحاب گمان می‌برد ولی آنها چنان نبودند، دوم اینکه منظور از آنها کسانی هستند که بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند، و افراد زیادی از عرب‌ها بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند، پس اینها کسانی هستند که پیامبر ﷺ می‌گوید: اصحاب من هستند و آنگاه به او گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کرده‌اند و آنها از وقتی از آنها جدا شدی به عقب برگشتند و مرتد شدند.

سوم منظور معنای کلی است یعنی همه کسانی که با پیامبر ﷺ همراه بودند گرچه از او پیروی نکرده‌اند، بنابراین چنین کسانی تحت مفهوم اصطلاحی کلمه صحابی قرار نمی‌گیرند، و آنچه بر این دلالت می‌کند این است که وقتی عبدالله بن ابی بن سلول گفت: اگر به مدینه باز گردیم آن که عزیزتر و گرامی‌تر است، آن که خوارتر است بیرون خواهد کرد — عبدالله بن ابی بن سلول رئیس منافقین در مدینه بود — وقتی این سخن به عمر رسید گفت: ای پیامبر خدا بگذار گردن این منافق را بزنم، پیامبر ﷺ گفت: با او کاری داشته نباش چون اگر او را بکشی مردم خواهند گفت که محمد اصحاب خود را

می‌کشد^(۱). پیامبر ﷺ او را از اصحاب خود قرار داد، اما بنابر معنی لغوی کلمه، نه به معنای اصطلاح آن، چون عبدالله بن ابی بن سلول رئیس منافقان بود و از کسانی بود که خدا او را رسوا کرده بود و او نفاق خود را آشکارا اعلام می‌داشت.

چهارم: گاهی از کلمه صحابی همه کسانی که در این راه پیامبر ﷺ را همراهی می‌کنند مراد گرفته می‌شود، گرچه پیامبر را ندیده باشند، و روایتی که در آن آمده است که امت من هستند یا آنها امت من می‌باشند بر این دلالت می‌کند، اما اینکه پیامبر ﷺ فرمود من آنها را می‌شناسم، پیامبر ﷺ بیان کرده که او این امت را می‌شناسد، به او گفتند ای پیامبر خدا چگونه آنها را می‌شناسی و حال آن که آنان را ندیده‌ای؟ فرمود: من آنها را از آثار وضوء^(۲) می‌شناسم و ابن ابی ملیکه راوی حدیث همین مفهوم را از آن درک کرده بود و گفت: بار خدایا از چرخ زدن به عقب به تو پناه می‌بریم. و او از تابعین بود. و از این حدیث خوارج و نواصب و معتزله استدلال نمی‌کنند و فقط شیعه از آن بر مرتد شدن اصحاب پیامبر ﷺ استدلال می‌کنند، و به آنها گفته می‌شود چه چیزی علی و الحسن و الحسین و دیگر اهل بیت پیامبر را از بقیه اصحاب جدا می‌کند؟ و چه چیزی مانع از آن می‌شود که آنها از مرتدان نباشند؟.

۱- بخاری حدیث ۴۶۲۲ (۴/۱۸۶۱).

۲- مسلم کتاب الطهارة: باب استحباب إطالة الغرة والتجلیل فی الوضوء حدیث ۳۶۷. متن حدیث این است: ابو هریره می‌گوید پیامبر ﷺ به قبرستان آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مؤمنین وإنا إن شاء الله بکم لاحقون، دوست دارم برادران ما را می‌دیدم گفتند ای پیامبر خدا آیا مگر ما برادران تو نیستیم فرمود شما اصحاب من هستید و برادران ما کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند گفتند آن دسته از افراد امت شما که هنوز نیامده‌اند را چگونه می‌شناسی؟ فرمود: اگر کسی اسبی سفید پیشانی داشته باشد و پاهایش هم سفید باشند و در میان اسب‌های سیاهی باشد آیا او اسب خود را نمی‌شناسد؟ گفتند بله ای پیامبر خدا، فرمود آنها بر اثر وضوء پاها و پیشانی‌هایشان سفید خواهد بود و من قبل از آنها بر حوض می‌روم، و افراد از حوض من دور کرده می‌شوند چنان که شتر گم شده دور می‌شود و من آنها را صدا می‌زنم که بیایید گفته می‌شود آنها بعد از تو تغییر دادند آنگاه می‌گویم نابود باشند، نابود باشند.

ما نمی‌گوییم آنها مرتد شده‌اند، آنها از ارتداد پاک هستند، بلکه ما می‌گوییم آنان امام و پیشوای ما هستند و می‌گوییم که آنها از اهل بهشت هستند چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی بالای کوه أحد بودند گفت: ای کوه أحد استوار باش همانا بالای تو پیامبری و یا صدیقی و یا شهیدی هست^(۱)، و علی با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود و او از اهل بهشت است. و پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد الحسن و الحسين فرمود: آنها مردان جوانان اهل بهشت هستند^(۲).

اگر گفته شود که ابوبکر و عمر و ابو عبیده و دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از زمره کسانی هستند که از حوض دور کرده می‌شوند، نواصب هم می‌توانند بگویند که علی از کسانی است که از حوض دور کرده می‌شود، اگر گفته شود که فضائلی برای علی ثابت است، در جواب گفته می‌شود برای ابوبکر و عمر فضائل بیشتری ذکر شده است.

شبهه دوم در این آیه است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَرَجٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَتَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾. [الفتح: ۲۹].

«محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند (تا آنان را به بهشت وارد نماید)؛ نشانه (اطاعت) آنها (از خداوند) در صورتشان از اثر سجده (و عبادت) نمایان است مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار

۱- سنن ابوداود، ۴۶۴۸، ترمذی، ۳۶۹۹، نسائی الکبری ۸۱۵۶ سنن ابن ماجه ۱۳۴، صحیح ابن حبان ۶۹۱۶،

مسند احمد ۲۲۴۲۷، البحر الزخار ۱۲۶۳، مصنف ابن ابی شیبہ ۲۶.

۲- ترمذی ۳۷۶۸، ابن ماجه ۱۱۸، مسند احمد ۱۰۶۱۶.

می‌شود؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد، (یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار نیرومند می‌گرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند، ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی (که بهشت است) داده است. (البته این مثل، شامل صحابه رسول الله ﷺ و ﷺ و همه کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال، و بر راه و روش ایشان رهرو باشند).

ظاهر این آیه اصحاب پیامبر ﷺ را می‌ستاید، ولی چنان که خداوند در آیه‌ای که کمی پیشتر بیان کردیم می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۚ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ ۚ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۚ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾. [آل عمران: ۷].

«او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» (صریح و روشن) است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد.) و قسمتی از آن، «متشابه» است (آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد.) اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال تشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند).

بنابراین آنان که به دنبال تاویل نادرست و فتنه‌انگیزی هستند کلمات آخر این آیه را ﴿وَعَدُ اللَّهِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ﴾. [الفتح: ۲۹].

«کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی (که بهشت است) داده است».

گرفته‌اند و گفته‌اند (منهم) یعنی بعضی از آنها، و من در اینجا برای تبعیض است، پس بنابراین خداوند به کسانی از آنها وعده بهشت داده که ایمان داشته و عمل صالح کرده‌اند، از این رو بعضی در این آیه شامل، و بعضی از اصحاب در این آیه شامل نمی‌گردند. این فریب دادن و دروغ است، و بعضی پا را فراتر از این گذاشته و ادعا کرده‌اند که همه مفسرین اجماع کرده‌اند که «من» در اینجا برای تبعیض است^(۱) یعنی بعضی از آنها، اما چنین ادعایی به دلایل زیادی دروغ است که برخی عبارتند از:

اول اینکه کلمه «من» در اینجا طبق گفته علمای تفسیر برای تبعیض نیست و «منهم» به این معنی نیست که بعضی از آنها، و «منهم» به دو معنی می‌آید معنی اول یعنی از جنس آنها و امثال آنها چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ ۖ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْآَنَعُمُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ۖ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾. [الحج: ۳۰].

«و هر کس اوامر و نواهی خدا را بزرگ و محترم دارد از نظر خدا چنین کاری برای او بهتر است. چهار پایان برای شما حلال گشته است مگر آن چهار پایانی که برایتان بیان می‌شود و از پلیدها یعنی بت‌ها دوری کنید و از گفتن افتراء پرهیزید».

پس مراد خداوند این نیست که ما فقط از بعضی بت‌ها پرهیز کنیم و از بعضی دیگر دوری نکنیم، بلکه باید از همه بت‌ها دوری کنیم، پس گفته الهی که ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ [الحج: ۳۰]. یعنی «از پلیدی امثال این بت‌ها دوری کنید».

و یا اینکه «من» در اینجا موکده است چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾. [الإسراء: ۸۲].

«ما آیات قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه بهبودی و رحمت مومنان است».

معنی آیه این نیست که بعضی از آیات قرآن مایه شفا است و بعضی چنین نیستند، بلکه همه قرآن مایه شفا و رحمت است، پس کلمه «من» در اینجا موکده است، یعنی همه قرآن شفا و رحمت است، پس همچنین آیه‌ای که اصحاب را می‌ستاید چنین است و اینکه خداوند می‌گوید «منهم» یعنی امثال آنها، یا برای تاکید است. و بعد شما سیاق آیه را نگاه کنید که از اول همه‌اش ستایش است و هیچ مذمتی در آن بیان نشده است چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾. [الفتح: ۲۹]. تا آخر آیات، خداوند حالت ظاهری آنها را اینگونه بیان نموده و مورد تایید قرار داده است، و بعد حالت درونی و باطنی آنها را تایید نمود و فرموده ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾. [الحشر: ۸]. «فضل و خوشنودی خدا را می‌جویند». نه چنان که در مورد منافقان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾. [النساء: ۱۴۳].

«بی‌گمان منافقان خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند ایشان را گول می‌زند منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و مردم ریا می‌کنند و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت نمی‌پردازند».

نگاه کنید که چگونه خداوند حالت درونی منافقان را تایید نمی‌کند بلکه بیان می‌دارد که آنها با آن که در ظاهر همراه مؤمنان نماز می‌خوانند ولی دروغ می‌گویند، اما در مورد اصحاب پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾. «آنان فضل و خوشنودی خدا را می‌جویند». و اینکه منهم یعنی از جنس و امثال آنها، و یا اینکه برای تاکید است، قول جمهور مفسرین بلکه نظر همه مفسرین اهل سنت است، مانند: النسفی،

ابن الجوزی، ابن الأنبازی، الزمخشری، الزجاج، العکبری، النیسابوری، ابن کثیر، الطبری و غیره همه اینها وقتی از این آیه سخن گفته‌اند بیان داشته‌اند که «من» در اینجا موکده است یا برای بیان جنس است و چنان که بعضی ادعا می‌کنند برای تبعیض نیست^(۱).

شبهه سوم: می‌گویند وقتی پیامبر ﷺ به قصد عمره رفت و در حدیبیه بعد از قرارداد صلح با قریش دستور داد که موهای سر خود را بتراشند و قربانی‌هایشان را ذبح کنند، اما اصحاب فرمان او را نپذیرفتند و آن گاه پیامبر خشمگین شد و در حالی که ناراحت بود پیش ام سلمه رفت، ام سلمه آثار خشم و ناراحتی را در چهره او مشاهده کرد، بنابراین گفت: چه کسی تو را ناراحت کرده، خدا او را ناراحت کند؟ گفت چرا خشمگین و ناراحت نشوم، فرمان می‌دهم و از فرمانم اطاعت نمی‌شود^(۲).

بنابراین اهل بدعت می‌گویند اصحاب پیامبر ﷺ ایشان را ناراحت و خشمگین کردند و امکان ندارد که چنین کسانی عادل و درستکار باشند.

در پاسخ می‌گوییم: در همین واقعه - چنان که عروه بن مسعود در مورد آنها می‌گوید - پیامبر ﷺ اگر آب دهانش را می‌انداخت اصحاب آن را نمی‌گذاشتند به زمین بیافتد و آن را می‌گرفتند، و عروه می‌گوید: به دربار پادشاهی قیصر و نجاشی و کسری رفته‌ام اما هیچ کس را ندیده‌ام که چنان تعظیم شود که اصحاب محمد ﷺ محمد را تعظیم می‌کنند^(۳).

بنابراین اقدام نکردن اصحاب برای تراشیدن موی سر و ذبح قربانی به دلیل نافرمانی نبود، بلکه آنها از شوق و علاقه‌ای که به بیت‌الحرام داشتند این کار را انجام ندادند و آرزو می‌کردند که پیامبر نظرش را عوض کند و یا خداوند وحی نازل نماید و به پیامبرش دستور دهد که وارد مکه شود، بنابراین در اجرای فرمان پیامبر ﷺ تأخیر کردند، چنان که ام سلمه رضی الله عنها وقتی این را مشاهده کرد به پیامبر ﷺ گفت تو موی سرت را بتراش و

۱- نگا: إعراب القرآن و صرفه و بیان، تألیف محمود صافی ص ۲۷۲.

۲- سنن النسائی الکبری (۱۰۰۱۷) ابن ماجه (۲۹۸۲) مسند احمد (۱۸۰۵۲) ابو یعلی (۱۶۷۲).

۳- بخاری کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد حدیث ۲۵۸۱.

قربانیات را ذبح کن. آنگاه پیامبر ﷺ موهایش را تراشید و قربانی اش را سر برید و در این هنگام همه اصحاب بدون آن که پیامبر مجدداً به آنها دستور دهد موهای سرهایشان را تراشیدند و قربانی های خود را سر بریدند، بنابراین آنها قصد سرپیچی از فرمان پیامبر را نداشتند و به محض آن که دیدند که پیامبر ﷺ موی سرش را تراشید و قربانی اش را ذبح کرد دانستند که کار تمام شده و جایی برای تغییر نظر نیست، از این رو موهای خود را زدند و قربانی ها را ذبح کردند و فرمان الهی را اطاعت کردند و خداوند در مورد آنها آیه نازل کرد و فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾. [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی (یعنی فتح خیبر) بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

و خداوند می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرْتَهُمُ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَزَعٍ أُخْرِجَ شَطْطُهُ فَنَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾. [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند (تا آنان را به بهشت وارد نماید)؛ نشانه (اطاعت) آنها (از خداوند) در صورتشان از اثر سجده (و عبادت) نمایان است مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار می شود؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که

جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد، (یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار نیرومند می‌گرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند، ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی (که بهشت است) داده است. (البته این مثل، شامل صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنہم و همه کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال، و بر راه و روش ایشان رهرو باشند).

و بعد از صلح حدیبیه خداوند سورۀ فتح را به طور کامل نازل کرد، و آن را فتح و پیروزی نامید و آن پیروزی حقیقی بود که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم عطا کرد.

و سپس همچنین می‌گوییم از این فقط شیعه استدلال می‌کند و نواصب و خوارج و معتزله از آن استدلال نکرده‌اند، و همچنین خوارج بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که میان آنها جنگ و درگیری صورت گرفته کافر قرار می‌دهند، و معتزله در عدالت آن دسته از اصحاب که در فتنه‌ها یعنی در جنگ جمل و صفین مشارکت داشته‌اند اعتراض می‌کنند و به عدالت آنها طعنه می‌زنند.

ما به شیعه‌ها می‌گوییم آیا علی با اصحاب در حدیبیه همراه بود یا نه؟

اهل سنت و شیعه همه بر این اتفاق دارند که علی رضی الله عنہ با اصحاب همراه بود، بلکه او صلح‌نامه بین پیامبر و سهیل بن عمرو را نوشت، و علی نیز موی سرش را نتراشید و قربانی را ذبح نکرد، پس آنچه که شما به بهانه، آن اصحاب را مذمت می‌کنید، علی نیز به سبب آن مورد مذمت قرار می‌گیرد، و ما نه علی را مذمت می‌کنیم، و نه دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را. و همچنین وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی خواست که اسم او را پاک کند علی نپذیرفت، آیا علی باید مذمت شود؟!.

شبهه چهارم: می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لشکر اسامه را آماده کرد و ابوبکر و عمر و ابو عبیده و بزرگان اصحاب در این لشکر بودند و پیامبر فرمود: لعنت خدا بر کسی باد که از

لشکر اسامه باز ماند. وقتی پیامبر ﷺ وفات یافت لشکر اسامه حرکت کرد و ابوبکر و عمر با آن نرفتند، پس آنها با زبان پیامبر خدا ﷺ لعنت شده‌اند. در پاسخ به این شبهه می‌گوییم اولاً این دروغ است، و از پیامبر ثابت نیست که گفته باشد: لعنت خدا بر کسی باد که از لشکر اسامه باز ماند. بله پیامبر لشکر اسامه را آماده کرد ولی او کسی را که در آن شرکت نکرده لعنت نکرد.

دوم اینکه: ابوبکر از افراد لشکر اسامه نبود، زیرا چطور می‌توان گفت که او از افراد لشکر اسامه بود و حال آن که در زمانی که پیامبر ﷺ مریض بود به مدت دوازده روز ابوبکر پیش‌نماز مردم بود، پس چگونه پیامبر او را همراه لشکر می‌فرستد و از طرفی نیز به او دستور می‌دهد که پیش‌نماز مردم باشد؟

اما عمر با لشکر اسامه همراه بود، و وقتی پیامبر ﷺ وفات یافت هنوز لشکر اسامه حرکت نکرده بود و ابوبکر پیش اسامه رفت و از او درخواست کرد که عمر را در مدینه بگذارد تا با او در کارهایش مشوره کند، و این نشانه اخلاق والای ابوبکر صدیق است و اگر نه او می‌توانست بدون اجازه اسامه رضی الله عنهما جمعین، عمر را پیش خود نگاه دارد، و اسامه به عمر اجازه داد و عمر با ابوبکر ماند، پس این است داستان اسامه و آن طور که آنها ادعا می‌کنند نیست^(۱).

شبهه پنجم: وقتی پیامبر ﷺ وفات یافت بسیاری از عرب‌ها از دین خدا مرتد شدند، ابوبکر لشکرها را برای جنگیدن با مرتدین فرستاد، و از جمله این فرماندهان بزرگ خالد بن الولید رضی الله عنه بود که ابوبکر او را برای جنگیدن با مسیلمه کذاب که مدعی نبوت بود فرستاد، خالد بن الولید رضی الله عنه در جنگ بزرگی که به آن معرکه الحدیقه می‌گویند پیروز شد. و بعد از آن خالد به قبایل عربی که مرتد شده بودند حمله‌ور شد، و آنهایی که به دین باز می‌گشتند با آنان کاری نمی‌داشت، و آنان که از بازگشتن به دین ابا می‌ورزیدند، با آنها می‌جنگید، و از جمله کسانی که خالد پیش آنها آمد قوم مالک بن نویره بود، آنها از دادن

۱- نگا: تاریخ طبری ۴۲۹/۲، الکامل ۲۱۵/۲، البداية والنهاية ۲۰۳/۵ و بعد از آن.

زکات اموالشان اباء ورزیده بودند، خالد پیش آنها آمد و به آنها گفت: زکات اموال کجاست؟ چرا میان زکات و نماز فرق گذاشته‌اید؟

مالک بن نویره گفت: ما این مال را به دوست شما در دوران حیاتش می‌دادیم، ابوبکر چه می‌خواهد، خالد خشمگین شد و گفت: او صاحب و دوست ماست، و دوست تو نیست؟ بنابراین به ضرار بن الأزور دستور داد تا گردن مالک را بزند، و گفته شده که مالک بن نویره از سجاج که مدعی نبود بود پیروی می‌کرد^(۱).

و روایت سومی هست و آن اینکه خالد وقتی با آنها سخن گفت و آنها را از این امر باز داشت و افرادی از آنها را به اسارت گرفت به یارانش گفت: اسیرانتان را گرم کنید، چون که شب سردی بود، و در زبان ثقیف اگر می‌گفتند کسی را گرم کنید یعنی او را بکشید، بنابراین آنها گمان بردند که خالد می‌خواهد که آنها را بکشند، بنابراین بدون دستور خالد بن الولیدرضی الله عنه آنها را کشتند.

هر موردی از این سه مورد اتفاق افتاده باشد، خالد کشتن آنها را مجاز می‌دانسته بود و توجیه می‌کرد، بنابراین نباید از او خرده گرفت. اما اینکه می‌گویند، خالد بعد از کشتن مالک بن نویره در همان شب با زن او همبستر شد، این دروغ است، خالد بن الولید بعد از آن که تعدادی از آنها را کشت و تعدادی را اسیر کرد زن مالک که در میان اسرا بود را برای خود گرفت، ولی اینکه در همان شب اوّل با او همبستر شد، یا اینکه او را به خاطر زنش کشت، اینها همه دروغ هستند^(۲).

خالد بن الولیدرضی الله عنه آن مجاهد راه خدا می‌گوید: اگر در شبی سرد و زمستانی با دشمن روبرو شوم برایم بهتر است که چنان شبی با دختری عروسی کرده باشم یا به من مژده فرزندی بدهند^(۳).

۱- ابن طاووس از علمای شیعه می‌گوید: بنو تمیم والزیارت مرتد شدند و مالک بن نویره الیربوعی را به

اتفاق رئیس خود قرار دادند. نگا: فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب ص ۱۰۵.

۲- نگا: البدایة والنهاية ۳۲۶/۶.

۳- منبع سابق ۱۱۷/۷.

و او یکی از فرماندهان بزرگ بود که پیامبر ﷺ درباره او فرمود: خالد شمشیری از شمشیرهای خدا است که آن را بر مشرکان از نیام بر کشیده است^(۱). بنابراین وقتی خالد مالک بن نویره و همراهانش را به قتل رساند عمر بن الخطاب به ابوبکر گفت: خالد را عزل کن چون در شمشیر او سختی است. ابوبکر گفت: نه سوگند به خدا!! او شمشیری است که خداوند علیه مشرکان آن را از نیام بر کشیده است^(۲). شبهه ششم: می‌گویند معاویه حجر بن عدی را که صحابی بود ظالمانه کشت، قبل از پاسخ به این شبهه باید گفت که در این اختلاف شده که آیا حجر صحابی است یا تابعی، و جمهور علما بر این هستند که حجر تابعی است و صحابی نیست، و این قول بخاری و ابی حاتم رازی و ابن حبان وابن سعد و خلیفه بن خیاط و دیگران است که گفته‌اند: حجر بن عدی تابعی بود و از صحابه نیست^(۳).

چرا معاویه حجر بن عدی را کشت؟

حجر بن عدی از پیروان علی بن ابی طالب بود و از کسانی بود که در جنگ صفین در کنار او می‌جنگید، و بعد از آن که حسن به نفع معاویه از خلافت دست کشید و معاویه خلیفه شد و آن سال، سال جماعت نامیده شد، معاویه زیاد بن ابیه یا زیاد بن ابی سفیان را به عنوان والی و فرماندار کوفه مقرر کرد، کوفی‌ها مشخص بودند، آنها علی را کشتند و به فرزندش حسن خیانت کردند و به حسین خیانت کردند، و در زمان عمر به امارت و فرمانداری سعد^(۴) اعتراض کردند، و فرمانداری الولید بن عقبه و ابو موسی الأشعری را مورد عیب‌جویی قرار دادند، بلکه هیچ کس آنها را نتوانسته بود راضی کند مگر با زور شمشیر، زیاد از سوی علی^(۵) والی و فرماندار بصره بود، پس او از والیان و

۱- فتح الباری - کتاب فضائل الصحابة: باب مناقب خالد بن الولید حدیث ۳۷۵۷، قسمت اول حدیث و این

حدیث را ابن عساکر کاملاً روایت کرده است ۱۵/۸، ونگا: السلسلة الصحيحة ۱۲۳۷.

۲- الکامل فی التاریخ ۲/۲۴۲.

۳- الإصابة ۱/۳۱۳.

فرمانداران علی بن ابی طالب بود^(۱)، وقتی معاویه زمام حکومت را به دست گرفت او را همچنان به عنوان والی بصره مقرر داشت و نیز فرمانداری کوفه را به او سپرد. و چنان شد که روز جمعه زیاد بلند شد و برای مردم خطبه جمعه می خواند، گفته می شود که او خطبه را طولانی کرد، آنگاه حجر بن عدی بلند شد. و گفت: نماز، نماز. و زیاد به خطبه اش ادامه داد، آنگاه حجر بلند شد و سنگی کوچک به سوی او پرتاب کرد، و پیروان حجر بلند شدند و نیز به سوی او سنگ انداختند و او داشت در روز جمعه برای مردم خطبه می خواند، بنابراین زیاد به معاویه پیام فرستاد و او را از ماجرا آگاه کرد، آنگاه معاویه فرمان داد که حجر را پیش او بیاورند و وقتی حجر را نزد او آوردند دستور داد او را بکشند چون او خواست که فتنه به پا کند^(۲). و معاویه خواست که فتنه را در نطفه خفه کند، بنابراین او را به قتل رساند، و به خاطر این وقتی عایشه به معاویه گفت: چرا حجر بن عدی را کشتی؟ معاویه گفت: مرا و حجر را بگذار تا آن که پیش خدا با هم روبرو شویم^(۳).

و ما هم می گوئیم او و حجر را بگذارید تا پیش خدا روبروی هم قرار بگیرند. شبهه هفتم: می گویند بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه پیش ابوبکر الصدیق آمد و ارثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله برایش به جا مانده بود طلب کرد، اما ابوبکر ارث پدری او را به او نداد. این را شیعه می گویند در توجیه طلب کردن فاطمه فدک را اختلاف کرده اند. بعضی می گویند: فدک از پیامبر صلی الله علیه و آله برای فاطمه ارث مانده بود، و بعضی دیگر می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر فدک را به فاطمه هبه کرده بود.

طبق قول اول فدک از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث مانده بود، و در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب های حدیث روایت شده که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه پیش ابوبکر الصدیق رضی الله عنه

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۲۰۱-۲۰۲.

۲- الاصابة ۳/۱، سیر أعلام النبلاء ۳/۴۶۶، ۴۶۳ و تفصیل آن را در البداية والنهاية ۵۲/۸ و بعد از آن مطالعه کنید.

۳- البداية والنهاية ۵۵/۸ العواصم من القواصم ص ۲۲۰.

آمد و از او خواست که فدک و سهمیه پیامبر از خیر و غیره را به او بدهد چون ارث به جا مانده از پدرش می‌باشد.

ابوبکر الصدیق می‌گفت: من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌گفت: ما از خود چیزی به ارث نمی‌گذاریم، هر چه ما از خود به جا گذاشتیم صدقه است^(۱)، یا فرمود: آنچه ما بعد از خود گذاشتیم آن صدقه است^(۲). سه روایت آمده است. و اینگونه ابوبکر به فاطمه خبر داد و در روایتی دیگر آمده است ما گروه پیامبران چیزی از خود به عنوان ارث باقی نمی‌گذاریم^(۳).

اما روایتی که در صحیحین آمده است این است ما از خود ارث باقی نمی‌گذاریم آنچه به جا گذاشتیم صدقه است، بنابراین فاطمه از ابوبکر ناراحت شد. پس فاطمه فکر می‌کرد که ابوبکر گفته پیامبر ﷺ را اشتباه فهمیده یا اشتباه شنیده است، و فاطمه از این استدلال می‌کرد که خداوند می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلَا يُوْرِيهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِلْمُتَّحِنَاتِ ثُلُثٌ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْمُتَّحِنَاتِ الشُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾. [النساء: ۱۱].

«خداوند در باره فرزندان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم

۱- مسلم کتاب الجهاد باب حکم الفیء حدیث ۱۷۵۷.

۲- بخاری کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس حدیث ۳۰۹۳، مسلم کتاب الجهاد والسیر حدیث

۱۷۵۹، و بخاری کتاب المناقب، باب مناقب قرابة رسول الله حدیث ۳۷۱۲، و مسلم کتاب الجهاد والسیر

حدیث ۱۷۵۸.

۳- مسند احمد ۹۶۵۵ (۲۲۵/۳).

میراث از آن آنهاست؛ و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث)، از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است). (همه اینها)، بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است - شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندان، کدامیک برای شما سودمندترند! - این فریضه الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است».

اهل سنت در این مسئله به دنبال عذر آوردن برای ابوبکر نیستند و بلکه به دنبال عذری برای فاطمه هستند که کار او را توجیه کند، چون اهل سنت می‌بینند که ابوبکر از یک حدیث که به تواتر از پیامبر ﷺ نقل شده استدلال می‌کند، و این حدیث را ابوبکر و عمر و عثمان و خود علی و عباس و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و الزبیر بن العوام همه از پیامبر روایت کرده‌اند که فرمود ما ارث به جا نمی‌گذاریم و از ما ارث برده نمی‌شود هر آنچه به جا گذاشتیم صدقه است، پس فاطمه وقتی این سخن را نپذیرفت اهل سنت کوشیده‌اند تا عذری برای فاطمه جستجو کنند، نه برای ابوبکر، چون از دیدگاه اهل سنت ابوبکر در حق فاطمه مرتکب خطایی نشده است. و می‌گویند: فاطمه از ابوبکر ناراحت شد، می‌گوییم وقتی خدا از ابوبکر راضی شده، ناراحت شدن فاطمه از او به او زیانی نمی‌رساند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾. [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی (یعنی فتح خیبر) بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

و ابوبکر رضی الله عنه در رأس مؤمنانی بود که در آن روز با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند، پس هر کس که خدا و پیامبرش از او راضی باشد ناراحت شدن کسی دیگر برای او زیانی ندارد. و به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

اما اینکه می‌گویند: فدک ارث است، ما می‌گوییم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّا لَا نَوْرَثُ مَا تَرَكَنا صدقة» است و از ما ارث برده نمی‌شود، بنابراین در بعضی از طرق حدیث که در مسلم روایت شده اینگونه آمده «ما تَرَكَنا فهو صدقة» آنچه از خود به جا گذاشته‌ایم آن صدقه است. اهل بدعت این حدیث را تحریف می‌کنند و می‌گویند: ما نافیة است یعنی ما صدقه‌ای از خود به جا نگذاشته‌ایم، و اهل سنت کلمه «ما» را موصوله قرار می‌دهند و روایتی که در صحیحین آمده همین‌طور است و روایت «ما تَرَكَنا فهو صدقة» این را تأیید می‌کند، و پیامبر صلی الله علیه و آله از خود ارث به جا نمی‌گذارد بلکه طبق قول صحیح همه پیامبران از خود ارث به جا نمی‌گذارند و از آنها ارث برده نمی‌شود.

شیعه از آنچه خداوند در مورد زکریا می‌گوید استدلال می‌کنند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَأْيِ وَكَانَتْ أُمْرَاتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ۖ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾. [مریم: ۵-۶].

«و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند!) و (از طرفی) همسرم نازا و عقیم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب (وراثت در اینجا بنابر قول راجح: وراثت علم و نبوت است نه وراثت مال، به دلیل این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه و آله: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» «ما جماعت انبیا میراث نمی‌گذاریم». پس معنی سخن زکریا علیه السلام این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوب علیه السلام هست، میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی‌شان قیام ورزد؛ و او را مورد رضایت قرار ده!».

می‌گویند در اینجا ثابت شده که پیامبران از خود ارث به جا می‌گذارند، و همچنین خداوند درباره سلیمان می‌گوید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ ۖ وَقَالَ يَتَاءَتِيهَا النَّاسُ عُلْمًا مِّنْطِيقِ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۚ إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾. [النمل: ۱۶].

«و سلیمان وارث داوود شد، و گفت: «ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هر چیز به ما عطا گردیده؛ این فضیلت آشکاری است».

و اینک تفسیر این دو آیه

آیه اول: ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۖ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ ۖ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۖ﴾. [مریم: ۵-۶]. در مورد این آیه می‌گوییم، اولاً که شایسته مرد صالحی نیست که از خداوند بخواهد به او فرزندی بدهد که فقط وارث مال و دارایی او باشد، پس چگونه چنین چیزی را برای پیامبری بزرگوار که زکریا است می‌پسندیم که او از خدا بخواهد که به او فرزندی بدهد تا وارث مال و دارایی او شود.

دوماً: مشهور است که زکریا فقیر بود و نجاری می‌کرد، پس زکریا چه مال و ثروتی داشت که از خدا بخواهد که به او فرزندی بدهد تا مال او را به ارث ببرد، بلکه قاعده کلی در مورد پیامبران این است که آنها مال و ثروت نمی‌اندوختند، بلکه آن را در راهی خیر صدقه می‌کردند.

سوم: سیاق آیه ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ﴾ [مریم: ۶]. بر همین دلالت می‌کند، چند نفر از آل یعقوب بوده و رفته‌اند و جایگاه یحیی در آل یعقوب کجاست؟ آل یعقوب موسی و داود و سلیمان و یحیی و زکریا و اقوامشان بودند بلکه همه پیامبران بنی اسرائیل از آل یعقوب بودند، چون اسرائیل همان یعقوب است، و دیگر فرزندان یعقوب و بنی اسرائیل که پیامبر نبودند هم آل یعقوب هستند، پس سهمیه یحیی چقدر خواهد شد؟ سپس یحیی به مسبب دیگر وارثان باید از ارث محروم می‌شد، پس تردیدی نیست که ﴿يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالِ يَعْقُوبَ﴾. سخن کسانی را که می‌گویند منظور او به ارث بردن مال و ثروت بوده را رد می‌کند، بلکه یعقوب را برای آن ذکر کرد چون که یعقوب پیامبر بود و زکریا هم پیامبر بود، پس خواست که فرزندش نبوت و علم و حکمت را از او و از آل یعقوب به ارث ببرد.

چهارم: پیامبر ﷺ فرمود ما گروه پیامبران از خود ارث به جا نمی‌گذاریم، یا اینکه فرمود از ما ارث برده نمی‌شود، هر چه از خود به جا گذاشتیم صدقه است، و در حدیث آمده است پیامبران درهم و دیناری از خود به ارث نگذاشتند و بلکه آنها علم و دانش را به عنوان ارث بعد از خود به جا گذاشتند^(۱).

و اما آیه دوم ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَأَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾. [النمل: ۱۶]. همچنین در اینجا سلیمان از پدرش داود مال و ثروت را به ارث نبرد و بلکه نبوت و حکمت و دانش را به ارث برد، به دو دلیل:

یکی اینکه مشهور است که داود صد زن داشت و سیصد کنیز و فرزندان زیادی داشت پس چگونه فقط سلیمان از او ارث می‌برد؟ بلکه برادران سلیمان هم باید ارث ببرند و تنها سلیمان را وارث داود قرار دادن اگر وارثان دیگری باشد. درست نیست. و اگر منظور ارث بدون مال و دارایی می‌بود فایده‌ای نداشت که در کتاب خدا یاد شود، زیرا طبیعی و بدیهی است که فرزند از پدر ارث می‌برد، بنابراین خداوند از چیزی سخن گفته که محقق است و نیاز به گفتن ندارد، پس تردیدی نیست که خداوند منظوری دیگر داشته است و آن به ارث بردن نبوت است، اما اینکه بعضی از شیعه می‌گویند: فدک را پیامبر ﷺ در روز خیبر به فاطمه هدیه کرده بود، و در کتابهایشان روایت می‌کنند که بعد از فتح خیبر و بعد از آن که خداوند این آیه را نازل کرد که: ﴿وَأَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾. [الإسراء: ۲۶].

«و حق نزدیکان را بپرداز، و (همچنین حق) مستمند و وامانده در راه را! و هرگز اسراف و تبذیر مکن».

۱- بخاری کتاب العلم، باب العلم قبل القول والعمل، و ابو داود کتاب العلم باب الحث علی طلب العلم حدیث

۳۶۴۱ با اسناد صحیح.

آنگاه پیامبر فاطمه را صدا زد و فدک را به او بخشید^(۱).

تأملی کوتاه در این مورد:

اولاً این داستان دروغ است و این آیه در این وقت که آنها می‌گویند نازل نشده است و پیامبر ﷺ فدک را به فاطمه نداده، بلکه صحیح این است که فاطمه ﷺ به عنوان ارث پدری فدک را خواست، نه به این دلیل که پیامبر فدک را به او هدیه کرده است، و خبیر در اول سال هفتم هجری فتح شد، و زینب دختر پیامبر ﷺ در سال هشتم هجری^(۲) وفات یافت، و دختر دیگرش ام کلثوم در سال نهم هجری در گذشت^(۳)، پس چگونه پیامبر ﷺ فدک را به فاطمه هدیه می‌کند. و زینب و ام کلثوم را چیزی نمی‌دهد؟ پس این اتهامی است که به پیامبر می‌زنند که او میان فرزندان فرقی می‌گذاشته است. و بشیر بن سعد وقتی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا من به پشرم باغی را هدیه کرده‌ام و می‌خواهم تو را گواه بگیرم.

پیامبر ﷺ فرمود: آیا به همه فرزندان داده‌ای؟ گفت: نه.

پیامبر ﷺ فرمود: برو من بر ظلم و ستم گواهی نمی‌دهم^(۴).

پیامبر این کار او را ظلم و ستم نامید یعنی اینکه ترجیح دادن فرزندان بر یکدیگر ستم است، و پیامبر ﷺ که بر ستم گواهی نمی‌دهد آیا خودش ستم می‌کند؟ هرگز ایشان ﷺ چنین نمی‌کند، و ما پیامبر ﷺ را از ستم پاک می‌دانیم. و اگر فدک را به فاطمه هبه کرده است، یا فاطمه آن را تحویل گرفته، و یا تحویل نگرفته است، اگر آن را قبض کرده، پس چگونه چیزی را مطالبه می‌کند که در دست اوست؟ و اگر آن را قبض نکرده و تحویل نگرفته است، پس هبه اگر قبض نشود و به دست گرفته نشود گویا انجام نشده است. پس چه بگویند ارث فاطمه بوده و چه بگویند به او هبه شده سخنان پوچ و بی‌محتوا است. و

۱- تفسیر الصافی ۱۸۶/۳.

۲- سیر أعلام النبلاء ۲۵۰/۲، الاصابه ۲۰۶/۴.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲۵۲/۲ الاصابه ۴۶۶/۴.

۴- مسلم کتاب الهبات حدیث ۱۶۲۳.

فدک نه ارث فاطمه بوده و نه به او هبه شده است، و امر شگفت انگیز در این قضیه آن است که بعد از وفات صدیقه رضی الله عنها عمر بن الخطاب خلیفه شد، و سپس بعد از او عثمان خلیفه شد، و بعد از او علی به خلافت رسید، پس اگر فرض کنیم که فدک به فاطمه تعلق داشته است، چه ارث او بوده و چه به او هبه شده باشد، به هر حال ملک او بوده، و او شش ماه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، پس فدک بعد از او به چه کسی تعلق می‌گیرد؟ باید به ورثه برسد، و یک چهارم آن به علی می‌رسد، و باقی آن به الحسن و الحسین و زینب و ام کلثوم رضی الله عنهن تعلق می‌گیرد، و وقتی علی خلیفه شد فدک را به فرزنداناش نداد، پس اگر ابوبکر و عمر و عثمان به خاطر ندادن فدک به صاحبان آن ظلم کرده‌اند، پس همچنین علی ظلم کرده است، چون او فدک را به صاحبان آن نداد و به فرزنداناش آن را نداد، و او نباید چنین کاری می‌کرد.

ما همه را ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را پاک و منزه می‌دانیم. پس فدک را پیامبر به فاطمه هبه نکرده بود، و همچنین به عنوان ارث پیامبر نبود که به او برسد.

و می‌گویند وقتی فدک را به فاطمه ندادند ناراحت شد و پیش قبر پدرش رفت و به او شکایت کرد، باید گفت که این دروغ است و چنین کاری شایسته فاطمه رضی الله عنها نیست، زیرا خداوند در مورد بنده صالح و پیامبر بزرگوار یعقوب علیه السلام می‌گوید: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». [یوسف: ۸۶].

«گفت: من غم و اندوهم را تنها به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم)! و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

پس چگونه شایسته فاطمه است که شکایت پریشان حالی و اندوه خود را بعد از وفات پیامبر به پیامبر صلی الله علیه و آله برده باشد، ما فاطمه را بزرگتر از این می‌دانیم و می‌گوییم که او شکایت پریشان حالی و غم و اندوه خود را به کسی جز خداوند نمی‌برد.

و اینکه می‌گویند فاطمه از ابوبکر ناراحت شد و همچنان که از او ناراحت بود از دنیا رفت، بله فاطمه ناراحت شد و ما گفتیم، ما به دنبال عذری برای فاطمه هستیم، و به دنبال عذری برای ابوبکر نیستیم که کار او را توجیه کنیم، و فاطمه معصوم نبود، و مشهور است که ابوبکر رفت و کوشید او را راضی کند تا آن که او راضی شد، چنان که بسیاری از

علما این را از شعبی روایت کرده‌اند^(۱)، و شعبی از بزرگان تابعین بود و خداوند حقیقت امر را بهتر می‌داند.

و همچنین معروف است که اسما بنت عمیس همسر ابوبکر الصدیق فاطمه را غسل داد، پس چگونه همسر ابوبکر الصدیق او را غسل می‌دهد و ابوبکر از مرگ او با خبر نمی‌شود؟ و روایت صحیح این است که فاطمه را در شب دفن کردند و ابوبکر خبر نشد. شبهه هشتم: می‌گویند: عمر درباره بیعت ابوبکر الصدیق گفت: آن ناگهانی و غیر منتظره بود، می‌گوییم این درست است از عمر رضی الله عنه ثابت است که درباره بیعت با ابوبکر الصدیق گفت آن ناگهانی بود، و بیاید قصه را به طور کامل در صحیح بخاری بخوانیم:

ابن عباس می‌گوید که به عمر بن الخطاب خبر رسید که بعضی از مردم می‌گویند اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنیم و بیعت با ابوبکر ناگهانی بوده است، وقتی این خبر بن عمر بن الخطاب رسید گفت: به من خبر رسیده که، یکی از شما می‌گوید: سوگند به خدا اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم، کسی این فریب نخورد که بگوید که بیعت ابوبکر ناگهانی بود و تمام شد، درست بیعت با او همان گونه بود، ولی خداوند از شر نجات داد و در میان شما کسی مانند ابوبکر نیست که به او چشم دوخته شود.

سپس عمر داستان رفتنش را به همراه ابوبکر الصدیق به سقیفه بنی ساعده پیش انصار بیان کرد و گفت: من گفتار خوبی آماده کرده بودم که می‌خواستم آن را بیان کنم و من از او زودتر خشمگین می‌شدم و دوست داشتم به جای ابوبکر من سخن بگویم، وقتی خواستم سخن بگویم ابوبکر گفت: صبر کن بنابراین دوست نداشتم او را ناراحت کنم.

و ابوبکر که از من بردبارتر و متین‌تر بود سخن گفت، و سوگند به خدا او هیچ سخنی از آنچه من آماده کرده بودم نگذاشت مگر آن را یا بهتر از آن را گفت تا آن که ساکت شد و گفت: آنچه از خوبی‌های شما بر شمردم شما شایسته آن هستید، و این امر (خلافت) باید در قریش باشد، نسب و جایگاه آنها از همه عرب‌ها بالاتر است، و من برای شما یکی از این دو مرد را می‌پسندم (منظورش عمر و ابو عبیده بود) پس با هر یک از آنها که می‌خواهید بیعت کنید و او در حالی که بین من و ابو عبیده نشسته بود دست

مرا و دست ابو عبیده را گرفت، و از سخنان او فقط همین مورد پسندم واقع نشد، سوگند به خدا اگر گردنم زده می‌شد برایم بهتر از آن بود که بر قومی فرمانروایی کنم که ابوبکر در میان آنهاست، و تا آن که عمر گفت: و سوگند بن خدا در میان کسانی که ما در جمع آنان حاضر شدیم امر مهم‌تری از بیعت با ابوبکر نبود، ترسیدیم که اگر با ابوبکر بیعت نکنیم و از آنها جدا شویم، آنان شخصی از خود را انتخاب کرده با او بیعت کنند، پس یا ما با آنها بیعت می‌کردیم بدون آن که راضی بوده باشیم، و یا اینکه با آنها مخالفت می‌کردیم و آنگاه فساد به وجود می‌آمد، پس هر کس با فردی بدون مشوره مسلمین بیعت کرد نه از او و نه از فردی که با او بیعت شد پیروی نکنید، چون بیم آن می‌رود که هر دو کشته شوند^(۱).

این بود داستان بیعت، بله بیعت ناگهانی بود اما حکایتی دارد که ما آن را در بحث سقیفه بنی ساعده به طور مفصل بیان کردیم. بدین خاطر این را نمی‌توان عیبی برای عمر رضی الله عنه بر شمرد.

شبهه نهم: حدیث ابن عباس است که می‌گوید: وقتی مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله فرا رسید، در خانه مردانی بودند که عمر نیز در میان آنها بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بیایید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نخواهید شد، عمر گفت: درد بر پیامبر غالب آمده و قرآن پیش شماست، و ما را قرآن کافی است، و اهل خانه اختلاف کردند و به جر و بحث پرداختند بعضی می‌گفت: نوشت افزاری بیاورید تا پیامبر خدا برای شما چیزی بنویسد که هرگز بعد از او گمراه نخواهید شد، و بعضی همان چیز را می‌گفتند که عمر می‌گفت، وقتی بگو و مگو و اختلاف زیادی نزد پیامبر کردند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: بلند شوید^(۲).

۱- بخاری کتاب الحدود باب رجم الحلی من الزنا إذا أحصنت حدیث ۳۹۳۰.

۲- بخاری کتاب العلم باب کتاب العلم حدیث ۱۱۴، مسلم کتاب الوصیه ۱۶۳۷.

با توجه به این حدیث، شیعه به اصحاب پیامبر ﷺ طعنه می‌زنند و به دروغ ادعا می‌کنند که عمر گفت: پیامبر خدا هذیان می‌گوید^(۱)، و این دروغی است که به عمر نسبت می‌دهند و عمر نگفت که پیامبر ﷺ هذیان می‌گوید، بلکه در روایت صحیحین و دیگر کتابها آمده که عمر رضی الله عنه گفت: درد و ناراحتی بر پیامبر خدا غالب آمده است، و در این وقت بیماری پیامبر شدت گرفته بود. و حدیث عایشه رضی الله عنها شدت بیماری پیامبر را بیان می‌کند که وقتی پیامبر بیهوش شد و سپس وقتی به هوش آمد گفت: آیا مردم نماز خوانده‌اند؟.

گفتند: آنها منتظر تو هستند ای پیامبر خدا، فرمود برایم آب بیاورید و آنگاه وضوء گرفت و سپس بلند شد و خواست که به نماز برود اما ایشان ﷺ به زمین افتاد، و وقتی برای بار سوم به زمین افتاد و بیهوش شد و سپس وقتی به هوش آمد گفت آیا مردم نماز خوانده‌اند؟ گفتند: آنها منتظر تو هستند، فرمود: ابوبکر را بگویند که پیش نماز مردم شود و با آنها نماز بخواند^(۲).

بلکه کسانی بودند که گفتند پیامبر هذیان می‌گوید ولی عمر نبود. و از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که وقتی پیامبر ﷺ را دید که به شدت تب می‌کرد دلش به حال ایشان سوخت و گفت: ای پیامبر خدا تو به شدت تب می‌کنی، پیامبر ﷺ فرمود: من به اندازه دو نفر شما تب می‌شوم، ابن مسعود گفت: آیا این بدان خاطر است که دو برابر پاداش می‌بینی؟ فرمود: بله^(۳)، بنابراین پیامبر ﷺ به شدت تب می‌شد، و وقتی عمر از پیامبر ﷺ شنید که می‌گفت: بیایید تا برایتان چیزی بنویسم. دلش به حال پیامبر ﷺ سوخت و گفت درد بر پیامبر خدا غالب آمده است، کتاب خدا ما را کافی است. من (مولف) می‌گویم و این سخن عمر با گفته الهی مطابق است که فرمود:

۱- فاسألو اهل الذکر ص ۱۴۴ و ص ۱۷۹ و مولف این کتاب تیجانی به دروغ این را به بخاری نسبت داده است.

۲- بخاری - کتاب الاذان باب إنما جعل الإمام ليؤتم به حدیث ۶۸۷، مسلم کتاب الصلاة ۴۱۸.

۳- بخاری کتاب المرضى، باب أشد الناس بلاء حدیث ۵۶۴۸، مسلم کتاب البر والصلة حدیث ۲۵۷۱.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. [المائدة: ۳].

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: سوگند به خدا هیچ چیزی که شما را به خدا و به بهشت نزدیک می‌کند را نگذاشته‌ام مگر آن که شما را به آن خبر داده‌ام، و هیچ چیزی از آنچه خدا شما را به آن فرمان داده را نگذاشته‌ام مگر آن که شما را به آن فرمان داده‌ام، و هیچ چیزی که خدا شما را از آن نهی کرده است را نگذاشته‌ام مگر آن که شما را از آن نهی کرده‌ام^(۲). پس هیچ چیزی در دین باقی نمانده که پیامبر ﷺ آن را بیان نکرده باشد، پس آن چیزی که پیامبر ﷺ می‌خواست بنویسد چه بود؟

احمد در مسند خود از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: ما نزد پیامبر خدا ﷺ بودیم به من گفت: که چیزی (تخته یا چیز دیگری که بر آن نوشته شود) بیاور که در آن چیزی بنویسم که امت من بعد از من گمراه نشود، علی می‌گفت: ترسیدم که بمیرد (یعنی ترسیدم که قبل آن که نوشت افزار برای او آورده شود بمیرد) بنابراین گفتم: ای پیامبر خدا من حفظ می‌کنم و به خاطر می‌سپارم، پیامبر ﷺ گفت: شما را به نماز و زکات و کنیزهایتان سفارش می‌کنم.

اگر بگویند که اصحاب از فرمان پیامبر ﷺ سر پیچی کردند و نوشت افزار برای او فراهم نکردند، می‌گوییم پس اولین کسی که نافرمانی کرد علی بود چون پیامبر ﷺ او را به طور مستقیم مأمور کرد که نوشت افزار فراهم نماید، پس چرا علی آن را نیاورد؟! پس اگر اصحاب پیامبر ﷺ را به خاطر این کار ملامت کنیم علی نیز مورد ملامت قرار می‌گیرد، اما ما می‌گوییم هیچ یک از اصحاب را مستحق نکوهش و سرزنش نیستند:

۱- سلسله الأحادیث الصحيحة ۴/۴۱۷ ضمن حدیث ۱۸۹۰.

۲- متفق علیه.

اول اینکه علی رضی الله عنه خودش در این حدیث می گوید. ترسیدم که پیش از آماده شدن نوشت افزار او بمیرد بنابراین گفتم ای پیامبر خدا من حفظ می کنم و به خاطر می سپارم، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما را به نماز و زکات و رفتار نیک با کنیزان سفارش می کنم. پس ایشان رضی الله عنهم آنچه را که می خواست بنویسد با زبان گفت.

دوم: اینکه آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست بنویسد، یا گفتن آن بر پیامبر لازم و واجب بوده، یا مستحب بوده است، اگر بگویند آنچه می خواست از واجبات شرعی بود که باید آن را بیان می کرد و به مردم می رساند، پس طبق گفته آنها پیامبر صلی الله علیه و آله همه شریعت را رسانده است، و این طعنه ای به پیامبر و به خداوند است که می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾. امروز دینتان را برایتان کامل کردم. و اگر بگویند آن مستحب بوده است، می گوئیم ما هم همین را می گوئیم.

سوم اینکه اصحاب به خاطر دلسوزی و مهربانی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله از آوردن نوشت افزار امتناع ورزیدند، نه اینکه از فرمان او سر پیچی کنند. شبهه دهم: عمر بن الخطاب رضی الله عنه از حج تمتع و از ازدواج موقت نهی کرد، با اینکه این دو کار در زمان پیامبر حلال و مشروع بودند، پس چگونه عمر چیزی را که خدا حلال کرده حرام می سازد؟.

اول درباره حج تمتع سخن می گوئیم.

می گوئیم به فرض آن که عمر رضی الله عنه در نهی کردن از حج تمتع اشتباه کرده است، خوب چه می شود؟! ما ادعا نمی کنیم که عمر معصوم است، بلکه می گوئیم او همان دیگر اصحاب جایز الخطاء است، اگر فرض کنیم که او به اشتباه رفته باشد.

الصبی بن معبد می گوید به عمر گفتم: من هم برای حج و هم برای عمره احرام بسته ام (یعنی تمتع انجام می دهم) عمر گفت: به سنت پیامبرت عمل کرده ای^(۱). پس عمر تمتع را سنت می داند، بلکه او این مرد را ستود و او را نهی نکرد، و گفت به سنت پیامبرت رهنمود شده ای.

۱- نسائی کتاب الحج، باب القران حدیث ۲۷۱۹ و سند آن صحیح است.

و سالم از ابن عمر روایت می‌کند که از او درباره حج تمتع پرسیدند او گفت آن را انجام دهید، به او گفتند تو با پدرت مخالفت می‌کنی، گفت: پدرم آنچه را که شما می‌گویید نگفته است، بلکه او گفت: عمره را از حج جدا انجام دهید (یعنی عمره در ماه‌های حج باید به همراه هدی و قربانی انجام شود، و عمر خواست که در غیر از ماه‌های حج کعبه زیارت شود) و شما آن را حرام قرار دادید و حال آن که خداوند آن را حلال قرار داده است و پیامبر ﷺ به آن عمل کرد، وقتی زیاد با او سخن گفتند گفت: آیا کتاب خدا سزاوارتر است که به آن عمل شود یا گفته عمر^(۱).

پس منظور عمر چه بود؟

منظور عمر این بود که خانه خدا در هیچ روزی از روزهای سال از عمره گذاران خالی نباشد، و مردم وقتی به حج می‌رفتند به همراه حج عمره می‌کردند و این را حج تمتع می‌گویند و بعد از آن به بیت الله نمی‌آمدند بنابراین عمر خواست تا حج افراد انجام دهند و بعد از آن در سفر مسقتل و جدایی برای عمره بیایند تا خانه خدا از مردم خالی نباشد.

پس نهی کردن عمر اینگونه نبود که او حج تمتع را حرام قرار دهد و بلکه چنین نظری داشت. و گمان می‌برد که این بهتر است، و در این مورد عیبی برای او نیست، بلکه گفتیم که وقتی الصبی بن معبد حج تمتع کرد عمر به او گفت: به سنت پیامبرت رهنمود گشته‌ای.

دوم: متعه (ازدواج موقت) نهی از ازدواج موقت از علی علیه السلام ثابت است که او آن را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند، چنان که در صحیحین روایت شده که علی علیه السلام به ابن عباس وقتی دید که ابن عباس ازدواج موقت را جایز می‌داند - گفت: تو فرد سرگرانی هستی، پیامبر

خدا ﷺ ازدواج موقت و گوشت خرهای اهلی را در روز خیبر^(۱) حرام گرداند، و این حدیث در کتاب‌های معتبر شیعه ذکر شده است^(۲).

و همچنین حدیث مسلم بن الأكوع در مسلم بیان شده که پیامبر ﷺ متعه (ازدواج موقت) را در سال فتح حرام کرد^(۳)، و همچنین سیره الجهنی در مسلم روایت می‌کند که پیامبر ﷺ متعه را حرام کرد^(۴).

و وقتی عمر از متعه (ازدواج موقت) نهی کرد چه اشکالی دارد؟ او از چیزی نهی کرده است که پیامبر خدا ﷺ نهی کرده است، و او از چیزی نهی کرده که خداوند متعال از آن نهی کرده است چنان که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۖ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۚ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾. [المؤمنون: ۵-۷].

«و آنها که دامن خود را (از آلوده شدن به بی‌عفتی) حفظ می‌کنند؛ تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند، که در بهره‌گیری از آنان ملامت نمی‌شوند؛ و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند، تجاوزگرند».

پس خداوند آنها را متجاوز نامیده است.

و آنها برای جایز بودن متعه (ازدواج موقت) از این آیه استدلال می‌کنند که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۖ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ۚ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ ۚ فَمَا

۱- بخاری کتاب النکاح، باب النهی عن نکاح المتعة حدیث ۵۱۱۵، مسلم کتاب النکاح حدیث ۱۴۰۷.

۲- وسائل الشیعة ۱۲/۲۱.

۳- مسلم کتاب النکاح حدیث ۱۴۰۶.

۴- مسلم، کتاب النکاح حدیث ۱۴۰۶ و احادیث زیاد دیگری هست که بر حرام بودن متعه (صیغه) دلالت دارند.

أَسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۲۴﴾ [النساء: ۲۴].

«و زنان شوهردار (بر شما حرام است)؛ مگر آنها را که (از راه اسارت جنگی) مالک شده‌اید؛ (زیرا اسارت آنها در حکم طلاق است)؛ اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته است. اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ (یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند آنها را بر شما حلال گردانیده است) در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید. و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده‌اید. (یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقرر کردن مهر، با رضایت یک دیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا تمام آن را به شوهر خویش ببخشد، و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید، و یا هرگونه تصمیمی که درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید) خداوند، دانا و حکیم است».

آنها از این استدلال می‌کنند که در یک قرائت آمده است «فما استمتعتم به منهن إلی أجل مسمى فآتوهن أجورهن فريضة ولا جناح عليكم فيما تراضيتن به من بعد الفريضة» و اگر با زنی از زنان تا مدت معینی ازدواج کردید و از او کام گرفتید باید که مهریه او را بپردازید، و این واجب است و بعد از تعیین مهریه بر شما گناهی نیست در آنچه میان خود بر آن توافق می‌نمایند.

می‌گوییم اولاً این قرائت متواتر نیست و از قرائت‌های هفتگانه نیست و همچنین از قرائت‌های دهگانه نیست بلکه قرائت شاذی است. و با حدیث پیامبر ﷺ منسوخ است، خواه با حدیث علی منسوخ باشد، یا با حدیث سلمه بن الأكوع، یا سبره الجهنی، یا دیگران.

شبهه یازدهم: درباره این آیات که: ﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ۱۱۱ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۱۱۲ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ۱۱۳ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلْحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ۱۱۴. [التحریم: ۱-۴].

«ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟ و خداوند آمرزنده و رحیم است. خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است، و خداوند مولای شماست، و او دانا و حکیم است. به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود، هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت، گفت: خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت. اگر شما دو زن (عایشه و حفصه) به درگاه خداوند توبه کنید، به راستی که دل‌های شما از همدستی علیه پیامبر ﷺ به توبه کردن مایل است و دستور خداوند را به سمع قبول دریافته است، و اگر با هم علیه رسول الله ﷺ متفق شوید، در حقیقت خدا یاور اوست، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان او هستند».

می‌گویند: (صغت) یعنی به سوی کفر منحرف شده است، و می‌گویند این آیات خدا درباره عایشه و حفصه نازل شده‌اند.

می‌گوییم: عبید بن عمیر می‌گوید: از عایشه رضی الله عنها شنیدم که گفت: پیامبر خدا ﷺ پیش زینب بنت جحش همسر و دختر عمه پیامبر می‌ماند و پیش او غسل می‌خورد، من و حفصه با یکدیگر توافق کردیم که پیامبر پیش هر کدام از ما آمد به او بگوییم که بوی

مغایر از تو به مشامم می‌رسد، مغافر خورده‌ای؟ پیامبر ﷺ پیش یکی از آنها آمد و او همین سخن را به او گفت آنگاه پیامبر فرمود: چیزی نیست پیش زینب عسل خورده‌ام و دوباره نخواهم خورد. پیامبر ﷺ در آن وقت پیش حفصه بنت عمر بود و به او گفت: کسی را خبر نکن دوباره نخواهم خورد او عایشه را خبر کرد که در نقشه‌اش موفق شده است، و پیامبر ﷺ از خوردن عسل امتناع ورزیده و برای بار دوم هرگز عسل نخواهد خورد، آن گاه خداوند این آیات را نازل فرمود: ﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ۱ ﴿قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَانَا وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ ۲ ﴿وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ﴾ ۳ ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلْحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾. [التحریم: ۱-۴].

یعنی از حسادت که شما زنان به یکدیگر می‌ورزید خداوند پشتیبان پیامبر است، و اینکه فرمود: (صغت) یعنی دلهایتان در این کار از حق منحرف شده است، پس کاری اشتباه است، و به معنی این نیست که کافر گشته‌اید، چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آن که آنان همسران پیامبر و مادران مؤمنان هستند و آنان کسانی که خداوند به پیامبر دستور داده که کسی از آنها را طلاق ندهد و به جای آنها همسری دیگر بر نگزیند و با وجود آنها با زنی دیگر ازدواج نکند. چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا﴾. [الأحزاب: ۵۲].

«بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست، و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی (بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی) هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنچه که بصورت کنیز در ملک تو درآید! و خداوند ناظر و مراقب هر چیز است».

و بعد از این طبق روایت صحیح خدا به او اجازه ازدواج زنانی دیگر غیر از آنها را داد.

مهم این است که این دلیلی است برای اینکه به جوش آمدن غیرت امر بسیار طبیعی است که بین زنان رخ می دهد، بلکه همسران پیامبر ﷺ دو گروه بودند.

عایشه رضی الله عنها می گوید: زنان پیامبر ﷺ دو گروه بودند، در یک گروه عایشه و حفصه و صفیه و سوده بود، و در گروه دیگر ام سلمه و دیگر زنان پیامبر ﷺ بودند. مسلمین دانستند که پیامبر ﷺ عایشه را خیلی دوست دارد، بنابراین اگر کسی می خواست برای پیامبر هدیه ای بفرستد آن را نگاه می داشت تا آن که پیامبر به خانه عایشه می رفت آنگاه هدیه را برای پیامبر ﷺ می فرستاد، گروه ام سلمه به ام سلمه گفتند که با پیامبر ﷺ حرف بزن تا به مردم بگوید: هر کس می خواهد برای پیامبر هدیه ای بفرستد پیامبر در هر خانه ای از خانه هایش که بود آن را بفرستد. ام سلمه خواسته زنان پیامبر را با پیامبر در میان گذاشت، پیامبر چیزی به او نگفت، از او پرسیدند، گفت: پیامبر به من چیزی نگفت، آنگاه آنها به او گفتند با پیامبر حرف بزن، عایشه می گوید: وقتی نوبت ام سلمه شد و پیامبر پیش او رفت، ام سلمه با او حرف زد، اما پیامبر در پاسخ او چیزی نگفت، زنان از او پرسیدند، او گفت: پیامبر به من چیزی نگفت، زنان گفتند: با او حرف بزن تا آن که پاسخ تو را بدهد.

آنگاه پیامبر به او گفت: درباره عایشه مرا اذیت نکن در محاف هیچ زنی جز عایشه بر من وحی نازل نشده است، ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا از اذیت کردن تو توبه می کنم. سپس آنها (یعنی گروه ام سلمه) فاطمه دختر پیامبر ﷺ را فراخواندند و او را پیش پیامبر فرستادند، او آمد و گفت: زنانت از تو می خواهند که درباره ما و دختر ابوبکر عدالت را در نظر بگیر، پیامبر فرمود: دخترم آیا کسی را که من دوست می دارم تو دوست نمی داری؟

فاطمه گفت: بله. گفت پس این را (عایشه را) دوست بدار، آنگاه فاطمه پیش زنان برگشت و آنها را از آنچه گذشته بود خبر کرد، زنان گفتند دوباره پیش پیامبر برو اما فاطمه نپذیرفت^(۱). آنگاه آنان زینب بنت جحش را پیش پیامبر ﷺ فرستادند و او سخنانی

۱- این در مسلم ذکر شده و در بخاری نیست.

تندی به زبان آورد و گفت: زنانت تو را به خدا سوگند می‌دهند که در مورد دختر ابوبکر و آنها با عدالت رفتار کن، او صدایش را بلند کرد تا آن که به عایشه که پیش پیامبر ﷺ نشسته بود ناسزا گفت و پیامبر به عایشه نگاه می‌کرد که آیا چیزی می‌گوید یا نه، عایشه جواب زینب را داد تا آن که او را ساکت کرد. آنگاه پیامبر ﷺ به عایشه نگاه کرد و گفت: او دختر ابوبکر است^(۱).

منظور این است که همسران پیامبر هووی یکدیگر بوده‌اند، و میان هووها چیزهای زیادی پیش می‌آید، و ما می‌گوییم حفصه و عایشه اشتباه کرده‌اند، ولی با کاری که کردند به خدا کفر نورزیده‌اند.

شبهه دوازدهم: می‌گویند معاویه زیاد بن ابیه را برادر و پسر پدرش قرار داد و حال آن که او پسر عبید الثقفی بود و معاویه او را زیاد بن ابی سفیان خواند.

ما می‌گوییم زیاد پسر عبید الثقفی نیست، بلکه او به زیاد بن ابیه (زیاد پسر پدرش) یا به ابن سمیه معروف بود، چون مادرش سمیه زنا کرده بود. و او از زنا متولد شده بود (و ولدزنا بودنش به او زیانی نمی‌رساند و او در این مورد مرتکب گناهی نشده است) در دوران جاهلیت مردانی که ابو سفیان پدر معاویه هم در میان آنها بود پیش سمیه آمدند و با او زنا کردند (زنا کردن ابو سفیان در زمان جاهلیت برای او زیانی ندارد چون آنها مشرک بوده‌اند و زنا از شرک گناه کمتری است) و زیاد از والیان و فرمانداران علی^{علیه السلام} بود و او مردی سخنور بود.

پدر معاویه به معاویه گفت که زیاد پسرش است و گر چه زنزاده است اما پسر اوست، و هیچ کس ادعا نکرده بود که زیاد پسرش می‌باشد، و مادر زیاد سمیه همسری نداشت، و اگر شوهری می‌داشت می‌گفتیم فرزند مال صاحب فراش است و زناکار بهره‌ای ندارد، اما او شوهری نداشت، و کنیزی بود که ابو سفیان با او همبستر شد و او زیاد را به دنیا آورد و معاویه او را برادرش قرار داد، به معاویه اعتراض کرده‌اند که او زیاد

۱- بخاری کتاب الهیة، باب من أهدى إلى صاحبه حدیث ۲۵۸۱، و مسلم، کتاب فضائل الصحابة حدیث

را به برادرش و به ورثه اضافه کرده است و آیا وارث می‌تواند کسی دیگر را به جمع ورثه اضافه کند؟ یا این کار جایز نیست؟ باید گفت که این مسئله‌ای فقهی و اجتهادی است، بنابراین امام مالک و غیره زیاد را ابن ابی سفیان نامیده‌اند و همین را از معاویه رضی الله عنه خرده گرفته‌اند.

خلیفه بعد از پیامبر خدا ﷺ کیست

اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که بعد از پیامبر خدا ابوبکر جانشین اوست، و دیگران در این باره با آنها مخالف هستند و می‌گویند که علی علیه السلام از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم برای خلافت و جانشینی پیامبر سزاوارتر بوده است و خلیفه بلا فصل پیامبر است، و از بعضی دلایل که در قرآن و در کتابهای حدیث از قبیل بخاری و مسلم و دیگر کتابهای سنن و مسانید آمده‌اند استدلال کرده‌اند که ما مهم‌ترین و صحیح‌ترین آن دلایل را بیان می‌کنیم سپس این را توضیح می‌دهیم که تا چه حدودی این دلایل بر مراد آنها دلالت می‌کنند.

و همچنین می‌گوییم که علی علیه السلام از غلو و افراط در مدح بی‌نیاز است، زیرا او داماد پیامبر و شوهر بهترین دختر او فاطمه بانو زنان اهل بهشت می‌باشد، و همچنین او پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و چهارمین خلیفه راشد و دارای فضائل بسیار زیادی است، اما قضیه، بیان فضائل علی نیست و این مسئله‌ای حل شده است که همه قبول دارند بلکه قضیه این است که آیا این فضائل بر این دلالت می‌کنند که علی از دیگران به خلافت اولی و سزاوارتر است؟.

و اینک دلایل کسانی که می‌گویند علی به خلافت اولی بوده و باید قبل از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم خلیفه می‌شد.

۱- حدیث غدیر

حدیث غدیر از مهمترین دلایل شیعه بر اولویت علی به خلافت است تا آن که درباره آن کتابی یازده جلدی تألیف شده که کتاب الغدیر است، و این حدیث را امام مسلم در صحیح خود از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت کرده که گفت: در محل آبی به نام خم بین مکه و مدینه پیامبر در میان ما به سخنرانی ایستاد و بعد از حمد و ستایش خدا و موعظه گفت: اما بعد، ای مردم نزدیک است که فرستادهٔ پروردگارم بیاد و من دعوت او را لبیک گویم و از میان شما بروم، من در میان شما دو چیز گران بها و مهم به یادگار می‌گذارم اول کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ زنید، و پیامبر به تمسک به کتاب خدا مردم را برانگیخت و تشویق کرد و سپس گفت: و اهل بیت

خودم را در میان شما می‌گذارم شما را سفارش می‌کنم که در رفتار با اهل بیت من، خدا را مراعات کنید، و شما را سفارش می‌کنم که در رفتار با اهل بیت من خدا را مراعات کنید سه بار آنرا تکرار کرد. حسین (راوی حدیث از زید بن ارقم) به او گفت: اهل بیت او چه کسانی هستند ای زید؟ آیا زنانش از اهل بیت او نیستند؟

گفت: بله، ولی اهل بیت او کسانی هستند که صدقه و زکات برای آنها حرام است. گفت: آنها چه کسانیند؟ گفت: آنها آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس می‌باشند. گفت: بر همه اینها صدقه حرام شده است؟ گفت: بله^(۱).

و ترمذی^(۲) و احمد^(۳) و نسائی در خصاص^(۴) و حاکم^(۵) این را اضافه کرده که پیامبر ﷺ فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای او است. و اضافه‌های دیگر نیز روایت شده است که فرمود: بار خدایا دوست بدار هر کس را که او دوست می‌دارد، و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی می‌کند، و یاری کن کسی را که او یاری می‌کند، و خوار کن کسی را که او خوار می‌کند، و او را مدار حق قرار بده.

مهم این است که حدیثی که در صحیح مسلم آمده در آن هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست ذکر نشده است، ولی این جمله را ترمذی و احمد و نسائی و حاکم و غیره با سندهای صحیحی از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند، و اما اضافه‌های دیگر مانند بار خدایا دوستان او را دوست بدار و با دشمنان او دشمن باش، بعضی از علمای این اضافه را صحیح قرار داده‌اند ولی در اصل صحیح نیست، و اما اینکه بار خدایا هر کس او را یاری می‌کند او را یاری کن و دشمنان او را خوار بدار و او را مدار حق قرار بده، دروغی است که به پیامبر ﷺ نسبت داده می‌شود.

۱- مسلم کتاب فضائل الصحابة حدیث ۲۴۰۸.

۲- ترمذی کتاب المناقب باب من قبل علس حدیث ۳۷۱۳.

۳- مسند احمد ۳۴۷/۵.

۴- خصائص علی ص ۹۶ شماره ۷۹.

۵- المستدرک ۱۱۰/۳.

اهل بدعت از این حدیث استدلال می‌کنند و می‌گویند علی جانشین بلا فصل پیامبر است و می‌گویند گفته پیامبر ﷺ که فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، یعنی علی جانشین من است و مولی به معنای والی یعنی سروری که باید از او اطاعت کرد.

و همچنین از علی ﷺ روایت شده که وقتی در رحبه در کوفه بود گفت: چه کسی از پیامبر ﷺ شنید که در روز غدیر خم به من می‌گفت: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای او است^(۱)، آنگاه دوازده صحابی بدری گواهی دادند که ما شنیده‌ایم.

علت این سخن پیامبر ﷺ به علی چه بود؟

شیعه می‌گویند پیامبر در محل غدیر خم در هوای بسیار گرم مردم را که تعدادشان بیش از صد هزار نفر بود جمع کرد تا این قضیه را برای آنها بیان کند که هر کس من مولای او هستم علی مولای^(۲) اوست، و جمله‌های دیگری نیز به این اضافه می‌کنند.

علت این حدیث دو چیز بوده است.

اول: بریده بن الحصیب ﷺ می‌گوید: خالد بن الولید کسی را پیش پیامبر ﷺ فرستاد تا کسی را بفرستد که خمس را بگیرد^(۳)، آنگاه علی آمد و خمس را گرفت و سپس کنیزی از خمس را انتخاب کرد و با آن همبستر شد، بریده می‌گوید: از علی متنفر بودم و او را دیدم که غسل کرده بود^(۴)، به خالد گفتم: آیا این را نمی‌بینی؟! وقتی پیش پیامبر ﷺ آمدم قضیه را با او در میان گذاشتم، پیامبر ﷺ به من گفت: ای بریده آیا از علی متنفر هستی؟ گفتم: بله، فرمود: از او متنفر مباش او در خمس بیش از این حق دارد^(۵)، در

۱- السلسلة الصحيحة حدیث ۱۷۵۰.

۲- مسند احمد ۱/۱۵۲۵۸۴.

۳- پیامبر خالد را برای جنگ یمن فرستاده بود و او بعد از پیروزی کسی را پیش پیامبر فرستاد تا غنیمت را تقسیم کند.

۴- علی وقتی کنیز را گرفت با آن همبستر شد و بعد بیرون آمد و غسل کرد.

۵- بخاری کتاب المغازی، باب بعث علی و خالد إلى الیمن حدیث ۴۳۵۰.

روایتی^(۱) دیگر آمده است. که پیامبر به بریده گفت: هر کس من مولا و دوست او هستم علی هم مولا و دوست اوست.

دوم: بیهقی از ابی سعید روایت می‌کند که علی آنها را از سوار شدن بر شتران صدقه منع کرد، و فردی را به عنوان امیر آنها مقرر کرد و خودش قبل از آنها به سوی پیامبر ﷺ حرکت کرد، سپس وقتی در میان راه آنها به او رسیدند دید که فردی که او آن را به عنوان امیر مقرر کرده به لشکریان اجازه داده که بر شتران سوار بشوند و دید که آثار سوار شدن از شتران نمایان است بنابراین علی خشمگین شد و نماینده‌اش را سرزنش کرد.

ابو سعید می‌گوید: وقتی ما با پیامبر ﷺ دیدار کردیم از سخت‌گیری علی به او شکایت کردیم، و در روایتی دیگر آمده است که لباسهایی بود که آنها می‌خواستند بپوشند اما علی آنها را منع کرد و اجازه نداد که آن لباس‌ها را بپوشند، آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: باز ایست ای سعد بن مالک (ابو سعید) و سخنان ناشایستی به برادرت علی نگو، سوگند به خدا که تو می‌دانی او کار درستی کرده است، این را ابن کثیر با سند جید براساس شروط نسائی روایت کرده است و بیهقی و غیره آن را بیان کرده‌اند.

و ابن کثیر می‌گوید وقتی حرف‌های زیادی درباره علی از طرف آن لشکری که علی آنها را از سوار شدن بر شتران صدقه منع کرده بود و لباسها را از آنها پس گرفته بود، گفته شد. پیامبر وقتی از حج بازگشت و مناسک آن را انجام داد در راه مدینه در جایی به نام غدیر خم ایستاد و سخنرانی کرد و دامن علی را پاک دانست و جایگاه او را بالا برد و به فضیلت او گوشزد کرد تا آنچه در دل بسیاری از مردم جای گرفته بود را دور کند^(۲).

پس سبب بیان این حدیث این بود که آنها درباره علی ﷺ حرف زدند، و بنابراین پیامبر ﷺ چیزی نگفت تا آن که به مدینه بازگشت چرا؟ چون این قضیه مخصوصاً به اهل مدینه ربط داشت چون کسانی که در مورد علی ﷺ سخن گفته بودند از اهل مدینه بودند و آنها کسانی بودند که در جنگ با او همراه بودند.

۱- ترمذی کتاب المناقب، باب مناقب علی حدیث ۳۷۱۲.

۲- البدایة والنهاية ۹۵/۵.

غدیر خم محلی در جحفه است که تقریباً دویست و پنجاه کیلومتر از مکه فاصله دارد، و اینکه می‌گویند جایی است که از آن جا حجاج متفرق می‌شوند و هر یک به سویی می‌رود دروغ است. چون که محل جمع شدن حجاج مکه است، و از همان مکه از همدیگر جدا می‌شوند، و اهل مکه در مکه باقی می‌مانند، و اهل طائف به طائف بر می‌گردند، و یمنی‌ها به یمن و عراقی‌ها به عراق می‌روند، و همین طور هر کسی که حج خود را تمام می‌کند به شهرش باز می‌گردد و قبیله‌های عربی از همان جا به سمت خیمه‌های خود می‌روند، پس فقط اهل مدینه و کسانی که در راه مدینه می‌رفتند با پیامبر همراه بودند، و در میان اینها پیامبر سخنرانی کرد و گفت هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، اختلاف اهل سنت و شیعه در مفهوم و معنای کلمه مولا است، نه در اینکه پیامبر آن را گفته یا نگفته، شیعه می‌گویند من کنت مولا یعنی کسی که من والی او هستم پس علی والی اوست، و اهل سنت می‌گویند مفهوم گفته پیامبر که من کنت مولا فعلی مولا، یعنی هر کس مرا دوست دارد علی را دوست بدارد و یاری کند، و به دلایل زیر مفهوم مولا همین است: به دلیل زیاداتی که اضافه بر این روایت شده‌اند و بعضی از علما آن را صحیح قرار داده‌اند، چنان که روایت شده که پیامبر بعد از آن فرمود: بار خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد، و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی می‌کند. پس دوستی و دشمنی کردن، توضیحی است برای جمله (فعلی مولا) یعنی مردم باید علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست بدارند.

- پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر علی توقف نکرد، گرچه علی بیش از این مستحق بود، ولی منظور این است که پیامبر برای استراحت توقف کرد، زیرا سفر از مکه به مدینه سفری طولانی است که پنج تا هفت روز طول کشیده بود و چند بار پیامبر در آن برای استراحت توقف کرده بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را تذکر داد که به کتاب خدا چنگ زنند و اهل بیت او را گرامی بدارند و احترام و گرمی داشتن اهل بیت و نیز پیروی کردن از آنها بر آنان واجب است، سپس بعد از این پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام گوشزد کرد و فرمود: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای او است.

- دلالت حکم مولا ابن الاثیر می گوید: مولی به معنی آقا و مالک و نعمت دهند و یاور و دوست و هم پیمان و بنده و آزاد شده و پسر عمو و داماد است^(۱)، به همین چیزها مولی می گویند.

- حدیث بر امامت دلالتی ندارد، چون اگر پیامبر ﷺ خلافت علی را بیان کند چنین کلمه‌ای را که احتمال همه این معانی را دارد نمی گفت و بلکه بهتر آن بود که می گفت: علی بعد از من جانشین من است، یا علی بعد از من امام است، یا می گفت: هر وقت من مُردم از علی بن ابی طالب اطاعت کنید، اما پیامبر چنین سخن قاطعی که اختلافی اگر پیدا شود را برای همیشه از بین می برد نگفت و بلکه فرمود هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست^(۲).

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيَّتُكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾. [الحديد: ۱۵].

«پس امروز نه از شما فدیهای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است.»
به خاطر شدت پیوستگی و همراهی دوزخ با کافران آن را مولا و دوست آنها نامیده است.

- مولات و دوست داشتن صفت همیشگی علی ﷺ و مومنان علی را دوران حیات پیامبر و بعد از وفات پیامبر و بعد از وفات خود علی همیشه دوست دارند، پس در حیات پیامبر ﷺ مولا و دوست مومنان بوده است و بعد از وفات خودش نیز او را مومنان دوست دارند، پس او مولای ماست چنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. [المائدة: ۵۵].

۱- النهاية في غريب الحديث ۲۲۸/۵.

۲- نوری طبرسی یکی از علمای بزرگ شیعه می گوید پیامبر به صراحت نگفت که علی خلیفه اوست، بلکه با سخنانی مجمل که دارای معانی زیادی است و باید بوسیله قرینه یک معنی مشخص شود به خلافت علی اشاره کرد. فصل الخطاب ۲۰۶/۲۰۵.

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

و علی از سران و بزرگان مؤمنان است.

- اگر منظور پیامبر والی و سرپرست می‌بود نمی‌گفت: مولی، بلکه می‌گفت والی، چون کلمه مولی با کلمه والی فرق می‌کند والی از ولایت یعنی فرمانروایی، و مولی از ولایه یعنی محبت و یاری کردن است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾. [التحریم: ۴].

«اگر شما دو زن (عایشه و حفصه) به درگاه خداوند توبه کنید، به راستی که دل‌های شما از همدستی علیه پیامبر ﷺ به توبه کردن مایل است و دستور خداوند را به سمع قبول دریافته است، و اگر با هم علیه رسول الله ﷺ متفق شوید، در حقیقت خدا یاور اوست، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان او هستند».

- خداوند متعال درباره قوم ابراهیم علیهم السلام می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾. [آل عمران: ۶۸].

«سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند؛ همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است».

و منظور این نیست که آنها حاکم و رئیس ابراهیم هستند بلکه ابراهیم امام و رئیس آنهاست.

امام شافعی در مورد حدیث زید می‌گوید: منظور محبت و دوستی اسلام است چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾. [محمد: ۱۱] ^(۱).

«این (نصرت دادن مؤمنان و فرجام نامیمون برای کفار) برای آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند؛ اما کافران مولایی و یاری ندارند». پس حدیث بر این دلالت نمی‌کند که علی بعد از پیامبر خدا خلیفه است و بلکه بر این دلالت می‌کند که علی ولی از اولیای خداست که باید او را دوست داشت و یاری کرد.

۲- حدیث کساء

این حدیث را عایشه رضی الله عنها ^(۲) روایت کرده است او می‌گوید به هنگام صبح پیامبر ﷺ در حالی که چادری بر او بود بیرون آمد و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم را داخل چادر کرد و گفت: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. (الأحزاب: ۳۳) ^(۳).

«خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

۱- النهاية فی غریب الحدیث ۲۲۸/۵.

۲- این دروغی را که ادعا می‌کنند که اصحاب فضایل علی را پنهان می‌کرده‌اند برای ما آشکار می‌کند، و می‌بینیم که عایشه که آنها ادعا می‌کنند که با علی دشمنی داشته است این حدیث را در فضیلت علی روایت می‌کند و مسلم در صحیح خود آن را بیان می‌دارد.

۳- مسلم، کتاب فضائل الصحابة حدیث ۲۴۲۴.

از این حدیث استدلال می‌کنند که خداوند متعال خواسته است که پلیدی را از آنها دور کند، و هر چه خدا بخواهد می‌شود، پس وقتی خدا پلیدی را از آنها دور کرد آنها معصومند، و وقتی معصوم هستند باید آنها از دیگران به خلافت سزاوارتر باشند.

و این به خاطر امور زیادی باطل است:

اولاً: این آیه‌ای که آیه تطهیر نامیده می‌شود درباره زنان پیامبر ﷺ نازل شده است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتَ مِنْ اَلِلسَّاءِ ۚ اِنَّ اَتَّقِيْنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِيْ فِيْ قَلْبِهٖ مَّرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۚ وَقرْن فِيْ بُيُوْتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُولٰٓئِ ۙ وَاَقِمْنَ الصَّلٰوةَ وَاَتِينَ الزَّكٰوةَ وَاَطِعْنَ اِلٰهَ وَرَسُوْلَهٗ ۚ اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ۚ وَادْكُرْنَ مَا يُتْلٰى فِيْ بُيُوْتِكُنَّ مِنْ ءَايٰتِ اللّٰهِ وَالْحِكْمَةِ ۚ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيْفًا خَبِيْرًا﴾. [الأحزاب: ۳۲-۳۴].

«ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگوئید! و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است».

هر کس سیاق این آیات را مورد توجه قرار دهد یقین می‌کند که این آیات در مورد زنان پیامبر ﷺ نازل شده‌اند.

شیعیان از ﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ﴾ استدلال می‌کنند و می‌گویند با ضمیر مذکر خطاب کرده است و نگفت (عنکن) و گفت ﴿يُطَهِّرُكُمْ﴾. و نگفت (يطهركن) یعنی با ضمیر مذکر خطاب کرده و با ضمیر مونث خطاب نکرده است، و می‌گویند وقتی با صیغه جمع مذکر

خطاب شده این خودش دلیلی است که همسران پیامبر از تطهیر بیرون هستند و علی و فاطمه و حسن و حسین در آن داخل هستند و دلیلش حدیث عبا است. اما این استدلال آنها باطل و پوچ است چون آیه به هم متصل است چنان که می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾. سپس دنبال آن فرمود: ﴿وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾. پس در همه این آیه‌ها زنان پیامبر مخاطب هستند.

دوم: به خاطر آن در ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ﴾ با صیغه جمع مذكر خطاب کرد چون که پیامبر هم به همراه زنان در آن شامل می‌شود زیرا او بزرگ اهل خانه‌اش می‌باشد، چنان که خداوند متعال درباره همسر ابراهیم می‌گوید: ﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾. [هود: ۷۳].

«گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و والا است!».

با اینکه فقط ابراهیم و همسرش بودند و کسی دیگر نبود، و خداوند متعال درباره موسی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾. [القصص: ۲۹].

«هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید! به خانواده‌اش گفت: «درنگ کنید که من آتشی دیدم! (می‌روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله‌ای از آتش تا با آن گرم شوید».

و با موسی فقط زنش همراه بود.

پس اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ و با ضمیر جمع مذكر خطاب می‌کند برای آن است که پیامبر در این

تطهیر با زناش شامل می‌شود، نه اینکه علی و فاطمه و حسن و حسین در مفهوم آیه داخل هستند، و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام به دلیل حدیث کساء از اهل بیت هستند، نه به دلیل آیه، و حدیث کساء دلالت می‌کند که علی و فاطمه و حسن و حسین از آل بیت پیامبر هستند، چون که پیامبر آنها را با چادر پوشاند و این آیه را خواند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ و اینگونه آنها را در اهل بیت قرار داد.

سوم: اینکه معنی اهل بیت از همسران پیامبر و علی و حسن و حسین و فاطمه فراتر می‌رود و دیگران را نیز شامل می‌شود چنان که در حدیث زید بن الأرقم آمد که وقتی به او گفته شد آیا زنان پیامبر از اهل بیت او هستند؟ گفت: زناش از اهل بیت او می‌باشند، ولی اهل بیت او کسانی که زکات برای آنها حرام قرار داده شده است و آنها آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس می‌باشند^(۱). پس بنابراین مفهوم اهل بیت افراد زیادی را شامل می‌شود، زنان پیامبر به دلیل آیه قرآن اهل بیت او هستند. و علی و فاطمه و حسن و حسین به دلیل حدیث کساء اهل بیت پیامبر هستند، و به دلیل حدیث زید بن الأرقم آل عباس بن عبدالمطلب و آل عقیل بن ابی طالب و آل جعفر بن ابی طالب و آل علی بن ابی طالب از اهل بیت هستند، پس همه اینها اهل بیت پیامبر می‌باشند، و بلکه تمام بنی هاشم از اهل بیت هستند. به دلیل حدیث عبدالمطلب بن ربیع بن الحارث بن عبدالمطلب که گفت: ربیع بن الحارث و عباس بن عبدالمطلب جمع شدند و گفتند: سوگند به خدا اگر این دو پسر بچه (به من و فضل بن عباس اشاره می‌کردند) را پیش پیامبر می‌فرستادیم و آنها با ایشان سخن می‌گفتند که آن دو را امیر و مسئول این صدقات می‌کرد و آنگاه آنها به مردم می‌دادند و به خودشان می‌رسید، گفت: در همین اثناء علی بن ابی طالب آمد و در کنار آنها ایستاد و آنها همین مطالب را با او در میان گذاشتند، علی گفت: چنین نکنید، سوگند به خدا که پیامبر این کار را نمی‌کند ربیع او را کنار زد و گفت: سوگند به خدا چون نسبت به ما حسادت می‌ورزی این را می‌گویی، سوگند به خدا که داماد پیامبر شدی اما ما به تو حسادت نکردیم.

۱- مسلم، کتاب فضائل الصحابة حدیث ۲۴۰۸.

علی گفت: پس آن دو را بفرستید، آنها رفتند و علی به پهلویش دراز کشید. می‌گوید: وقتی پیامبر ﷺ نماز ظهر را خواند آنها قبل از او به سوی حجره رفتند و می‌گویند ما کنار حجره نشستیم تا آن که پیامبر آمد و گوش‌های ما را گرفت. سپس گفت: آنچه را پنهان می‌کنید بگویید، سپس او وارد شد و ما نزد او رفتیم و او در آن روز پیش زینب بنت جحش بود. می‌گوید هر یک از ما از دیگری خواست که حرف بزند سپس یکی از ما حرف زد و گفت: ای پیامبر تو از همه مردم بیشتر احسان می‌کنی و به خویشاوندان رسیدگی می‌نمایی و ما اینک به سن بلوغ رسیده‌ایم و آمده‌ایم که ما را بر بخشی از این صدقات امیر قرار دهی و ما همانند دیگر مردم آن را برای جمع‌آوری می‌کنیم تا به ما هم چون دیگر مردم چیزی برسد گفت: پیامبر تا مدتی طولانی ساکت ماند تا آن که خواستیم با او سخن بگوییم. و زینب از پشت پرده به ما اشاره کرد که با او سخن نگویند. می‌گوید: سپس فرمود: صدقه و زکات شایسته آل محمد نیست زیرا چرک‌های مردم است^(۱).

چهارم: آیه نمی‌گوید که خداوند پلیدی را از آنها دور کرده است چون خواستن خدا در اینجا به معنی اراده شرعی است یعنی دوست دارد، و این اراده غیر از اراده تقدیری است، بنابراین یعنی خدا دوست دارد که پلیدی را از شما دور سازد، و تردیدی نیست که خداوند پلیدی را از فاطمه و حسن و حسین و علی و همسران پیامبر ﷺ و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس دور کرده است، ولی منظور از اراده در این آیه، اراده شرعی است، به خاطر این در حدیث کساء آمده که وقتی پیامبر آنها را با چادر پوشاند گفت: بار خدایا اینها اهل بیت من هستند پلیدی را از آنها دور کن^(۲). پس اگر خدا از آنها پلیدی را دور کرده است چرا پیامبر دعا می‌کند که خدایا پلیدی را از آنها دور کن؟!.

و دعای پیامبر ﷺ دلیلی است که این اراده اراده‌ای شرعی است، مانند آن که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ

۱- مسلم، کتاب الزکاة حدیث ۱۰۷۲، وریعة بن الحارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عم النبی ﷺ است و تمامی بنی هاشم از آل بیت هستند.

۲- ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب أهل بیت النبی ﷺ حدیث ۳۷۸۷.

عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ تَخَفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا. [النساء: ۲۶-۲۸].

«خداوند می‌خواهد (با این دستورها، راه‌های خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سستهای (صحیح) انبیاء و پیشینیان رهبری کند. و خداوند دانا و حکیم است. خدا می‌خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، اما آنها که پیرو شهواتند، می‌خواهند شما بکلی منحرف شوید خدا می‌خواهد (با احکامی که تشریع کرده) کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده؛ (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است)».

همه این خواستن‌ها و اراده‌هایی که خداوند ذکر کرد، اراده‌ها و خواست‌هایی شرعی هستند، خداوند می‌خواهد کار را بر همه مردم آسان کند، و می‌خواهد که همه مردم توبه کنند. ولی آیا همه مردم توبه کرده‌اند؟ بعضی مردم مؤمن هستند و بعضی کافر، و خداوند توبه همه مردم را نپذیرفته است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾. [التغابن: ۲].

«او است که شما را آفرید، گروهی از شما کافرید و گروهی مؤمن، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست».

پنجم: خداوند متعال می‌خواهد پلیدی را از هر کس و از هر مؤمنی دور کند بنابراین پیامبر ﷺ به مسلمان فرمان داده که وقتی می‌خواهد نماز بخواند از جاهای آلوده پرهیز کند، و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَا بَنِي إِسْرَءِيلَ اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتِغُوا لِي دِينَ الْحَنِيفَ الَّذِي هُوَ لَكُمْ دِينُ اللَّهِ فَتُحْسِنُوا﴾. [المائدة: ۴].

«و لباس را پاک کن».

و به وضوء و غسل کردن در زمان جنابت امر کرده است.

ششم: تطهیر مخصوص علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نیست بلکه کسانی دیگر هم مورد تطهیر قرار گرفته‌اند چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾

تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. [التوبه: ۱۰۳].

«ای پیامبر از اموال آنها صدقه‌ای (بعنوان زکات) بگیر، تا بوسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی! و (به هنگام گرفتن زکات)، به آنها دعا کن؛ که دعای تو، مایه آرامش آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست.»

و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُم مِّنَ الْغَايَةِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾. [المائدة: ۶].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به نماز می‌ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشویید! و سر خود را مسح کنید و پاها را تا قوزکهای آن بشویید، و اگر جنب باشید، خود را بشویید (و غسل کنید)! و اگر بیمار یا مسافر باشید، یا یکی از شما از محل پستی آمده (قضای حاجت کرده)، یا با آنان تماس گرفته (و آمیزش جنسی کرده‌اید)، و آب (برای غسل یا وضو) نیابید، با خاک پاکی تیمم کنید! و از آن، بر صورت و دستها بکشید! خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ شاید شکر او را بجا آورید.»

و خداوند می‌فرماید: ﴿إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسُ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رَجَزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾. [الأنفال: ۱۱].

«ای مومنان! به یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از سوی خدا بود، شما را فراگرفت؛ و آبی از آسمان برایتان فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما دور سازد؛ و دلهایتان را محکم، و گامها را با آن استوار دارد».

هفتم: دور کردن پلیدی بر این دلالت نمی‌کند که بعد از پیامبر خدا خلیفه و جانشین هستند، بلکه ما یقین داریم که خداوند پلیدی را از علی دور ساخته است و بنابراین همه مؤمنان او را دوست دارند، و همچنین حسن و حسین و فاطمه و همسران پیامبر اینگونه هستند و بنابراین آنها امهات المؤمنین نامیده شده‌اند: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾. [الأحزاب: ۶].

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها (مؤمنان) محسوب می‌شوند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید)؛ این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است».

و همچنین خداوند پلیدی را از همه اصحاب پیامبر علیهم السلام دور کرده است و دلیل آن آیاتی است که در گذشته بیان کردیم^(۱)، و بنابراین مسلمین اصحاب را دوست دارند، و دور کردن پلیدی از آنها بر عصمت دلالت نمی‌کند و نیز بر امامت دلالتی ندارد.

۳- آیت ولایت

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. [المائدة: ۵۵].

۱- برای تفصیل بیشتر به مختصر تحفه اثناعشری ص ۱۴۹ مراجعه کنید.

«سرپرست و ولی و دوست شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند (مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای خداست. یعنی: نماز را در حالی که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند، و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته فروتن‌اند)».

در تفسیر این آیه حدیثی از علی رضی الله عنه بیان کرده‌اند که او در نماز در حال رکوع بود، و در این هنگام فقیری آمد و صدقه می‌خواست و گفته‌اند که زکات می‌خواست آنگاه علی دستش را دراز کرد و فقیر انگشتی را که در دست علی بود از دست علی رضی الله عنه گرفت، و خداوند آیه نازل کرد که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. [المائدة: ۵۰]. می‌گویند کسی جز علی در حال رکوع زکات نداده است پس علی ولی است و او خلیفه می‌باشد.

پاسخ به استدلال آنها:

اولاً این داستان سند صحیحی ندارد، و ثابت نیست که علی در حال رکوع انگشتش را صدقه کرده باشد، آنها می‌خواهند با این داستان علی را ستایش کنند اما در حقیقت آنها او را مذمت می‌کنند، چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ سوره الفلق الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. [المؤمنون: ۱-۲].

«مؤمنان رستگار شدند آنها که در نمازشان خشوع دارند».

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نماز انسان را به خودش مشغول می‌کند^(۱).

پس چگونه برای علی رضی الله عنه که از سران خاشعان و پیشوایانشان است می‌پسندیم که در حال نماز صدقه بدهد، آیا علی نمی‌توانست منتظر بماند تا نمازش تمام شود و سپس صدقه بدهد؟ طبیعی است که او می‌توانست، و اولی این است که انسان تا جایی که

۱- بخاری، کتاب العمل فی الصلاة، باب ما ینهی عن الکلام حدیث ۱۱۹۹، مسلم، کتاب المساجد، حدیث ۵۳۸.

می‌تواند در نمازش خشوع و خضوع داشته باشد، و چنین کارهایی را برای بعد از نماز بگذارد.

دوم: اصل در زکات این است که باید زکات دهند. خودش آن را ببرد و بدهد، نه اینکه منتظر باشد تا جوینده زکات بیاید. به نظر شما کدام بهتر است این که خودت به پرداختن زکات خود بشتابی، یا اینکه در خانه‌ات بنشینی و زکات مالت پیش خودت باشد و منتظر بمانی تا بینوایان در خانه‌ات را بزنند و آنگاه زکات را بپردازی؟ تردید نیست که شیوه اول بهتر است.

سوم: اینکه علی در زمان پیامبر ﷺ فقیر بود، بنابراین فقط یک زره را به عنوان مهریه فاطمه داد، و مالی نداشت که به عنوان مهریه بدهد، و فقیر بود، و زکات بر کسی مانند علی واجب نبود و در دوران پیامبر ﷺ زکات بر او واجب نبود.

چهارم: در این دادن زکات در حال رکوع ستایش نشده است، و اگر چنین می‌بود هر انسانی که در حال رکوع زکات می‌داد مورد ستایش قرار می‌گرفت، و دادن زکات در حال رکوع سنت می‌بود، چون خداوند کسی را که در حال رکوع زکات را می‌دهد ستوده است، پس سنت این می‌شد که انسان زکات را در حال رکوع بدهد، و هیچ کس چنین نگفته است.

پنجم: خداوند بر پاداشتن نماز را بیان کرد، و بر پاداشتن نماز غیر از ادای آن است، چون که بر پاداشتن نماز چنان که عبدالله بن عباس می‌گوید این است که نماز را همان گونه بخواند که پیامبر خوانده است، یعنی با طهارت کامل و با رکوع و سجده درست، و با فروتنی، این را می‌گویند بر پاداشتن نماز، وقتی نماز را بیان کرد پس چرا می‌گوید (وهم راکعون) چگونه رکوع را بعد از بیان اقامه نماز تکرار می‌کند؟ بنابراین تردیدی نیست که ذکر رکوع در آخر به معنی فروتنی برای خداست، چنان که خداوند متعال درباره داود علیہ السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾. [ص: ۲۴].

«(داود گفت) مسلماً او با درخواست یگانه میش تو برای افزودن آن به میش‌های خود، به تو ستم روا می‌دارد. اصلاً بسیاری از آمیزگاران و کسانی که با یکدیگر سر و کار دارند، نسبت به همدیگر ستم روا می‌دارند، مگر آنان که واقعاً مؤمنند و کارهای شایسته می‌کنند ولی چنین کسانی هم بسیار کم و اندک هستند. داود گمان برد که ما او را آزموده‌ایم پس از پروردگارش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد».

داود به سجده افتاد اما به خاطر فروتنی و خضوع او برای خدا، خداوند می‌گوید راکعاً، و چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ﴾. [المرسلات: ۴۸].

«و وقتی به آنها گفته می‌شود فروتنی کنید و تسلیم فرمان الهی شوید فروتنی نمی‌نمایند».

و همچنین درباره مریم می‌گوید: ﴿يَمْرَيْمُ أَقْنَتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾. [آل عمران: ۴۳].

«ای مریم همیشه خاشعانه به اطاعت و عبادت پروردگارت مشغول شو و در برابر امر الهی خضوع و فروتنی کن».

مریم همیشه مشغول عبادت بود و نماز جماعت بر او واجب نبود بنابراین منظور خداوند در این آیه این نیست که مستحب است که انسان زکات را در حال رکوع بپردازد. ششم: سبب نزول این آیه چنان که ابن جریر در تفسیرش می‌گوید این است که وقتی بنی قینقاع به پیامبر ﷺ خیانت کردند نزد عباد بن صامت رضی الله عنه رفتند، و از او خواستند که با آنها باشد اما او آنها را ترک کرد و با آنها مخالفت و دشمنی ورزید و خدا و پیامبرش را به دوستی گرفت آنگاه خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. [المائدة: ۵۵]^(۱).

«سرپرست و ولی و دوست شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند (مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای خداست. یعنی: نماز را در حالی که خاشع و خاضع‌اند برپا می‌دارند، و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی‌جویند، می‌پردازند پس ایشان پیوسته فروتن‌اند)».

یعنی آنها در همه کارهایشان برای خدا فروتن هستند، و بنابراین در اول این آیات خداوند می‌فرماید: ﴿يَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ ۚ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنَّهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. [المائدة: ۵۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه‌گاه خود)، انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند؛ و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند؛ خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند».

یعنی عبدالله بن ابی بن سلول، چون که او با بنی قینقاع دوستی داشت، و وقتی بنی قینقاع با پیامبر ﷺ دشمن شدند عبدالله بن ابی بن سلول با آنها دوستی کرد و آنها را یاری کرد و در کنارشان ایستاد، و پیش پیامبر ﷺ رفت و برای آنها سفارش کرد، اما عباد بن صامت رضی الله عنه از آنها بیزارى جست و آنها را ترک کرد، بنابراین خداوند آیه نازل کرد: ﴿يَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ ۚ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنَّهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. [المائدة: ۵۱]. سپس بعد از آن خداوند صفت مؤمنان را که عباد بن صامت و هر کسی از او پیروی کند می‌باشند بیان کرد و فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. [المائدة: ۵۵]. پس این آیه درباره عباد بن صامت رضی الله عنه نازل شده است.

هفتم: هر کس می‌تواند چنین ادعایی بکند، بنابراین دوستانان معاویه می‌توانند بگویند این آیه درباره معاویه نازل شده و حدیثی دروغین ارائه بدهند چنان که دیگران حدیثی دروغین از علی روایت می‌کنند، و دوستانان عثمان می‌توانند یک حدیث دروغین بیاورند و بگویند درباره عثمان نازل شده است.

هشتم: به فرض اینکه آیه درباره علی نازل شده باشد باز هم بر خلافت و جانشینی بعد از پیامبر ﷺ دلالت نمی‌کند، و بلکه بر این دلالت می‌کند که ما باید علی بن ابی طالب را دوست بداریم، و ما او ﷺ را دوست می‌داریم.

نهم: آیه با کلمه جمع آمده، و علی یک نفر است، گرچه ما می‌پذیریم که ممکن است کلمه به صورت جمع بیاید و منظور از آن واحد باشد، اما اصل این است که هر گاه کلمه به صورت جمع بیاید منظور از آن جمع است، مگر آن که قرینه‌ای باشد و در اینجا قرینه‌ای وجود ندارد.

دهم: شیعه می‌گویند: در آیه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾. [المائدة: ۵۵]. انما حرف حصر است بنابراین خلافت کسانی که پیش از علی خلیفه بوده‌اند (منظورشان ابوبکر و عمر و عثمان است) باطل است.

اول که ما ثابت کردیم که این آیه درباره علی ﷺ نازل نشده است، و به فرض آن که انما حرف حصر است و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را باطل قرار می‌دهد، پس همچنین وقتی که برای حصر باشد خلافت حسن و حسین و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر و غیره را باطل قرار می‌دهد.

۴- حدیث منزلت

پیامبر ﷺ به غزوه تبوک رفت و به هیچ کس اجازه ماندن در مدینه را نداد، و فقط شش گروه از مردم در مدینه باقی ماندند و در جنگ شرکت نکردند.

گروه اول: کسانی که پیامبر ﷺ به آنها دستور داد که در مدینه بمانند.

گروه دوم: افراد معذور از قبیل بیماران و بزرگسالان و نابیناها و فقرا و امثالشان.

گروه سوم: زنان.

گروه چهارم: کودکان.

گروه پنجم: آنان که نافرمانی کردند و از دستور پیامبر سرپیچی کردند و در این جنگ شرکت نکردند که عبارت بودند از کعب بن مالک و مراره بن الربیع و هلال بن امیه و هفت نفر دیگر.

گروه ششم: منافقان.

این شش گروه در غزوه تبوک شرکت نکردند و علی علیه السلام از گروه اول بود و آنها کسانی بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها دستور داده بود که در مدینه بنشینند، منافقان وقتی دیدند که علی در مدینه مانده است گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله چون علی را دوست نداشته او را در مدینه گذاشته است^(۱).

این سخن به علی علیه السلام رسید و او به دنبال پیامبر که از مدینه بیرون رفته بود حرکت کرد و خودش را به او رساند، و در روایتی آمده است که او علیه السلام گریه می کرد^(۲) و گفت: ای پیامبر خدا آیا مرا در میان زنان و کودکان می گذاری؟!.

پیامبر او را دلجویی کرد و گفت: آیا دوست نداری که برای من چون هارون نسبت به موسی باشی جز آن که بعد از من پیامبری نیست^(۳).

شیعه می گویند: اینکه پیامبر فرمود آیا دوست نداری که برای من چون هارون نسبت به موسی باشی، دلیلی است بر اینکه علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین اوست، چون موسی وقتی برای میعاد پروردگارش رفت هارون جانشین او بود، پس علی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین او است، اما استدلال آنها به چند دلیل باطل است.

۱- مختصر تاریخ ابن عساکر ۳۴۷/۱۷.

۲- مختصر تاریخ ابن عساکر ۳۴۵/۱۷.

۳- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب علی حدیث ۳۷۰۶، و مسلم کتاب فضائل الصحابه، بدون تفصیل قصه.

اول: اینکه هارون جانشین موسی نبوده است بلکه هارون یک سال قبل از موسی وفات کرده است^(۱).

دوم: وقتی موسی برای دیدار پروردگارش رفت هارون به همراه لشکر در شهر ماند و فقط بعضی از مردم با موسی رفتند، اما هیچ کسی از لشکر با علی باقی نماند جز کسانی که از فرمان خدا و پیامبر ﷺ سرپیچی کرده بودند، بنابراین جانشینی او و هارون فرق می‌کند.

سوم: پیامبر می‌خواست دل علی را آرام کند چون علی آمد و شکایت کرد و اگر علی نمی‌آمد پیامبر چنین سخنی به او نمی‌گفت، بنابراین وقتی علی آمد پیامبر برای او توضیح داد که آن طور که منافقان می‌گویند نیست و من تو را به خاطر آن که از تو خشم داشتم باشم در مدینه نگذاشته‌ام، آیا می‌دانی که موسی وقتی برای دیدار پروردگارش رفت هارون را در شهر گذاشت و با خود نبرد و این از جایگاه و مقام هارون نمی‌کاهد، پس همچنین وقتی من برای جهاد بیرون رفته‌ام و تو را در مدینه گذاشته‌ام این از مقام و جایگاه تو نمی‌کاهد، بنابراین اگر کسی دیگر غیر از علی می‌بود و نزد پیامبر می‌آمد و همین شکایت را می‌کرد بعید نبود که پیامبر ﷺ همین سخن را به او بگوید، و از میان والیانی که پیامبر در مدینه می‌گذاشت فقط علی شکایت کرد و آن هم برای آن بود که دیگران را فقط با زنان و کودکان نمی‌گذاشت بلکه آنها را امیر مردانی که بودند قرار می‌داد و پیامبر همه لشکر را با خود نمی‌برد، بنابراین علی وقتی دید که گویا زیبا نیست و منافقان حرف زدند، به دنبال پیامبر حرکت کرد و از او جویا شد که به چه دلیل او را در مدینه گذاشته است، آنگاه پیامبر ﷺ توضیح داد که دلیلش این نیست که تو را دوست ندارم، و چنان نیست که منافقان ادعا می‌کنند، بلکه همان طور که موسی هارون را گذاشت من تو را در میان خانواده‌ام جانشین خود می‌گذارم.

چهارم: اینکه پیامبر ﷺ در این جنگ علی را به عنوان جانشین خود برای فرمانروایی در مدینه تعیین نکرد، بلکه او را در میان اهل و خانواده‌اش جانشین خود نمود، چنان که

سیره نگاران مانند ابن جریر^(۱) و ابن کثیر^(۲) و غیره گفته‌اند که والی مدینه در این غزوه محمد بن مسلمه بود و علی بن ابی طالب نبود.

پنجم: چگونه می‌توانیم مانند علی را در مدینه فضیلتی برای او بدانیم و بگوییم که شایسته نیست که پیامبر بیرون برود مگر آن که علی جانشین او باشد، سپس علی را می‌بینیم که گریه می‌کند و به دنبال پیامبر می‌رود آیا ما فهمیده‌ایم و علی نفهمیده است؟ اگر گذاشتن پیامبر علی را در مدینه یک فضیلت می‌بود علی به دنبال پیامبر راه نمی‌افتاد و می‌دانست که پیامبر وقت بیرون می‌رود او باید به عنوان خلیفه‌اش باقی بماند.

ششم: پیامبر کسانی دیگر غیر از علی را هم به عنوان جانشین خود در مدینه می‌گذاشت، بعد از غزوه تبوک پیامبر به حجه الوداع رفت و علی در یمن بود و در مدینه نبود.

اما اینکه پیامبر ﷺ علی را به هارون تشبیه داده است می‌گوییم پیامبر ابوبکر و عمر را به کسانی بزرگتر از هارون تشبیه داده است، در جنگ بدر وقتی قضیه اسیران پیش آمد و پیامبر ﷺ با ابوبکر مشوره کرد و نظر ابوبکر این بود که پیامبر آنها را ببخشد و قومشان برایشان فدیة بدهند. و نظر عمر این بود که پیامبر ﷺ آنها را بکشد، آنگاه پیامبر ﷺ به ابوبکر گفت: تو همانند ابراهیم هستی که گفت: ﴿رَبِّ إِنِّهِنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾. [ابراهیم: ۳۶].

«پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند پس هر که از من پیروی کند، او از من است، و هر کس از من نافرمانی کند تو بخشاینده مهربانی».

و مثال تو چون مثال عیسی است که گفت: ﴿إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. [المائدة: ۱۱۸].

۱- تاریخ طبری ۳۶۸/۲ ولی طبری می‌گوید والی مدینه سباع بن عرفطه بوده است.

۲- البداية و النهاية ۷/۵.

«(با این حال)، اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تواند. (و قادر به فرار از مجازات تو نیستند)؛ و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی! (نه کیفر تو نشانه بی‌حکمی است، و نه بخشش تو نشانه ضعف!)».

سپس رو به عمر کرد و گفت: ای عمر مثال تو چون مثال نوح است که گفت: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾. [نوح: ۲۶].

«نوح ﷺ گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را روی زمین باقی مگذار.»

و مثال تو چون مثال موسی است که گفت: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنِ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾. [یونس: ۸۸].

«موسی گفت: «پروردگارا! تو فرعون و اطرافیان‌ش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده‌ای، پروردگارا! در نتیجه (بندگان را) از راه تو گمراه می‌سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان)، دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!» موسی گفت: «پروردگارا! تو فرعون و اطرافیان‌ش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده‌ای، پروردگارا! در نتیجه (بندگان را) از راه تو گمراه می‌سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان)، دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.»

بنابراین ابوبکر را به ابراهیم و عیسی تشبیه داد، و عمر را به نوح و موسی ﷺ تشبیه داد، و اینها از پیامبران اولوالعزم، و بعد از پیامبر ﷺ بهترین انسان‌ها هستند و به مراتب از هارون علیهم الصلوات و السلام برترند، پس تشبیه دادن پیامبر علی را به هارون، از تشبیه دادن پیامبر ابوبکر و عمر را به ابراهیم و عیسی و موسی و نوح بزرگتر و برتر نیست.

۵- آیه ذوی القربی

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾. [الشوری: ۲۳].

«این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان نوید می‌دهد، بندگان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، بگو: در برابر آن از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم مگر آن که به خاطر خویشاوندی‌ام مرا دوست داشته باید (یعنی: بلکه آنچه از شما می‌طلبم، مودت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد، پس فقط صله و پیوندی را که میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من عجلوانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم)، هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی عمل او می‌افزایم، خداوند آمرزگار شکرگذار است».

شیعه می‌گویند پیامبر ﷺ دستور داد که خویشاوندان او را دوست بدارند، و بعضی می‌گویند همه بر این اجماع دارند که از کلمه (قربی) در این آیه مراد آل محمد است، و این دروغ است بخاری در صحیح خود از سعید بن جبیر روایت می‌کند که گفت: در مورد ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾. [الشوری: ۲۳]. پرسیده شد، من (سعید بن جبیر) گفتم: یعنی جز اینکه خویشاوندانم را دوست داشته باشد^(۱) عبدالله بن عباس رو به من کرد و گفت: شتاب کردی سوگند به خدا هیچ تیره‌ای از تیره‌های قریش نیست مگر آن که محمد با آنها نسبتی دارد و گفت: یعنی جز اینکه خویشاوندی که با شما دارم آن را رعایت کنید^(۲).

۱- الأنتاکی در کتابش: (لماذا اخترت مذهب الشيعة) این حدیث را ذکر کرده و آن را قطع کرده و سخن

سعید را به ابن عباس نسبت داده است ص ۸۴.

۲- متفق علیه.

۳- بخاری، کتاب التفسیر، سوره الشوری، باب المودة فی القربی حدیث ۴۸۱۸

و همچنین آنچه خداوند درباره خمس می گویند بر همین دلالت می کند.
چنان که می فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ ۖ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. [الأنفال: ۴۱].

«بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربى و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه (باایمان و بی ایمان) (روز جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست».

و نگفت در خویشاوندان و بلکه گفت خویشاوندان و خداوند درباره پیامبرش می گوید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾. [ص: ۸۶].

«ای پیامبر! بگو: «من برای دعوت نبوت هیچ پاداشی از شما نمی طلبم، و من از متکلفین نیستم! (سخناتم روشن و همراه با دلیل است!)».

پس پیامبر مزدی نمی طلبد، پس آنها چگونه ادعا می کنند که پیامبر به آنها می گوید که فقط یک مزد از شما می خواهم و آن اینکه خویشاوندانم را دوست داشته باشید؟! هرگز چنین نیست. پیامبر مزد نمی خواهد و بلکه همه پیامبرانی که خدا آنها را فرستاده است از قوم خود مزد و پاداش نخواستند.

نوح به قومش می گوید: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنِ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. [الشعراء: ۱۰۹].

«من برای این دعوت، هیچ مزدی از شما نمی طلبم؛ اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است».

و هود به قومش گفت: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. [الشعراء: ۱۲۷].

«من در برابر این دعوت، هیچ اجر و پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است».

و صالح به قومش گفت: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. [الشعراء: ۱۴۵].

«من در برابر این دعوت، هیچ اجر و پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است».

و لوط به قومش گفت: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. [الشعراء: ۱۶۴].

«من در برابر این دعوت، هیچ اجر و پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است».

و شعیب گفت: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنَّا نَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. [الشعراء: ۱۸۰].

«من در برابر این دعوت، هیچ اجر و پاداشی از شما نمی‌طلبم؛ اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است».

و پیامبر ﷺ از همه پیامبران برتر است، و به نخواستن مزد از دیگران اولی است، و مصداق ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾. همین است.

و معنی کلمه (إِلَّا) در اینجا استثناء متصل است، و یا استثناء منقطع است، یعنی به معنی لکن است و به دلیل آیه‌های که اکنون ذکر کردیم استثناء منقطع و به معنی (لکن) است، یعنی پیامبر هرگز پاداشی نمی‌خواهد. و معنی ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾. یعنی به خاطر خویشاوندی که با شما دارم مرا دوست بدارید، و من خویشاوند شما هستم، بگذارید مردم را دعوت کنم، و روایت شده که پیامبر ﷺ از قریش خواست که او را

بگذارند تا مردم را به سوی خدا دعوت کند، اگر او موفق و پیروز شد به نفع آنهاست، و اگر مردم او را کشتند آنها نیازی نیست که خون را بگیرند، پس پیامبر هرگز به خاطر خویشاوندی‌اش پاداشی نمی‌خواست، و گرنه می‌گفت: لذی القربی یا لذوی القربی اما وقتی می‌گوید: «فی القربی» آن معنی درست در نمی‌آید. و بعد از این باید بگویم که این آیه مکی است و در آن وقت علی کوچک بود و حسن و حسین اصلاً وجودی نداشتند. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: همه آیاتی که به رعایت حقوق خویشاوندان پیامبر و یا خویشاوندان خود انسان آمده‌اند در آن کلمه (ذوی قربی) گفته شده و «فی القربی»^(۱) گفته نشده است، و همچنین برای پیامبر شایسته نیست که مزد بخواند و بگوید مزد من این است که خویشاوندانم را دوست بدارید، چون چنین چیزی از خصلت‌ها و عادت‌های طالبان دنیا است. و چنین سخنی یعنی متهم کردن پیامبر ﷺ.

۶- حدیث ثقلین:

حدیث: (دو چیز گران بها را در میان شما گذاشته‌ام اگر به آن چنگ بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد و آن دو چیز کتاب خدا و عترت من می‌باشد)^(۲). شیعه از این حدیث استدلال می‌کنند که مؤمن باید به عترت پیامبر چنگ بزند، و بعد از این می‌گویند وقتی تمسک به عترت واجب است پس آنها بعد از پیامبر ولی امر و خلیفه هستند.

پاسخ به این استدلال:

اول: در مورد صحّت و ثبوت این حدیث بحث هست،

و در مسلم روایت شده که پیامبر ﷺ به تمسک به کتاب خدا فرمان داد و در مورد اهل بیت سفارش و توصیه کرد، چنان که قبلاً در روایت زید بن ارقم که در صحیح مسلم

۱- منهاج السنة النبویة ۱۰۱/۷.

۲- ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب اهل البيت حدیث ۳۷۸۶، و یکی از راویان آن زید الأنماطی است که حدیث او منکر است، و این حدیث طرق زیادی دارد که همه ضعف دارند.

آمده بیان شد، که پیامبر به تمسک به کتاب خدا تشویق کرد و سپس گفت: در مورد اهل بیت من شما را سفارش می‌کنم، و آنرا سه بار تکرار کرد، پس آن چیزی که پیامبر به تمسک آن فرمان داده کتاب خداست، اما در مورد اهل بیت سفارش کرد که مورد مراعات قرار بگیرند و حقوقی که خدا به آنها داده به آنان داده شود.

و در صحیح مسلم از جابر روایت شده که پیامبر ﷺ در حجه الوداع گفت: در میان شما چیزی گذشته‌ام که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد^(۱) و آن کتاب خداست، پس کتاب خدا همان است که اگر انسان به آن تمسک بجوید هرگز گمراه نمی‌شود، و اهل بیت را یاد نکرد.

دوم: عترت پیامبر ﷺ چه کسانی بوده‌اند؟

عترت یعنی اهل بیت، و عترت پیامبر همه کسانی هستند که زکات برای آنها حرام شده است یعنی بنی هاشم، و اینها عترت پیامبر ﷺ هستند، و باید نگاه کنیم که شیعه یا اهل سنت به اینها نزدیک‌ترند؟ شیعه در روایات‌های خود اسنادی ندارند که روایت‌ها را به پیامبر برسانند، و خودشان اقرار می‌کنند که سند ندارند، و فقط روایت‌هایشان در کتاب‌هایشان یافت شده و گفته‌اند که اینها حق هستند و آنها را روایت کنید^(۲)، و چنان که الحر العاملی و دیگر ائمه شیعه می‌گویند آنها اصلاً سند ندارند و به سند^(۳) مراجعه نمی‌کنند. پس چگونه آنها می‌توانند ادعا کنند که روایت‌های آنها از اهل بیت صحیح و ثابت است؟ بلکه در حقیقت ما پیروان عترت و اهل بیت پیامبر ﷺ هستیم که ما حق

۱- مسلم، کتاب الحج حدیث ۱۲۱۸.

۲- الکلینی از محمد بن الحسن روایت می‌کند که گفت به ابو جعفر ثانی گفتم فدایت شوم مشایخ و علمای ما از ابی جعفر و ابی عبدالله روایت کرده‌اند و آن وقت به شدت تقیه می‌شد و کتاب‌هایشان را از ما پنهان کردند وقتی مردند این کتاب‌ها به ما رسید؟ او گفت: از آن کتاب‌ها روایت کنید که آن حق است. الکافی ۵۳/۱.

۳- نگاه کنید کتاب خاتمة الوسائل که در آن بیان شده که اثنا عشریه اسنادی ندارند که براساس آن روایات تصحیح گردند و قضیه اسناد بعداً به وجود آمده است، الفائدة التاسعة.

اهل بیت را به جا آورده‌ایم، و نه در مورد آنها افراط کرده و نه در مورد آنها کوتاهی ورزیده‌ایم، چنان که پیامبر ﷺ فرمود: در مورد من مبالغه و غلو نکنید چنان که نصاری در مورد عیسی بن مریم غلو کردند و بلکه بگویید بنده خدا و پیامبرش^(۱).

سوم: امام عترت و عالم آن علی بن ابی طالب است، و بعد از او از نظر علم و دانش عبدالله بن عباس دانشمند این امت قرار دارد، عبدالله بن عباس باورش این بود که قبل از علی ابوبکر و عمر امام بر حق بوده‌اند، بلکه از خود علی به تواتر ثابت شده است که گفت: بهترین و برترین مردم بعد از پیامبر خدا ابوبکر و عمر است^(۲).

و در کتابهای شیعیان از او روایت شده که گفت: من اگر وزیر شما باشم بهتر از آن است که امیرتان باشم^(۳).

پس علی که امام عترت است به فضیلت شیخین اقرار می‌کند.

چهارم اینکه: این حدیث مثل فرموده پیامبر خداست که فرمود: دو چیز را در میان شما می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید و آن دو کتاب خدا و سنت من است^(۴).

و پیامبر ﷺ فرمود: به سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من تمسک جوئید، با دندان به آن چنگ بزنید^(۵).

و فرمود: بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا کنید^(۶).

۱- بخاری - کتاب احادیث الانبیاء - باب قول الله: (واذکر فی الكتاب مریم).

۲- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبی لو کنت متخذاً خلیلاً حدیث ۳۶۷۱.

۳- نهج البلاغة ص ۹۵ خطبه ۹۲.

۴- مستدرک الحاکم ۹۳/۱.

۵- ابو داود، کتاب السنة، باب لزوم السنة حدیث ۴۶۰۷، و ترمذی، کتاب العلم، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة حدیث ۲۶۷۶.

۶- ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب أبی بکر وعمر حدیث ۳۶۶۳، ابن ماجه - المقدمة - باب فضائل أصحاب النبی ص ۸۶.

و گفت: از رهنمود عمار پیروی کنید و به آنچه ابن مسعود می گوید تمسک بجوید.^۱ و این هرگز بر امامت دلالت نمی کند و بلکه بر آن دلالت می نماید که اینها بر رهنمود پیامبر ﷺ هستند، و ما می گوئیم هرگز عترت پیامبر بر گمراهی اجماع نمی کنند، ولی پیروان واقعی عترت پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟!، که این را در گذشته توضیح دادیم.

پنجم: اینکه شیعه به عباس^(۲) و فرزندش عبدالله^(۳) طعنه می زنند و فرزندان حسن را طعنه می زنند و می گویند آنها نسبت به فرزند^(۴) حسین حسادت می ورزیده اند، و همچنین فرزندان خود حسین را طعنه می زنند چنان که به زید بن علی^(۵) طعنه می زنند و ابراهیم برادر حسن عسکری^(۶) را خرده و عیب می گیرند.

پس اینها دوستداران پیامبر و عترت او نیستند، بلکه دوستداران پیامبر و عترت او کسانی هستند که آنها را ستوده و تمجید کرده اند و حقشان را ادا کرده اند و در مورد آنها کوتاهی نورزیده اند.

ششم: دیدگاه اهل بدعت دیدگاهی نیست که خاستگاه آن اتباع و پیروی کردن باشد، و بلکه یک احساس ملی گرایانه فارسی است، بنابراین آنها به اسلام و کفر نگاه نمی کنند و بلکه با این دیدگاه می نگرند که ما فارس هستیم و آنها عرب. و امور ذیل دلیلی بر این واقعیت هستند:

۱- ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب عبدالله بن مسعود حدیث ۳۸۰۵.

۲- رجال الکشی ص ۵۲.

۳- رجال النجاشی ۵۲ - الکافی ۲۴۷/۱.

۴- الکافی ۱۵۵/۲.

۵- بحار الانوار ۱۹۴/۴۶ او را متهم کرده اند که شراب می نوشیده است.

۶- الکافی ۴۰۵/۱ او را متهم کرده اند که فاسق و شرابخوار بوده است.

- آنها سلمان فارسی را گرامی می‌دارند و تعظیم می‌کنند و چنان پیش رفته‌اند که گفته‌اند بر او وحی می‌شود^(۱)، و دیگر اصحاب را گرامی نمی‌دارند و فقط او را تعظیم می‌کنند که فارسی است.

- فرزندان حسین را تعظیم می‌کنند و گرامی می‌دارند چون زن حسین شهربانو دختر یزدگرد مادر علی بن حسین بود بنابراین معتقدند که نسل و نژاد خوب و نیک ساسانی با نژاد هاشمی پیوند خورده است، و فرزندان حسن را گرامی نمی‌دارند^(۲).

- می‌گویند کسری در جهنم است و آتش بر او حرام است^(۳)، چرا؟! چون آنها فارسی هستند و کسری را تعظیم می‌کنند و حتی با آن که کسری در حال کفر مرده می‌گویند آتش بر او حرام است.

- و یکی از متأخرین شیعه به نام احقاقی حائری می‌آید و درباره اصحاب پیامبر که سرزمین فارس را فتح کرده‌اند می‌گوید: اینها عرب‌های بادیه‌نشین و اوباش و شهوت‌پرست بودند که تشنه عفت و ناموس زنان فارس بودند^(۴).

اصحاب پیامبر ﷺ را اینگونه توصیف می‌کنند، و زنان فارس را که مجوس بوده‌اند چنان توصیف می‌کند، و می‌گوید آن زنان عفیف و پاکدامن بوده‌اند و در مورد اصحاب پیامبر ﷺ می‌گوید: که آنها تشنه عفت و ناموس زنان فارسی بودند، پس مسئله آنها مسئله اسلام و کفر و امامت علی یا کسی دیگر نیست، بلکه دیدگاه آنها دیدگاهی ملی‌گرایانه محض است.

۷- حدیث علی از من است و من از علی هستم

می‌گویند: پیامبر ﷺ فرمود: «علی از من است و من از علی هستم»، پس این حدیث دلیلی است بر اینکه بعد از پیامبر علی خلیفه و امام است.

۱- رجال الکشی ص ۲۱.

۲- بحار الانوار ۳۲۹/۴۵.

۳- بحار الانوار ۲۱۴/۴۱.

۴- رسالة الایمان ۳۲۳.

ما می‌گوییم علی از پیامبر است و پیامبر از علی است، یعنی علی از پیامبر پیروی می‌کند و او را یاری می‌نماید، بنابراین وقتی در جنگ احد پیامبر جلیب را نیافت گفت: نگاه کنید او کجاست. گفتند: ما او را نمی‌بینیم گفت: در میان کشته شدگان به جستجوی او بپردازید. آنگاه دیدند که او کشته شده و هفت نفر از کافران اطراف او کشته شده اند، پس پیامبر ﷺ فرمود: هفت نفر از کافران را کشته، سپس او را کشته‌اند، جلیب از من است و من از جلیب هستم^(۱). و وقتی پیامبر اشعری‌ها را یاد کرد گفت: من از آنها هستم و آنان از من هستند^(۲).

پس از اینکه پیامبر ﷺ درباره علی گفت او از من است و من از او هستم، لازم نمی‌شود که علی بعد از پیامبر جانشین اوست، بلکه یعنی راه پیامبر و راه علی یکی است، و علی از پیامبر اطاعت می‌کند، و خویشاوند و داماد اوست، و پیامبر را یاری می‌نماید، و حق خداوند را ادا می‌کند، و بنابراین پیامبر گفت: علی از من است و من از علی هستم.

۸- از حدیث اثناعشر زیاد استدلال می‌کنند.

- این حدیث در صحیحین و غیره با الفاظ و کلمات مختلفی روایت شده است:
- دوازده امیر خواهد بود که همه از قریش هستند^(۳).
 - تا دوازده خلیفه که همه از قریش هستند اسلام با قدرت خواهد بود^(۴).
 - این دین همواره با قدرت و محکم خواهد بود تا آن که دوازده خلیفه بیایند^(۵).
 - تا وقتی دوازده نفر خلافت کنند کار مردم پیش می‌رود^(۶).

۱- مسلم، کتاب فضائل الصحابة حدیث ۲۴۷۲.

۲- مسلم، کتاب فضائل الصحابة حدیث ۲۵۰۰.

۳- بخاری، کتاب الأحکام حدیث ۷۲۲۲ و مسلم، کتاب الإمارة حدیث ۱۸۲۱.

۴- مسلم، کتاب الإمارة حدیث ۱۸۲۱.

۵- منبع سابق.

۶- منبع سابق.

- این دین همواره بر پا خواهد بود تا آن که دوازده خلیفه بر شما حکمرانی می‌کنند و بر همه امت اتفاق دارند^(۱).

و اینک دلایلی را ذکر می‌کنیم که نشانگر این است که شیعه اثناعشری در لبه پرتگاه هلاکت قرار دارند و به ساختمانی تکیه می‌زنند که از چوب کبریت ساخته شده است.

۱- در حدیث بیان شده که دین در دوران خلافت آن‌ها با قدرت خواهد بود سپس این قدرت از بین می‌رود، پس چه زمانی دین با قدرت بوده؟ و چه زمانی دین خوار و ضعیف بوده است؟.

۲- شیعه می‌گویند که دین هرگز در خلافت خلفای گذشته با قدرت نبوده بلکه ائمه آنها از ترس پنهان بوده‌اند و با تقیه رفتار می‌کرده‌اند. و بلکه می‌گویند که در دوران ابوبکر و عمر و عثمان فساد بوده است و از دیدگاه آنها حتی خود علی نتوانسته دین واقع را آشکار کند و او بر تقیه عمل می‌کرده است، پس نتوانست که قرآن واقع را بیرون بیاورد، و نتوانست از نماز تراویح جلوگیری کند، و همچنین نتوانست ازدواج موقت را رواج دهد.

۳- در حدیث بیان نشده که ائمه دوازده تا هستند بلکه حدیث خبر می‌دهد که دین در دوران حکومت این دوازده نفر با قدرت خواهد بود.

۴- امام منتظر (مهدی) تا قیامت حکومت می‌کند، پس چه زمانی قدرت هست و چه وقت ضعف است.

۵- پیامبر ﷺ فرمود همه از قریش هستند و بعید به نظر می‌رسد که منظور او علی و فرزندان او بوده است، ولی اگر حتی می‌گفت آنها از فرزندان اسماعیل هستند شیعه ادعا می‌کردند که منظور ائمه آنهاست چون ائمه از اولاد اسماعیل بن ابراهیم می‌باشند.

۶- در صحیح مسلم آمده که در امت من دوازده منافق هست، بنابراین عدد اعتباری ندارد.

۱- ابو داود، کتاب المهدی حدیث ۴۲۷۹.

- ۷- قرآن در مورد پیامبران و رسات‌هایشان سخن گفته، اما اشاره‌ای به ائمه نکرده با اینکه از دیدگاه شیعه ائمه از پیامبران برتر و مهمتر هستند.
- ۸- چرا علی شورا را پذیرفت، و چرا حسن به نفع معاویه از خلافت دست کشید، و چرا همه ائمه‌اشان با خلفای بیعت کرده‌اند و حسین با معاویه بیعت کرد.
- ۹- شما می‌گویید در مورد خلافت علی نص آمده اما سخنان علی با این مخالف است چنان که در نهج البلاغه آمده که علی گفت:
- اگر وزیرتان باشم بهتر از آن است که امیرتان باشم، آیا شما را بعد از آن که مسلمان هستید به کفر فرمان می‌دهد^(۱).
- وقتی علی خلافت را به عهده گرفت ادعا نکرد که نصی درباره خلافت او وجود دارد بلکه گفت خلافت را به او تحمیل کرده‌اند.
- شورا از آن مهاجرین و انصار است اگر همه بر کسی اتفاق کردند و او را امام نامیدند خداوند آن را پسندیده است^(۲).
- البیاضی می‌گوید علی برای اصحاب نص خلافت را بیان نکرد «الصراط المستقیم».
- ۱۰- وقتی محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن «النفس الزکیة» قیام کرد امام صادق به فرزندانش موسی و عبدالله اجازه داد که به او ملحق شوند^(۳).
- ۱۱- معقول نیست که با این همه روایاتی که شیعه درباره ائمه روایت می‌کنند این همه روایات از بزرگان شیعه پنهان باشد، و شیعه بعد از وفات هر امامی دچار اختلاف شده‌اند که این قطعاً بر این دلالت می‌کند که این احادیث بعدها ساخته شده‌اند.
- ۱۲- ولایت ائمه از دیدگاه شیعه سری است، رضا می‌گوید ولایت خداست که آن را به طور سری به جبرئیل داده است، و جبرئیل آن را مخفیانه به محمد، و محمد آن را به

۱- نهج البلاغة ص ۱۳۶.

۲- نهج البلاغة ص ۳۶۷.

۳- مقاتل الطالبیین ص ۲۴۴.

صورت سرّی به علی، و علی به هر کس که خواسته داده است، و شما آن را آشکار و پخش می‌کنید. چه کسی حرفی را که شنیده پیش خود نگاه داشته است. نگا: الکافی.

۱۳- اوصاف دوازده تا و زمان آنها:

- آنها خلافت را به عهده می‌گیرند - اسلام در دوران آنها قدرتمند است - مردم بر آنها اتفاق دارند. از این صفات هیچ چیزی بر ائمه شیعه انطباق پیدا نمی‌کند جز تعداد، و عدد یک ادعاست، و حسن عسکری بدون فرزنده مرده است. و ائمه یازده تا می‌شوند.

اینها تقریباً مهم‌ترین دلایلی بودند که شیعه از آن استدلال می‌کنند که علی باید قبل از ابوبکر و عمر و عثمان به امامت و خلافت می‌رسید، و دلایل دیگری هست که من به آن پرداختم زیرا بر آنچه می‌خواهند حداقل از دیدگاه من دلالت ندارند.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

۱- موضع علی در برابر بیعت با ابوبکر چه بود؟ و آیا درست است که او خودش را از ابوبکر به خلافت اولی‌تر می‌دانست؟

بعد از آن که واقعه سقیفه پیش آمد و با ابوبکر بیعت شد و همان‌طور که عمر گفت بدون آمادگی انجام شد، علی بن ابی طالب علیه السلام ناراحت شد که چرا او در شورای حضور نداشته و یا اینکه معتقد بود که او به خلافت سزاوارتر است.

این دو احتمال هستند، اول اینکه نظر علی بن ابی طالب این بود که او از ابوبکر به خلافت سزاوارتر است. دوم اینکه او نظرش این بود که او باید در شورا حضور می‌داشت. باید ببینیم که کدام احتمال درست‌تر است، آنچه صحیح‌تر معلوم می‌شود این است که علی می‌خواست به هنگام مشوره برای تعیین خلیفه او حضور می‌داشت، نه اینکه او می‌خواست که خلیفه باشد. و به دو دلیل ما این را ترجیح می‌دهیم:

اول: یکی اینکه آنها بر خلافت ابوبکر گویا اتفاق کرده بودند و آن را پذیرفته بودند، چون پیامبر به هنگام بیماری‌اش ابوبکر را به عنوان پیش‌نماز مسلمین مقرر کرد و در آن زمان فقط امام و حاکم مسلمین پیش‌نماز می‌شد، و وقتی پیامبر فرمود: به ابوبکر بگویید که پیش‌نماز مردم شود؛ به او گفتند: او مرد نرم دلی است، پیامبر فرمود: به ابوبکر بگویید تا پیش‌نماز مردم شود^(۱).

و در روایتی از عایشه روایت شده که وقتی زنی پیش پیامبر آمد و از او مسئله‌ای پرسید به پیامبر گفت: اگر در سال آینده آمدم و شما را نیافتم، گفت: پیش ابوبکر برو^(۲)، و در بخاری و مسلم روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه گفت: نوشت افزاری بیاور تا چیزی برای پدرت بنویسم، می‌ترسم که آرزو کننده‌ای طمع آن را بکنند، و خدا و پیامبرش و مؤمنان جز ابوبکر کسی را قبول نمی‌کنند^(۳).

۱- تخریج آن در صفحات قبل گذشت.

۲- تخریج آن در صفحات قبل گذشت.

۳- تخریج آن در صفحات قبل گذشت.

اینها برخی از احادیث هستند که آشکار بیان می‌دارند که ابوبکر از دیگران به خلافت اولی‌تر بوده است.

دوم اینکه: علی خودش در ایام خلافت خود می‌گفت: هر کس مرا بر ابوبکر و عمر برتر قرار دهد او را به مجازات افترا شلاق می‌زنم، پس علی خودش را از ابوبکر و عمر برتر نمی‌دانست، و همچنین در بخاری از او روایت شده که وقتی پسرش محمد بن الحنفیه از او پرسید که: بعد از پیامبر ﷺ بهترین مردم چه کس است؟ گفت: ابوبکر. محمد گفت: بعد تو؟ گفت: بعد از او عمر. گفت بعد از او تو هستی؟ می‌گویند ترسیدم که بگویند عثمان، و او فرمود: من مردی از مسلمین هستم، پس علی خودش را از ابوبکر و عمر برتر نمی‌دانست، بنابراین وقتی ابوبکر عمر را به عنوان جانشین خود تعیین کرد علی ناراحت نشد، بلکه قبول کرد، و همچنین وقتی عمر بعد از خود شورایی تشکیل داد علی نگفت که من از همه به خلافت اولی‌تر هستم بلکه پذیرفت، پس ناراحتی علی در مورد بیعت ابوبکر به خاطر خلافت نبود بلکه چون در شورا حضور نیافته بود ناراحت شد، یعنی می‌گفت: چگونه نباید در شورا حضور داشته باشم و حال آن که او حق داشت، اما چنان که گفتیم بیعت ابوبکر به صورت ناگهانی انجام شد چنان که عمر گفت: آن به صورت ناگهانی انجام یافت، پس تنها علی نبود که در تعیین خلیفه بعد از پیامبر حضور نداشت بلکه زبیر و طلحه و سعد بن ابی وقاص و بزرگان اصحاب نیز حضور نداشتند، و از مهاجرین فقط عمر و ابوبکر و ابو عبیده حضور داشتند، و از انصار فقط بعضی مانند حباب بن المنذر و سعد بن عباد و کسانی دیگر حضور داشتند، و حدیثی دیگر هست که مسئله را بیشتر واضح می‌کند، بخاری در صحیح خود از عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را پیش ابوبکر فرستاد و ارث به جا مانده از پیامبر را خواستگار شد و غنیمت‌هایی که در مدینه به پیامبر رسیده بود و فدک و باقی مانده‌های خمس خیبر را به عنوان ارث به جا مانده از پدرش را طلب کرد، ابوبکر گفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما ارث برده نمی‌شود آنچه ما از خود به جا گذاشتیم صدقه است، آل محمد از این مال می‌خورد، و سوگند به خدا که من چیزی از صدقه پیامبر را تغییر نمی‌دهم و آن را به همان حالت که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، باقی می‌گذارم، بنابراین

ابوبکر چیزی از آن به فاطمه نداد، فاطمه از ابوبکر ناراحت شد و با او قطع رابطه کرد و تا وقتی که وفات یافت با ابوبکر سخن نگفت، و فاطمه بعد از پیامبر فقط شش ماه زندگی کرد، و وقتی وفات یافت شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابوبکر را از مرگ فاطمه خبر نکرد و خودش بر او نماز خواند، علی در دوران حیات فاطمه پیش مردم جایگاه خاصی داشت، و بعد از وفات فاطمه در این امر تغییر آمد، بنابراین او با ابوبکر مصالحه نمود و بیعت کرد، و در این چند ماه او از بیعت کردن ابا و می‌ورزید، بنابراین بعد از وفات فاطمه کسی را پیش ابوبکر فرستاد و گفت پیش ما بیا و کسی همراه تو نباشد، علی دوست نداشت عمر حضور داشته باشد، و عمر گفت نه سوگند به خدا تنها پیش آنها مرو، ابوبکر گفت آنها با من چه کار می‌کنند، سوگند به خدا که پیش آنها می‌روم و ابوبکر بر آنها وارد شد، علی بعد از حمد و ستایش گفت: ما فضل و مقام تو را می‌دانیم و خیری را که خدا به تو داده به خاطر آن با تو حسادت نمی‌ورزیم، ولی تو بدون مشوره ما کار را انجام دادی، و ما به خاطر خویشاوندی و نزدیکی مان به پیامبر برای خود حقی می‌دیدیم، آنگاه چشمان ابوبکر پر از اشک شده و وقتی ابوبکر زبان به سخن گشود گفت: سوگند به خدا خویشاوندی پیامبر برایم پسندیده‌تر و مهم‌تر از آن است که خویشاوندان خودم را رعایت کرده باشم، اما اختلافی که درباره این اموال میان ما و شما افتاده است من در آن از خیر پا را فراتر نگذاشته‌ام، و هر کاری که پیامبر در مورد این اموال انجام می‌داد من آن را انجام می‌دهم، آنگاه علی به ابوبکر گفت: شامگاه بیا تا با تو بیعت کنم، و بعد از آن وقتی ابوبکر نماز ظهر را خواند بالای منبر رفت و جایگاه علی را بیان کرد و عذر او را به خاطر تاخیر در بیعت کردن بیان کرد سپس علی از خدا طلب آمرزش نمود و به یگانگی خدا شهادت داد و حتی ابوبکر را بزرگ دانست و گفت که تاخیر من در بیعت به خاطر آن نبوده که نسبت به ابوبکر حسادت داشته‌ام و نه به خاطر انکار آنچه خدا به او داده است ولی ما برای خود در این امر حقی می‌بینیم و او بدون نظر ما این کار را کرد بنابراین ناراحت شدیم، آنگاه مسلمین از این کار علی

خوشحال شدند و گفتند به حق رهنمود شدی، و بعد از آن که علی به این کار خوب بازگشت مسلمین به او نزدیک شدند^(۱).

و روایتی دیگر به صراحت می‌گوید که علی در همان آغاز کار با ابوبکر بیعت کرد. ابو سعید الخدری می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ وفات یافت و مردم در خانه سعد بن عباد جمع شدند ابوبکر و عمر هم در میان مردم بودند، آنگاه سخنران انصار بلند شد و گفت: آیا می‌دانید که ما یاوران پیامبر خدا هستیم پس همان طور یاوران خلیفه پیامبر هستیم، می‌گوید: آنگاه عمر بن الخطاب بلند شد و گفت گوینده شما راست می‌گوید و اگر غیر از این را می‌گفتید ما با شما بیعت نمی‌کردیم و دست ابوبکر را گرفت و گفت: این یار و همراه شماست با او بیعت کنید، آنگاه عمر با ابوبکر بیعت کرد و مهاجران و انصار با ابو بیعت کردند، و می‌گوید: ابوبکر بالای منبر رفت و به مردم نگاه کرد و زبیر را ندید، می‌گوید پس او زبیر را فراخواند و زبیر آمد، ابوبکر گفت: ای پسر عمه پیامبر خدا ﷺ آیا خواستی که مسلمین را متفرق کنی؟

گفت: سرزنشی نیست ای خلیفه پیامبر خدا، و بلند شد و با ابوبکر بیعت کرد، آنگاه ابوبکر به چهره‌های مردم نگاه کرد علی را ندید بنابراین علی بن ابی طالب ﷺ را فراخواند، وقتی علی آمد ابوبکر به او گفت: ای پسر عموی پیامبر و دامادش آیا می‌خواهی مسلمین را متفرق کنی؟ گفت: سرزنشی نیست و با ابوبکر بیعت کرد^(۲).

و این حدیث با روایت عایشه تضادی ندارد چون عایشه آنچه می‌دانست گفت و ابوسعید طبق آگاهی خودش حرف می‌زند. و هر کس آگاهی‌اش بیشتر باشد روایتش بر روایت دیگری برتری دارد.

۱- بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر حدیث ۴۲۴۰، ۴۲۴۱.

۲- ابن کثیر در البداية والنهاية ۳۰۶/۶ این روایت را ذکر کرده و آن را به بی‌هی نسبت داده است. و از حافظ ابن علی نیشابوری روایت شده که گفت از ابن خزیمه شنیدم که می‌گفت: مسلم بن حجاج پیش من آمد و مرا از این حدیث پرسید من آن را برای او نوشتم و برای او خواندم، گفت: این حدیث برابر با یک شتر است. گفتم: با یک شتر برابر است!! بلکه با یک کیسه طلا برابر است.

۲- آیا خلافت ابوبکر با نص بوده و یا بوسیله شوری؟

سه قول در مورد خلافت ابوبکر هست:

قول اول: با نص روشن از پیامبر ثابت شده که خلیفه بعد از او ابوبکر است.

قول دوم: با نص غیر صریح به خلافت ابوبکر اشاره شده است چنان که پیامبر در پاسخ زنی که به او گفت اگر آمدم و تو را نیافتم، گفت پیش ابوبکر برو.

قول سوم با شوری ابوبکر به خلافت رسید.

به نظر من با نص غیر صریح به خلافت ابوبکر اشاره شده است.

۳- آیا کتاب صحیح در مورد تاریخ هست؟

در مورد این دوران از تاریخ اسلامی کتاب (العواصم من القواصم) اثر ابوبکر بن العربی کتاب خوبی است، و این کتاب روایت‌های صحیح را انتخاب کرده و ضعف بعضی از روایات را بیان داشته است، اما اینکه کتابی باشد که این مسائل را تحقیق کند؟ نه وجود ندارد. ولی ابن کثیر و ذهبی گاهی در مورد بعضی از روایت‌ها سخن می‌گویند و ضعف آن را بیان می‌دارند، اما طبری بسیار کم در مورد روایتی سخن می‌گوید بلکه او فقط نقل کرده و جمع‌آوری کرده است، و کتاب طبری تحقیق نشده و احادیث آن تخریج نشده‌اند، اما کتابی هست که روایات ابی مخنف را از تاریخ طبری خلاصه کرده که از یحیی الیحیی است، و کتاب دیگری بنام: (تحقیق مواقف الصحابة من الفتن من تاریخ الطبری) از محمد امحزون است.

و از کتابهای خوب در این موضوع می‌توان به کتاب (الخلافة الراشدة) از یحیی الیحیی و کتاب (منهاج السنة النبویة) از شیخ اسلام ابن تیمیه اشاره کرد.

۴- معنی اینکه پیامبر به عایشه گفت شما همراهان یوسف هستید چیست؟

وقتی پیامبر ﷺ فرمود به ابوبکر بگویند تا پیش‌نماز مردم شود عایشه رضی الله عنها گفت:

ابوبکر مرد نرم دلی است وقتی قرائت بخواند مردم از بس که او گریه می‌کند صدای او را نمی‌شنوند، پیامبر فرمود: شما همراهان یوسف هستید، به ابوبکر بگویند که پیش‌نماز مردم

شود، اشاره نمود به آنچه زن پادشاه کرد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾. [یوسف: ۳۱].

«هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد، به سراغشان فرستاد (و از آنها دعوت کرد)؛ و برای آنها پشتی (گرانها، و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت؛ و به دست هر کدام، چاقویی (برای بریدن میوه) داد؛ و در این موقع (به یوسف) گفت: «وارد مجلس آنان شو!» هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ (و زیبا) شمردند؛ و (بی‌توجه) دستهای خود را بریدند؛ و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نیست؛ این یک فرشته بزرگوار است».

ظاهر امر این بود که می‌خواست آنان را اکرام کند که برایشان میوه و کارد و بالش فراهم کرد، اما حقیقت این بود که او می‌خواست یوسف را به آنها نشان دهد، پس پیامبر به عایشه می‌گوید تو می‌گویی ابوبکر مرد نرم دلی است و منظورت این نیست که او نرم دل است بلکه تو چیزی دیگر می‌خواهی. پس پیامبر احساس کرد که عایشه فقط منظورش این نیست که ابوبکر نرم دل است، و عایشه خودش می‌گوید می‌ترسیدم که مردم پدرم را بد فالی بگیرند و به سبب او گناه کار شوند.^۱ پس معنی قول پیامبر همین است که گفت شما همراهان یوسف هستید.

۵- آیا درست که پیامبر ابوبکر را با سورة براءت فرستاد و او را در حج امیر مردم کرد سپس او را برگرداند و علی در جای او قرار داد؟

اولاً پیامبر علی را به عنوان امیر حج نفرستاد بلکه در سال نهم امیر مردم در حج ابوبکر بود، و وقتی علی پیش ابوبکر آمد ابوبکر از او پرسید پیروی می‌کنی یا امیر هستی؟ گفت: بلکه پیروی می‌کنم. و کل قضیه این است که پیامبر با کفار مکه عهد و پیمان

۱- بخاری کتاب المغازی، باب مرض النبی ص ووفاته حدیث ۴۴۴۵، و مسلم کتاب الصلاة حدیث ۴۱۸.

داشت و خداوند به او فرمان داد که عهد آنها را به آنان باز گرداند و از آنها اظهار بیزاری کند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ۖ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ۖ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ۖ﴾ وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ ۚ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ [التوبة: ۱-۳].

«(این، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما با آنان پیمان بسته‌اید پس (ای مومنان! به کافران بگوئید): آزادانه چهار ماه در زمین بگردید و بدانید که شما هرگز نمی‌توانید خدا را درمانده کنید و بیگمان خداوند کافران را خوار و رسوا می‌سازد این اعلامی است از سوی خدا و پیغمبرش به همه مردم در روز بزرگترین حج که خدا و پیغمبر از مشرکان بیزارند و اگر توبه کردید این برای شما بهتر است، و اگر سرپیچی کردید بدانید که شما نمی‌توانید خدای را درمانده دارید و کافران را به عذاب عظیم و سخت دردناکی مژده بده».

و عادت عرب‌ها بر این بود که وقتی بین آنها و کسی عهد و پیمانی می‌بود باید آن عهد و پیمان را خود آن شخص یا فردی از خانواده‌اش لغو می‌کرد، و ابوبکر در حج امیر مردم بود و در عرفه برای آنها سخنرانی کرد^(۱).

۶- آیا واقعاً میان خویشاوندان پیامبر و اصحابش عداوت و دشمنی بوده است؟

این سخن باطلی است بلکه در حقیقت آنها با همدیگر روابط خوبی داشتند و با هم دوست بودند و به یکدیگر زن می‌دادند و از همدیگر زن می‌گرفتند. و مصاهرت‌های زیادی میان آل پیامبر و اصحاب بوده است، پیامبر دو دخترش ام کلثوم و رقیه را یکی

۱- بخاری کتاب التفسیر سوره براءه، ونگا: سخن حافظ ابن حجر در فتح الباری در شرح این حدیث که مفید است.

پس از دیگر به ازدواج عثمان در آورد، و العاص بن الربیع با زینب ازدواج کرد، و علی دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر در آورد^(۱)، و علی بعد از وفات ابوبکر با اسماء بنت عمیس بیوه ابوبکر ازدواج کرد، و علی با امامه بنت العاص بن الربیع ازدواج کرد، و محمد بن ابی بکر را علی بزرگ کرد و پرورش داد^(۲)، و محمد بن علی بن الحسین با أم فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق ازدواج کرد بنابراین جعفر بن محمد بن علی بن الحسین که ملقب به امام صادق است می‌گفت: ابوبکر دوبار مرا زاده است^(۳) زیرا مادرش أم فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق بود، و مادر أم فروه اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق بود. و ابان بن عثمان بن عفان با أم کلثوم بنت عبدالله بن جعفر بن ابی طالب^(۴) ازدواج کرده بود، و سکینه بنت الحسین بنت علی بن ابی طالب همسر مصعب بن الزبیر بن العوام بود^(۵)، و ازدواج‌های زیاد دیگر میان آنها صورت گرفته است، و آنها با یکدیگر صمیمی بودند، بنابراین علی بن ابی طالب فرزندان را ابوبکر و عمر و عثمان نامید^(۶) و همچنین حسن اسم فرزندان را ابوبکر گذاشت^(۷) و علی بن الحسین پسرش را عمر نام گذاشت^(۸)، و موسی بن جعفر اسم عمر و عایشه را بر

۱- تاریخ الاسلام عهد الخلفاء الراشدين ۲۷۵ و الکافی ۳۴۶/۵.

۲- ریب پسر همسر از شوهر دیگر که او را طلاق داده، یا آن شوهر فوت کرده است.

۳- سیر أعلام النبلاء ۲۵۵/۶.

۴- الشیعة وأهل البيت ۱۴۱.

۵- الطبقات الكبرى ۱۸۳/۵.

۶- معرفة الصحابة ۳۰۹/۱، كشف الغمّة ۶۷/۲.

۷- سیر أعلام النبلاء ۲۷۹/۳، كشف الغمّة ۱۹۸/۲.

۸- سیر أعلام النبلاء ۲۷۹/۳، كشف الغمّة ۱۹۸/۲.

۹- كشف الغمّة ۳۰۲/۲.

فرزندانش گذاشت^(۱)، و یکی از بهترین کتاب‌ها در این موضوع کتاب الشیعه و اهل البيت احسان الهی ظهیر است^(۲).

وصلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه وسلم.

۱- منبع سابق ۲۹/۳-۳۱.

۲- الشیعة وأهل البيت ۱۴۰-۱۴۴.